

۸۳۹۱-ز

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: ازالة الفاسع عن وجه السام (تعمیق)

مؤلف: نورالدین بن محمد تقی الدین چشتی

موضوع

شماره قفسه: ۸۹۳۴



شماره ثبت کتاب

۷۸۷۱۴

۱۱۳۵۳

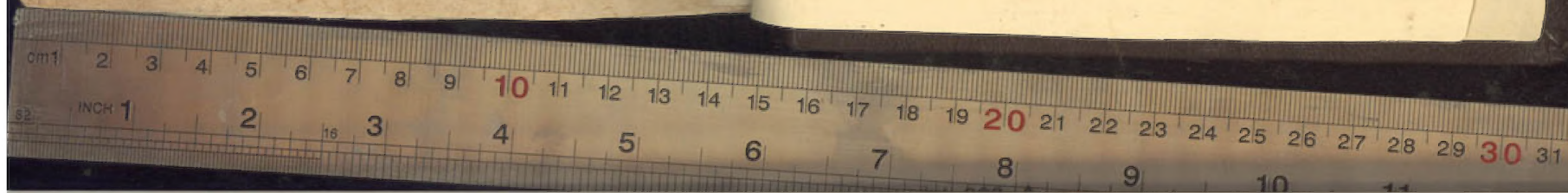


۲۶

نغمه عشاق

ملکه میرزا قاسم علیک

۱۹۲۴
۷۸۷۴



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا الغنا والشكر للذي لا الهك والبقا بنام ناطقه ارا
 طه بن شيدكن غلفه جاد در جا سو کون و مکان انداخته و به ترانه
 الست بر یکم و لوله جلال و رکب جرج بلند خسته هی هی هیوت ذات
 صفات ساز مست ترنم ریز و بر غوله نفس شمشیر نفوس در اوج ترانه
 به زمره نیرین لبان ابا حجاز و عراق با شک لاله الا الله البربر
 وارغنون ابدیه اوتا عروق و تار اوتار بنوا ابر فی الکائنات الاله
 نغمه خیزه سوزنا رفته مرغان چمن نغمه و صده شکرک لست ابل
 بر یکم

هر کجایه و بر کلاف بر و صد و جدش کو این فرموده انما یکم الله جان در
 تن و مید و نغمه شمرت طینت آدم تیدی اربعین صبا حلقه
 بوشت اگر صد انقباض من روحی بار غنون ابدان کو که کندی
 نغمه ناهم از لب جلیج سر بر یکم هر که سر قل ارفع من امر ربی
 مخنوم تخم الله قلوبهم گو به عجب دلا و بر خا افرینت البیه و جبار الوزید
 جان در تن رفاقت و بناله در دامن از جلیج ربک راضیه مرضیه
 از مضایق جسم خالص کوش کرد و نسج شیشه که دمی از کوشش نیامند و در
 انجم چه بد و چه ستر بدار بجای ششم به حرکت اصولی است و بهر
 و صد از نغمه کار شوی ای بر از روز از تو هر سار و ز تو هر پرده
 رست صد رازی ای هر پرده از تو صد میرک دی بهر نغمه از تو صد
 ای توبی پرده و پرده در پرده دار و هم تو پرده در از تو صد
 در وجود و بهر هیبت از تو مخم و صبحه وجود بهر پرده و درم از ای
 بر دمی تازه جلوه فرامی در تو مخم و بهر هیبت شکر زبان کل

۳
اگرچه افصح العربی و العجمی هم بر کتب و معجزات قرآن باصوالتکم
مترجم گویند و غمزه که بر این مناسبت لم یغنی بالقرآن از زبان صدر
بیان اوست و ترجمه تعلیم القرآن و عتوانه بنویسبان رشت
او که میبایست عیسی ان بنی الاوحی بوحی در شان او و حدیث
ما اذن الله لک فی النبی تغنی بالقرآن از کتب و نشان او به یکبار
لفظ و الاشیء سائر شفا عن غمزه را و یکش آله اصحابش صلوات الله

علیهم و ما به است **نظم** شمع طیحا جراف بیت حرم صد و در
چهار جهان کرم شه کردن سر بر و پنجم جیش متعلق و زرد دان
قریش بنو البشیر خورده حرم او در وضه حرم به بود مسکن او
در رسا مدیس در سعادت مساعده جبریل اکبر کشته شد
نوح ساکن جودی ولایت روح صلا الله علیه و آله و اصحاب و سلم
الاعبد سکوید الحق العباد محمد نور الله ابر محمد مقیم الدین العبد العفوی
نسب و الا غمزه بوری موطئه و البجری نوی مسکن و اخف مد با و جیش
الطاهر

۴
الطاهر مشرب و الله و الرحمة مسکن که بر ضمیر غمزه سر بر است
حارث خندان و رشتا قال و مقال اظهر الشمس و این من الاست
طه در باب جماع و غمزه که با و حدیث و اعتقاد و محله اختلافی بین
العلماء و کشته در زبان متاخرین با وجود شهرت حرمت تغنی
سماع ال میان خواص و محام روح پذیرفته و ایام نظر طاهر
بنیان موجب طبع و شمع در شان مستمعین و باب علم و یقین
بیت محفوظ در زبان که حضرت پیر و مرشد بر حق عاشق و معده
مطلق شمع پنجم سر بر پروانه روی دلار مستغرق صد افکنون
کاشف سر لاد و الله یعلم و انهم لا تعلمون مشهور میدان عشق بای
نند فرام بادیه جانکداری کاسر اصنام غیر و غیریت با صلب خنام
و حدیث و حدیث مرکز و ابرو پرکار و جود مذهب تحت انوار و شهود
زین جار با شرب بی صدرین مخففت با دات غیبی طاهر سوا
لله سابر عما سبج و جج خیر رضا و نسیم جرج سکین من الی الله

بقدر سبب فرشته در صورت آن در عین نور ذات جهان شب
 پشته محو و فنا غصه ناپا و لا اصف ثناء مدد که ابرار من را می آید
 از رحمت آن تری دلش مصبوح بفضله الله و جنت مصروف
 فتم وجه الله محو صبا جلیل ر بوده نفحات جمال غوامض بحر معانی
 مبر از ترکات ما اعظم شانی مدرس عشق و عرفان محدث
 حقایق و صد در جلال قبله طایبان فضل و شرف فارغ از قید تشنگی و
 مخدو ساقی حقیقتی نه اسرار شکر ر با ده بی خمار غزال صحرای الوهیت
 شرب بار نور هویت سر حلقه جوهر کمال کائنات عالم دلش
 از بلای عشق بریزد مال مال مر و صید جاد وافی سبیل الله قائل
 غیر الله بصمصم لا اله الا الله قولش بکبر و سنت مودیا ضربه
 مطلق در مضیقه خدایت عشق نیرنگ بوده نفحات مطلق
 از سیرت صانع مع فصاحت مستجمع کلمات نفحات منظر فیض
 راجع مصدر ایات رحمت کاشف غطاء بالهدی و توفیق بکس برده

فی النفس

حق النفس
 هم نشین مضطرب اشراق کشتن نخه خلدی قایل کلمه الحق
 منزه است مطلق خوشتر از نقش لکارتان جنت
 بهین شمرده ام از بهشت مورد خطاب یونی حکمت
 مضامین لطیف و شریعت دانا موز کاف و نون شنای محو
 تجرد و ششون عارف معارف وحدت و جود عالم الطول
 و شهود برده کمال عارفش در کمال و تکرار مفسر معانی کتاب
 سنت به تقریب و ابرار حیاتش مستحب واجب شده و
 انقباض نکرده سو معصیت بکمال برده واقف غوامض دینیت
 افتخار کافه مسلمین چراغ افروز نیرم توحید صباح شبستان
 تجرد چهره پر از عز السحق ایقین صورت طراز معانی الهدی
 و توفیق برده بر انداز صوملا ان جمیع نقاب کتبی مخدرات
 پرده و دیار تخلف چستان حقیقت شهود عرصه معرفت
 آینه وار نفوس نهار شایع کاشف غطاء بای مایه نفوس

دار و اوج در کیمای بحر صف و صفا محبط مرکز علم عجا حیرت نیک حالان
 مرتبه ششم بالان در سبک بجا کمال دلدار غور کمال مود اجمود
 والاحسن منبع البر والانتان حاجی بحرین که در تفتیش زبان حضرت
 مولانا و مرشدنا و بنده احمد الرحمان اودام الله ارشاده و افاضه اودام
 الملکون **شعری** پیرانش را که از تائید قول افکنده در مجمع مجلس مول
 پیر کردانی طراز مستقامت و پیوسته کس کو یافت بود پیر بانی
 که چو خنده مرده و حسد له لوزنده کند پیر حق چه چه و سنت
 جان نواز نفس و شیطان وارد پیر تحقیق که چه کار او نورانی
 همه گفتار او جهنم نامست نورانی شعری تاز تعلقبند تحقیق روی
 جناب محمد مع شهنش خود و فنا فی الله که و باقی بالله گفته و از
 قرین القرب فی قرب فل پورسته در خانه حدسکن کزیده و فارغ از
 محنت این و آن که بود و در مسرت از لذت عالم بر جسد و غنیچه
 خود در خود کشید و در سایه رحمت العلیین آرمید و بوی سماع سرور

حلال

حلال و موجب از دیدار و مقصد حصول کمال است بر ملا میفرمایند
 بنابر این بیشتر عوام و بعض خواص با وصف ارادت و عقیدت ظاهر
 سوطی و بعضی دیگر و انار بدست بود یا چنانچه روزی فاضل در مجلس
 منزل تخریق مسکنه فنا موصیه کردید عند المناظره چهار و عو یکبارش
 رت اول اینکه بر حرمت غنائی مطلق اجماع مجتهدین است بجهت حرمت
 اینکه احادیث ابا جبرئیل سماع و در بخاری و مسلم و غیره کتب صحاح
 مزو است نزد فقها معتبر نیست سیم اینکه روایا با احادیث و وف
 بر لای وجود غیر فرامید که علما شافعی و مالکی و حنفی و اهل سنت
 و بمقابله قول امام ابو حنیفه صدیقی با قول مجتهد اعتبار الشاید
 چهارم اینکه امام محمد غزالی و ابوطالب و غیره که علما و فقه و صوفیه
 قول اند لایق ستنا نیست چنانچه موصوف راه افرط و تزلزل
 بیچشمه از چهار دعوی مذکور هندی و محمد بن علی و مخالف نیست
 بعضا نفعه بنابر این از حضرت مولانا دادم ظلم و بر کانه هم کمترین

خداوند شرف و شاد و الابرار تالیف رساله در تحقیق مسئله سماع
 بر وفق اصول و فروع هر چه ظهور علم بر خلاف آن نباشد مشرف گشته
 خاک را با وصف کم مایگی و به بضاعت حرکت حکم معاصی واجب الاتباع
 و امتثال ارشاد لازم الالفیاد بخیر امر رساله ذخیره اند در دست
 کوی و انرا بر مقدمه و ابواب ثلث و خاتمه مرتب ساخته **باز آید انفع**
 عی و جوه السماع موسوم به **نغمه عشاق** ملقب که **نغمه مقدمه** مشتمل است
 بر افاده **افاده اول** در معنی لغوی و اصطلاحی سماع و غنا و نغمه
 و فرقی میان هر یک **افاده ثانیه** در بیان نغمه هر دو قرآن مرقوم
 و مرغوب و نغمه که در فیه موسیقی مستعمل است **افاده ثالث** در
 بیان اینکه اصل سماع از کی مشروع گشته و پیش از زمان
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم هم شرایع سابقه بپویان **باجل** در
 اباحیه سماع و آن مشتمل است بر **فصل اول** در احادیث
 مثبتة سماع آنحضرت صلی الله علیه و سلم و سماع صحابه کرام علیهم السلام

استغفار فی فضیلت

و ان فصل مختم الکتاب **الفصل** ثلاثه **فصل اول** در ذکر فایده حدیث
 و اینکه حدیث هر یک هم هست و ستر نرجح حدیث بر قول
 مجتهد **فصل ثانی** در ثبوت اجماع بر احادیث غنا بر وفق قاعده اصول
 مشعر بر اینکه جمله افواج معتقد به است و انی منزه لیت ال
 بنی ابا حنیف **فصل ثالث** در ابطال احتمالات ثلاثه که مدعی حدیث
 را بر ابا حنیف متوجه میکنند و سه یکی اینکه در صحیح حدیث هم
 کنند هم اینکه بقبول صحیح ادعای نسخ ابا حنیف نمایند سوم اینکه
 علی بن خلف سو فادع افواج سکف پذیرند **فصل چهارم** در انرا داجبا
 مثبتة سماع مجتهدین اربعه و ثلاثه آنها در ذکر فقها و ائمه دین از
 تابعین و تبع تابعین ضو ان الله علیهم جمیع **باب ثانی** در رد ادعای
 کتب مشترکه فقیهه و اقوال ائمه دین در ابا حنیف و ضرب
 و طبر و غیره آلات مباهه و ارد گشته و آن مشتمل بر چهار فصل
 تحت **فصل اول** در ذکر روایات ابا حنیف کتب ایست

فصل سوم در رد و ابطال احکام از کتب ایه **فصل سوم** در تحقیق معارف
 و فرامیر و ملاهی مشتمل بر سه قانون **قانون اول** در رد و ابطال معارف
 معارف و فرامیر و ملاهی و ملا **قانون دوم** در قسام معارف و ملا **قانون سوم**
 بیان احکام هر یک **قانون اول** در انواع فرامیر و معارف احکام هر یک
 در تحلیل و بحث **فصل چهارم** در ابطال دعوی چهارم مدعی اینکه بر قول
 علماء صوفیه اعتباری نیست **باب اول** در جواب آیات و احادیث و
 رد آیات فقیهه علماء محسن از آن بر حجت غنای مطلق
 تمسک کنند و تکفیر مبشران بنمایند و افرط و قفری نموده حق
 و باطل خلط می سازند و آن مشتمل است بر هر ضابطه در اصول حدیث
 و اصول فقه و ادیان حجت **باب اول** در ذکر آیاتی که از آن اصل
 تحریم حرمت غنی استنباط می کنند و جواب **باب ثانیه** در ذکر
 احادیث موضوعه که دال بر تحریم غنا هستند و بیان موضوعیت
 از روی کتب معتبره **باب ثانیه** در ذکر احادیثی که در کتب صحاح

برگزیده یافته نمی شود و ذکر کتابها مروی اند که آن کتب نزد محدثین معتبر
 نیست یا در بعضی روایات آن حفاظ و حدیث طبع کتب اند **باب اول** در
 ذکر احادیثی که اینها خمس بر همه اشیاء اختراع و انتر گفته شهرت داده
 و نشان در کتب حدیث اصلا یافته نمی شود **باب ثانیه** در ذکر احادیثی
 که در تحریم غنای معتبرین مجتهدات در کتب صحاح یافته می شود مگر
 معتبرین تصبیه تحریم آنرا در حرمت غنای مطلق می پذیرند **فصل پنجم** در
 آثار و فتاوی سماع و شریک و ادب و آن مشتمل است بر تذکرات
 از بجه **تذکره اولی** در آثار و فتاوی سماع که موجب وجه و نقص و طرب
 سامع میگردند **تذکره ثانیه** در احادیث و فتاوی علماء که در باب
 و مد و طرب و ادب ذکر شده **تذکره ثالثیه** در شریک سماع و سیاق تحریمه آن
 آنکه اینها معتبرین بدان تصریح نگفته اند **تذکره رابعه** در ادب سماع
 که اینها معتبرین بدان تاکید فرموده اند و ندانان الشروع فی
 المقصود **س** بمان مستمعان خوش شنیدار آماده صد خورش

نوعی لغات

بشید **نوعی** می را به نغمه غنائی **تا** بوجد مردم به اتفاق **و**
مدتی جان و دل خود بختیم تا که من این نغمه را هر چه میگویم بیهال
داشتیم این را زود چونکه می جستم که در ساز و مدتی به این ساز
در سینه ماند مدتی در خاک این کجیچه ماند لیکه تاکی ترقی ماند خفی
آیه تکوین شد منجی خود بخود این نغمه را خشت در میان کشت خوب
زمین و بهمان گو به این نغمه ساز و همچو که جسته این نغمه ساز و
همچو آیه نبی است از نا قوس صنم مین این آواز لیکت مردم بهین
زان بکشد زان ساز بکشد از این نغمه بکشد بکشد کاسی صنم را صنم
مینزد کاسی سر خود بهیم در اندازد زخو نا قوس مینزد با کف
فوسلی مردم بگوید همیست این باندای عالم با است این
مقدمه مشتمل است بر سه افاده **اول** در معنی سماع و غنای لکته معنی
سماع بالفتح در نیت ذکر مسموع و با کسر که گویند و همچنین معنی
سماع بافتح و اکثر قال فی القاموس السمع حسن الاذن والاذن

اما در

و ما و فرقیها در نیت شنیدن از ذکر مسموع و کسر که سماع و در سماع
عبانیت سماع مسموع هر ادا بیت شود از حسن صوت و کلام غزل
و معنی لغوی نغمه و غنای سماع و کفایت و آواز طرب و نغمه روحی
القاموس الغناء لک مسموع صوت ما طرب و کسما در ل و غنای
الشعر و به تعبیر لغوی معنی عرفی تحریک و ترجیع آواز لک با لحن
و ضم که در تصنیف مناسب آن قال القمیه فی جامع الامور من مختصر
الغناء بالقصر والمد لغته النغمه لغال غنی لغته لغته و با نغمه رسیده
گفتن و عرفا تردید الصوت بالالهی فی الشعر و النظم التصنیف بالالهی
و مناسبه التصنیف الالهی بر تقدیر بیان سماع و غنای فرق اعتبار
و بعضی غنای مخصوص که اند با سماع شعاری هر در ذکر غنائی باشد
با حسن صوت چنانچه مولانا فخر الدین را دی گفته است ان السماع
دون الغناء لانه سماع الاشعار الی یكون فی ذکر الغوائی مع حسن
الصوت فالسماع مطلق و الغناء مقید و المطلق خارج عن حکم

نوعی لغات

۱۵
 معتقد فاذا كان جماع فارغاً عن صفته ^{و هو جماع} بالالتفات
 مجموع الصوت الحسن والكلام الموزون وسماعها في التمر جابر
 بلا حذف اكل واعدتها حسن لمعنى في عبته انتهى وقال ابو
 الحسن قبله ليس بلفظ لغوي واصطلاحى سماع واما فرق بين بيان سر
 واضح كعبه وعبارة رسد كما نزع و حذف فيما بين العلى در تفنن
 بمعنى سرود كفن است نه در سماع كه عبارت سرود و شنیدن قول جمیل
 با حسن صوت ^۱ افاده تا باید در ^۲ است كه در حدیث صحیح است زینوا القرآن
 با صدای گم یعنی از ایشان و بعد قرآن سو با و از آن خود كه و نیز فرمود
 صل الله علیه وسلم لبس من یتم بالقرآن نزلت به كه تفنی كنند
 بقرآن و نیز فرمود تعلموا القرآن و عنوانه با موزید قرآن سواد تفنن
 بدان و هم در حدیث آمده ما اذن الله لك اذنه لیس بتفنی بالقرآن
 بجمهره یعنی گوش نه دهند و سماع نمیکند حصصاً بمعجزه همچو گوش نهان
 و سماع كه آن وی بغیر بنوا و از سو كه تفنن میکند بقرآن یعنی بخواند

افاده تا زینوا القرآن
 و نیز بیان محمود بن

قرآن سو و هر يكند بدان و نیز در مدح خوش خوانا بوموس شری
 فرمود است اعطى مناراً منى اميرال دارودین داده شده است
 ابوموس طوی خوش از خوش آواز بهای دارود علیه السلام از بیغمه
 احادیث معلوم شد هر مطلق تفنن در شرح محمود و مرغوبت بلکه
 ادای قرآن بدان مطلوب است در بعضی احادیث وارد شده كه
 قرآن سو بطور غنا خواندن جائز نیست حتی كه تصریح نموده كه اگر نالی
 قرآن تعدد بانجان موسیقه او غایب آنم و نیزه كار میگرد و عمل و اعتقاد
 به هر حدیث متعارض و متناقض كه دل بر مدح و ذم غنا هستند غیر
 ممكن پس جابر توفیق بین الاحادیث تحقیق اینمضمون افتاد
 در غنائی محمود است و مذموم است تا بیان تجرید قرأت و ترجیح
 در غیر كلام مجید عمل را فرق بین میباشند بنظر ورت نقل
 كلام حسب مدارج النبوه كه در خصوص است اینجا واجب و آن
 اینست اختلاف كه الله على در مسند تفنن بقرآن بعضی مطلقاً

جانور دارند پس چه لازم آید افراط و تفریط و شایع است و مانند آن
 و اگر چه بقوانین موسیقی باشد و بعضی مطلقاً منع کنند و بعضی که مرکز را
 الفاصی است است و بعضی نظر بر تفریط است و بعضی که افراط را کنند
 طبعی و بعضی که بدان به تکلیف و تمرین و تعلیم که چه گذشته شود
 باطنی است و آن نظر بر تفریط است و این جابجاست اگر چه بیار و بر
 زیادت ترین و تخمین چنانکه گفت ابو موسی رضی الله عنه از من شنیدم
 که نومی شنوی زیادت میگردم ترین و تخمین سو که یکبار چنان بکنند
 او را طوطی و شوقی ماکت غوغا نفس خود را و صبر تواند کرد
 از تفریط و تخریب و ترسین صوت و قیودان پس میگوید
 نه طبع و تکلیف است نه مطلق و اینست مراد از صوت عربی و سخن
 عرب و اینست از تفنن است هر یک در انداز صاحب و شنیدند آنرا
 و اینست تفنن محمود است که مناسبت میگردد بدان مایه و سامع و وجه تسمیه
 آنکه بقضای غرض از صنایع موسیقی باشد که نیست در طبایع سما

بدان

۱۸
 به آن و حاصلات که مکرر به تکلیف و تفنن و تمرین چنانکه آموخته
 میشود باطنی است و این موسیقی بسیطه و مرکبه بر اینهاست مخصوصه و
 اوزان مختصره که حاصلات غوغا مکرر تعلیم و تکلیف و اینست که مکرر
 در شنیدن از اسف و التماس که مکرر قیودان با تفریط و تخریب که علم است
 او را با حوال سلف میدانند قطعا که ایشان میرانند از احسان موسیقی
 که تکلیف که نموبان بر اینهاست و حرکات موزون و محدود و محدود
 و ایشان بر سیر کار میگردانند که بخوانند قیودان را با تفریط و تخریب
 آنرا که میخوانند به تخریب و تفریط و تخمین صوت و اینست که
 در طبایع و تفریط و تخریب است از آن شایع بلکه از آنکه است بان و خوانند
 است مردم بدان و خبر داده است از اینهاست و سبب است آن
 و فرموده که زیادت که تفنن بکنند بقوانین ذکر کرده که هر یک از اینها
 اینست **افراط** در آنکه مشغول است جمیع از زبان انبیای بقیه
 تا عهد خاتم النبیین علیه و علیهم السلام و جمیع اینها آمده است چنانچه

از اینهاست که در این کتاب
 از اینهاست که در این کتاب

بدان در کتب سلف و خلف مسطور است از اجداد و سلف قدس
 علیهم السلام انوار فی در کشف الحجب و از قاضی بن سید محمد بن دوی
 در مدارج النبوة آنچه در خصوص نوشتن انداخته اند نوشته خود را در آن نقل کنم
 می بینا نادانان و اقلین پس انتباهی فرمایید من کشف المجهول است و
 سیم بیرون است که سماع را اندر طبایع مختلف است همچنانکه ارادت
 اندر دنیا مختلف است و سیم باشد که اگر بر یک حکم قطع کند و جمیع
 بر کرده اند یک معنی شنوند و دیگران که صورت شنوند و اندرین هر دو اصل
 فواید است و کافات از آنچه شنیدن اصوات غلیظان آن منفع باشد
 هر اندر مردم مرکب اگر حق حق بود و اگر با طاعت طاعتی که با طبع
 فساد بود آنچه بشنود فهم باشد و جمیع اینها اندر حکایت و ادب
 علیه السلام بیاید هر چه حقیقتی او را خلیفه خود گویند او را صوتی
 خوش داد و خلق او را بر کوه اند و کوه را را سایل می گویند تا
 صدیک و خوش طهور از کوه و دشت سماع او را می بیاید و

داران

در آن نفس است و در میان اندوای افکار از اندر انوار
 هر یکا خلق اندر بحر هیچ نوردی و اطفال اندر استندای و شنبه
 و سر کاشنه خلق از آنی باز گشتند بسیار مردم از لذت کلام و صوت
 و لحسی مرده بودند تا حدیکه گویند هر یکا بر فتنه ترک عند انبهار
 اند و بعد که مرده بودند و حور زده بر سر نیز مرده بودند الی آخر الحکایه
 است و تفصیل اینها است شیخ عبدالحق علیه الرحمه در مدارج النبوة آورده
 است که چه میخواست را و علیه السلام که تکلم کند بر بنی اسرائیل
 و بخواند زبور بر ایشان که سینه ایشان را میفت و در نیمه خوردنی
 نوشید و میخوردند تا بر آبستر میکرد و سلی می نرا که نرا در میدان و در
 کوهها و کوهها و بشتهها و کوهها در و در که در او می نشیند فدل رفت
 و تکلم میکند بعد از آن بیرون آورده میشد بر روی منبر بسوی
 صحرایی می نشست بر آن و سلی می نرا که می بود بر روی می اند
 انس و جن و طیور و وحش و دیوان و بیرون می اندازد الکبار و

اینها از حکایت امام احمد حماد
 است

سپردن نیست بکی ترغم و نفهم شخص بکلام موزون و محال طرب
 افزون بر تنشیط خاطر خوش هم سر آمدن او برای سماع
 دیگری بدون آنکه آنرا بشنود که او اندک با نفع به آن بهرساند بهر
 سر آمدن او بر آشنو اندن غیری بطریق کرب و محنت و دواقت
 اجرت چهارم شنیدن آواز خوش و کلام موزون و صدای طرب که
 از آن شنیده یازده و شش و طبع خواهر از آن شنیدن از هر جنس که
 باشد اگر چه از قول مدعی نه که در صورت جمیع ام معلوم و مفهوم
 میکرد بیک حکم شرعی هر یک هم در باب دوم معلوم خواهد شد ان شاء الله
 بر چند باب امور متعلقه میباید باقی اند که تا خیر آن از مقدمه موجب
 تو خوش در فهم بعضی احادیث و روایات که در لایل اباحت
 منقول میگردد خواهد شد مگر آنجا که مقدمه طول بکشد و اصل مقصد
 که در بیان اباحت سماع است بهیچ وجه نباید آنجا رسید امور سه
 در تهنید نهالی که بر ابطال تحریم در باب سیم میباید ذکر کرد خواهد شد

کدام بیان

بگویم بجایه **باب اول** در اباحت سماع و آن فصل سیم در فصل
فصل اول در احادیث متنبه سماع حضرت صلوات الله علیه و سلم و سماع
 صحابه کرام کثیری و صلوات الله علیه و سلم اگر چه احادیث در بیابان بطرفی
 متخلف بسیار مزی اند لیکن ما گفتیم میکنم در اینجا که احادیث صحیح
 که در کتب صحاح یافته می شود و آن دوازده حدیث اند تا بهر سبب
 فهم حاصل عام و شرحیه ذکر که **باب اول** حدیث ابن مالک
 رفته الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم فریضه ای که نه مردی
 از آنس مالک را که بر سینه بفرستد صلوات الله علیه و سلم بکشد
 بعضی که جهاد بدیده فاذا هو بکسر النضرین بدین لسان گاه رسیده خیر آن
 که میزدندش را و تقنین و تقفل سر و دیکردند وی گفتند نحن جوار
 من بنی النجار جنذا محمد من جابا یتیم و دختران از بنی النجار که
 قبیله است معروف از القاص و ما در عهد مطلب این را ششم حدیث
 صلوات الله علیه و سلم از آن قبیله جوای خوشحال محمد را صلوات الله علیه و سلم

در باب اول از سماع
 اباحت و احادیث
 سماع غیر سماع

حدیث شریف
 حدیث شریف
 حدیث شریف

حلال صحبت **الرابع** عیسیٰ عیسیٰ قلی است عایشه ذات قرانه
 بهایه الا انصار فجار رسول الله علیه و سلم فقامت بتم الفاء
 قالوا انهم نکاح کفر وادعایه زنی سو از ایا فرست خجسته از
 انصار بعد پس ای پیغمبر صلی الله علیه و سلم پس فرستاد بد آن
 دو تنه سو یعنی بخانه روح مردمان گفتند آری قهر اسلیم معهما
 مر یعنی قاتل فرمود فرستاد با او کسی که تغنی کند عایشه
 گفت که نه قهر رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله قهر قوم فیهم
 غزل فلو یقتنم معهما صلی الله علیه و سلم انما کم فجاها و حیا کم فرمود پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم بدستیکه انصار قومی اند در ایشان غزل بسیارست
 یعنی غنیت شعرا مظهر بسیار مبداء و کاش می فرستاد صلی الله علیه و سلم
 شش که میگفت و او میگفت انهم که بطریق نهیت و مبارکباری گفته
 می شد اندیم شما ایدیم پس نه دارد مارض ابتعا ورنه دارد شمار
 اخرا بیا چه فی کتاب نکاح **پایان** عایشه رضی الله عنهما
 ان الی

مدین منور
 مدین منور
 مدین منور

مدین منور
 مدین منور
 مدین منور

ان الی صلی الله علیه و سلم فقامت فذات نهیمه کانت عهد کم
 مریت از عایشه صدقه را بدستیکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
 و فرستادن زن شد پیغمبر عیسیٰ عیسیٰ قلی فرستاد بسیار فقامت
 ای بنابر الی زوجه عایشه که عروسی فرستاد او را بطرف
 زوج او قهر فقامت معهما بجا نه نصرت بالدف و تغنی فرمود پس
 جرات فرستاد صلی الله علیه و سلم و خنجر که میزد و فرمودی سر ایند قاتل
 عایشه باز انقول قهر نقول انما کم انما کم محمد بن عایشه گفت
 چه میگفت یعنی آن سریده فرمود که میگفت انما کم انما کم یعنی آن
 کما نهیت که نهیتش بالا گذاشت اخرا چه محافظ فی الی محمد
 مدین منور عالم مجد الی عیسیٰ عیسیٰ قلی فی کتاب اقباس السوانح
 بسنده و ایند من مقار اللفظ و المعنی با حدیث سابقه کما مر
المصادر یا عایشه القرض نه فقامت لا یابنی الله قاتل
 فنیته بنی فدان تخمین تفنیک ففتها ای عایشه ایامی شناس

مدین منور
 مدین منور
 مدین منور

۲۹
 ابن زین سوگفت عایشه ای بفرضا فرمود ای میثقی فزون قوم است
 در میت داری هر بستر برست تو پس سر آمد بر او فوالت ایست صلی الله
 علیه وسلم قد نفع الشیطان من غیرها پس فرمود بفرضا صلی الله علیه وسلم که دم
 کوشیدان و در اخذهای منی او مراد از نفع شیطان در منخران بشن بکنایه
 از تکبر و اعجاب نفس است که آن زن بوفت سر آمدن خود در
 حالت کمال طر و غلبه بر راه تکبر و اعجاب نفسی از عرش شریف است
 سکه مخفی ظاهر است که اینجا اگر در حالت آن خواندن ذکر و تسبیح
 کفایت عارض شود هم ممنوع است و در حد آمده است اعمد بالله من
 الشیطان الرجیم من نفعه و نفعه و من یفسد بفسخ تکبر آمده است از
 امیر مومنین فاروق اعظم رضی الله عنه ذکره البخاری و اگر اینجا
 اخیر و الاثنی عشر غیب گفته صفی صید حدیث خواهد شد که مقصد
 حدیث فیه و لا تکن من الغافلین رواه النسائی **السابع** عسر جریده
 بر حضرت **السابع** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

ملامح

مدرسه جامع علمیه
تأسیس ۱۳۰۵
مدرسه جامع علمیه

۲۰
 بعضی معاذیه جاریه سر دافعالیست بحول الله انی گفتم
 نذرت ان کذاک الله سالکانی اضرب بین یکدیگر بالدف و تقنی از
 بریده بر الحصب رسد و آید هر چند بشکستیم بعد از اصل الله علیه
 هرگاه مراجعت از بعضی معاذیه خود آمدن کنیز که سیه فام پس گفته
 ای پیغمبر خدا بدینکه مسند که بجم اگر بار کوفته ترا خدا نذر
 دف زخم رو بر تو و تو گفتیم قدس الان گفتم نذرت فاضری
 یکفست او را کردند کف پس بزنی و زنی مران چرا که حاجت بان
 نیست و این اشاره بود غیبت النوفست و تو هم گفتی که لفظ و الله
 و لا میکنی بر آنکه غنا برای ابقای نذر و است بعد و سو آن
 جایز باشد باطل است زیرا که حکم باقی نذر و است بر ارجح
 مطلقه چه اگر غنا حرام بودی پیغمبر خدا صلعم بر ابقای نذر و بان
 اگر کسی بل بابر کفاره نذر و است اگر غنا حرام بودی که کفاره همین قدر
 حرام منصوص بنص قرانی است حکمی بر خلاف آن از پیغمبر صلعم

42

فنا بخت و جرات مغفله با غفلت او که بخت
خوف اندیشه مغفله چند امور می تواند شد یکی اینکه در ابتدای اسلام
بکام مجرم خوار سازف و ملاهی و غیره مذکرات حرم مغفله
شده بود حتی که دروغهای ظریف و غیره در جناب حضرت الله علیه
در امرای حکم تحریم اینها می نمود اگر چه بعد از تسخیر شدن
حرمت خرد و زمین مسکین رفع مانعت ادائی و غیره مذکرات
خوار سازف کوه بود که جاریه شده بزرگ خود و سه منجه و
ممنوعه پنداشته باندیشه سیاه سابقه از جناب عمر رضی الله عنه
دور آنکه می تواند جاریه مذکور که همان برده ها که ایهای نذر بخرد
نفس بهر آنکه در علم صرف اوقات در آن شاید جند ف مرضی حضرت
عمر با نذر آمدن شان ساکت که در پیوم آنکه جناب عمر رضی الله عنه
احتساب می شد و انداخته ایم امر الله علیه و نه بخت مردم
در امور ضابطه بر خصم شان مرغوب می شدند پس عیب و اندیشه از

جاریه

جاریه بر سر و به نیت اسلام می رفت جاریه مذکور در این کتب
و بر خلفای کرام علیه و علیهم السلام و نیت از زخیفه ثانی
رضی الله عنه موجب نفی وی بر دیگری نمیتواند شد زیرا که مخافته
که عامه عوام محسوب بود و برتر از پادشاه و حاکم
صاحب خلق عظیم نیاید و بحول طبایع به آدم است که از شخص
که آثار جدل و جفای در بسیار بروج میاید و بیشتر اوقات
مواظده شدید و امور و مسائل از آن شخص به نذر بایه تر از آن
مرغوب میشوند و از طبع وی ایضا می باشد جند ف شخص
ظهور علیه صفت جباری می زبانه تر معاینه میکند چنانچه حضرت
موسی علیه السلام که نسبت بهار و ن علیه السلام جند ف بیشتر داشت
و در بختن شیطان صفای از مفضل نه از فاضل نصیحتش
اذان است هر دو حدیث صحیح وارد شده که در قبله موزن گفت
اذان او میکند شیطان ضربه که میگوید و در اینها نماز هر دو

۳۴
و خطره شد در این ایام در بیخ میبندد در دفعه صلوة تقوی بسیار
و از این لازم باید که اذان افطار شود از نماز با جمعه است که صحابه کرام
از حضرت عمر و نسبت داشتند ایشان و مردم بسیار از خطه
میگرفتند و بوضع امور که تمام میشدند از عماران بایر بماندند و نظیر تمام
امیر قصبه حدیثی است که صاحب مکه در مناقب حضرت عمر رضی الله
عنه آورده است عمر حدیثی را با و قاضی مرویت از سعد امیر ایالتی
فارسینان در عمر بن خطاب علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و عنده
نوره مفری شش بکلمه است که نه عالیه صوتی گفت راوی طلب
اذن که عمر بن خطاب رضی الله عنه بر رسول خدا صلعم در حالیکه نزد
انحضرت زمان قریش بود بکلام میگردید و از انحضرت جبری طلب
میداشتند و در آن افروزی میخواستند و در آن میبندد بکلمه اواز
خود که یعنی بخضروی صلعم الله علیه و سلم لب اوبانه و دبیرانه با اواز
بلند گفتگو میکردند فلما سناون عمر فرستاد در آن الجبابر سکا

۳۵
طلب افغان که عمر رضی الله عنه برخاستند آن زمان و قصه جی که
فدخ عمر و رسول الله صلی الله علیه و سلم بیکدیگر پس از آن شد
عمر رضی الله عنه و در آن شخصیت نسیم بودند فقال انصت الله منك
یا رسول الله گفت عمر رضی الله عنه آن دوازده دادند آن را با رسول الله
فقال رسول الله عجبت من مولاه افلا کن عنده فیما سمعن
صوتک ابتدئ انی است رسول خدا صلعم تعجب است
مرا از این زمان که بودند نزد سرخ بی جی و بی خطر پس کلام
شنیدند اواز نو که گفتند از جی است بدن خانه قاص عمر پس
فرمود عمر رضی الله عنه آن زمان سو یا عذرات النفسین و تهنیت
عمر رسول الله صلعم ای دشمنان جانهای خود ایامی ترید زمین
و غیر سید رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال است افط و اغطف
پس گفتند هر تو در شب مراح و سخت طبع است یعنی در مواضع
امور که از راه بی ادبی در آن اجمال رود و فقام رسول الله

۳۹
صلی الله علیه وسلم ایها البخیل فی الذی نفس بیده مالفیک التیظ
مالک الاسکفج غیر محکم تقرا وینحن ای البخیل کلمه
جائزه است اوست و انحر و شیطان روده را می مکرف
را می که غیر راه است یعنی از راه تو هر دو رنده میگزیند و نوزد
حل و تصرف شیطان اینست و این پس منقبت حضرت عمر است
و شک نیست در حصول این خوارق و افکار معجزه جناب نبوت است
حرکت از اتباع وی با بجزیه رسد و صلای تقدیر تسلیم اگر فعل خیری
خلفه نانی بر خلفای دیگر علی بن ابی طالب و علیهم السلام لازم آمد مخالف عقیده
اساست نخواهد افکار چه مراد از فضیلت است از انفا فصلی که مستحق
اکثرین ذرات پس رفع شد هر سه وجه غیبی اند که رفاهم
ولا تکن من المتعصین **ششم** قال عابنه رخصه الله عنها دخل
عنه ابوبکر رخصه الله عنه و عنده جاریان صحابی الاطراف
کفن عابنه و در آمد بر ابوبکر و در نزد سر و دختر لوط از

اعتراف

۴۰
اعتراف من انفسا قضا بان اتقاء كنت به الانصار يوم بعثت می
انچه که گفتگو که بعد بان انصار روز بعثت و آن نام مرصع است
پس در آن مدینه که قیامت بعثت در آن جنگ عظیم مابین ایش
در خروج که از اطراف انصار اند و افعول و بعد در آن شمار قبیل
رخر لوط و ولید و بنی امیه و بنی نضیر و بنی مکنه که عادت و ریشه ایشان
غنا شد بلکه اشرفی اظهار سرور و فرح در ایام عید می کردند
قال ابوبکر رخصه الله عنه من امیر شیطان بیت رسول الله صل
الله علیه وسلم کف ابوبکر و ابوبکر و ابوبکر و ابوبکر و ابوبکر و ابوبکر
صلی الله علیه وسلم در آنوقت آن عهد خانکه در و است و دیگر
آمد است و اطلاق من امیر شیطان بر و بجهت که شیطان
از انکسار میسر چیزی خوشوقت بشود و آنه اغوای خود میداند
هرگاه که در مجلس شرب و غیره محرمات نواخته میشود نقای
رسول الله صل الله علیه وسلم یا را که ان کل قوم عید آوند

والفهم على وزن رفر فبفتح الهمزة من قول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم كذا في نقل سكتة از رسول الله صلى الله عليه وسلم فصل ما بين
 اعلان و احوال الالف و الصوت في الكفاح فرق بين اعلان
 حلال و كفاح حرام كذا است و فزون و اوار خوش
 و روقت كفاح يعني سر آمدن و نغمه كهان منقول من است
 كه در كفاح اعلان شرط است و آن دو قسم است یکی بر احوال
 و آن بسبب احوال است و دیگر بر احوال است و آن اقرب
 و فزون سر آمدن بهم میرسد و هر چند كه اعلان با مری دیگر
 هم منقول بكن حریف مالوف و متعارف و انقوش شده بعد از اعلان كفاح
 فرموده و حاجت دیگر خبری دیگر است **اعشار عشره**
 قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلنوا الكفاح و اجعلوه
 في محامد و اضره عليه بالانوف و في رواية بالانوف اي الذنوب
 مردوبت از عايشه را كه فرموده رسول خدا صلى الله عليه وسلم

اعشار

اعشار كنيد كفاح را و بگويد انرا در مسجد كه محل نزل رحمت
 اله است و در كفاح اينگونه مطلوب شود و كفاح بابر اقبال حكم
 خدا و اجابای سبب خبر انرا نام ملحق بعبادت است و لهذا الفاع
 ان در مسجد كه جايگاه عبادت است و نرسد بران و قوتها
 يعني اعلان كفاح بابر خبر كه حریف مالوف و متعارف انرا شده
 بعد بابر ان امر با شغل آن و روقت كفاح فرموده بابر
 خواطر و فقرح طبع حضار مجلس بكار خبر فراغت نمید
 و ابر امر بر ابا حبت و بفرح با شغل سبب رفته اند
 و جهر عمامی محققین و مشر و عمت آن بوقت كفاح
 نداده و جهر عمامی در سایر اوقات **عشره** عمامی
 بعد قار و خلعت عمامی و طبع بکوت الی مسعود الفاری فی
 عین و اذا جوار فیس نفقت ای صاحبی رسول الله صلى الله عليه وسلم
 بعد بفعل ندا عندكم فقالوا اجلسن تحت فاسمع معنا و ان

شربت فایده بسیار در دفع غشای و التماس و التماس که از فی
مروست از عامر بن سید گفت عامر و اوستادم بر فرقه بر کعب
ای معوض الله و ای هر چه صلی الله علیه و آله در شادی و در ایجا و خیران
خدا میگرد پس گفت آنها که ای یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله
و اهل بیت که معوض غنا بجهت شما پس گفتند هر چه صلی الله علیه و آله اگر میخواهی
بشما و نیز همراه ما در اگر میخواهی پس بروید و بر سبک بجهت
دارند است بر ما و بر ما و در شادی و در است که است
نسای میگردین و دلت در و بر اینکه بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله
صحابه بر ابا حنیف در وقت سحر و در سحر و در سحر و در سحر
و نیز موبد اینجاست که بر اهرام است مکه اطلاق الهی و فعل
بیاغ نیز بیاغ فافهم و لا تغفل **عنه** علیه رضی الله عنه
کانت عندی جابره بن سمع فدخل رسول الله صلی الله علیه و آله
و هی علی حالها ثم دخل عمر ففترت ففک رسول الله صلی الله علیه و آله

فقار

فقار عیسی بن جهمان رسول الله فحدثه حديثا كانه فقار
حتى سمع ما سمع رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قام في رسول الله صلی الله علیه و آله
عليه و سلم فاستوفى ثم ردى ما ردى من حسن صحيح و است از
عائنه رضی الله عنه فانه لم يفر و لم يفر به که می شنوایند عالیه صدقه
و غنا پس و احل رسول صلی الله علیه و آله و حاله که دخترند که زیارت
خودش بعد از این سید پس و اخی است عمر رضی الله عنه پس که
جاریه کرده پس بخندید رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بر سر
رضی الله عنه چه چیز بخندد او زترای رسول الله پس بیان که آنحضرت
صلی الله علیه و آله جاریه پس گفت عمر رضی الله عنه خواهم رفت تا که بنوم
آنچه شنیده است آنحضرت صلی الله علیه و آله پس حکم که رسول خدا صلی الله علیه و آله
الله علیه و سلم آن جاریه پس استماع که او را عمر رضی الله عنه
گفت است نرندی که بخند بن حسن و صبیح مخفی مبارکه که آنحضرت
بر آن فاطمه و مراد هم کنیز بود و مطبل است حبله در می

۴۱
منعین که مخصوص مکلف اند با حجت با پیام اعیان و سرور و انوار
که برین معنی از حضرت عمر رضی الله عنه و دیگران است می بردند
و به بطلان حمل مذکور آنکه اگر سماع حرام بودی حضرت عمر
جز بر شستن آن امر رکوی و بر خود حاصل الله علیه و سلم
کی با سماع فحش امر اجازت دادی پس هر که سماع عمر رضی الله
عنه را نکند که با تکذیب است معنی سماع بد قولی بوند
لکنین و اگر تکذیبی بخواهد بن صحیح و نفوس قاطعه هم ایمان
نیارند فبای صدق بعد و یومنون **تنبيه** هر چند سماع آنحضرت
صلی الله علیه و سلم مغفرا با دف در ایام تقریبان سرور و بلا قرب
و غیر تخصیص زمان و مکان و در جزو ممانعت آنحضرت بر مکران
و افتقار خلفای راشدین بر آنحضرت بود و بخصوص چنانکه
از احادیث مذکور مستفاد که در آن باب مطلق غنا و مطلق
مرا میر که دف بعضی از آن مطلق است کفایت میکند و هیچ

۴۲
سوا کفار از آن غیر در این مقام بلاد بیت ایمان است چرا که
در ایمان تقدیم جمیع الی الله شرط است و لکن بعضی گفتند بعضی
قولی صفت کفار را در معنی این سخن سماع کفار احادیث
برده میکنند که ما را عقول غیر صحیح و سقم احادیث است ما را سقم
از شیخ و صحیح از ضعیف جدا کنیم مفضل امیر محمد امام ابو حنیفه
رضی الله عنه ذمه خود گرفته است و از وی رضی الله عنه با وصف
مردی بود آنکه احادیث حرمت سماع در کتب فقهی منقول شده است
پس آن تقدیمی را در حرمت سماع در احادیث نبوی هر چه باشد
بان کاری نیست بر آنهای اینچنین ممکن بود انکشاف بر وجه غیبت
از عقول صحیح منقلب می نمود کون این فصل فصولی است و بشرح و
بعد نوشتن فصل دوم در اخبار و نامای سماع امام حنفیه و محدثی
و دیگر محدثین خلاصه و اکثر ائمه و سایر اصحاب و تابعین و تابعین
و ائمه انصار نماز آن را وضع کرده و هر عمل امام ابو حنیفه رضی الله عنه

بر بعض احوال بعض وروی رحمة الله عليه خفف سماع شنید است و گاه
بر حرمت آن نه صیغ روی نیاید و آنچه از بعض ملام روی بعض
فقها مجرب است به این بقایا خفف حرم سنن و کبر فقهای
محققین بجهت او نموده و بعضی از این غنای معتزین بکبر که
اتفاقاً حرام است حد که اندک افعال و دلائل اصل تحریم و جواز
شافی آن مشروط بر اینست که خود آید ان شاء الله که اکنون
ممنوع که منتهی بر نفس بقتضی طلب
مستحب طول کلام ملول **فصل اول** در احادیث ائمه
امام عصره و مقتدا زمانه فی کتابه بوارق الاماع فی تکفیر من یزعم
السماع فان کان منکر علی تقدیر صحیح الاحادیث المنقولة عن الصحابة
انما یجوز فی جمیع العوالم فی السماع قلنا لا یجوز الا بعد ما یقنعنا
حينئذ یكون حاله مع الصحابة كما مع العبد مع النبي صلى الله عليه وسلم
فانه قال صلى الله عليه وسلم انما نؤمن بقولك يا محمد ومن جملة

انقل

قولك انما لا ادين فانما اصدقتك في هذا فقلنا لا بد الا ينفعك الا بما
المعتبر هو الايمان بجميع ما في النبي صلى الله عليه وسلم فكل حال من تابع بعض
الصحابة في جميع افعال الا في السماع فانه لا ينفعه ولا يحصل به
الا مبتدأ فان قال المكثران ابا حنيفة و الشيخان رضي الله عنهما
السماع فانما انا بعينهما في ذلك قلنا اولاً لم يسمع عن الامام قولاً في التعميم
وثانياً ما روی عنه بلزومه جملة سماع ملامی المؤمن و سماع الفناء
المقتضی للمصلحة الفناء مطلق و الا لزم له محدودان احدهما
اما الكفر او الفسق قطعاً و ذلك لان الاحادیث باعتبار وصولها
الشیائنة النوع احد لم يتواتر الاصل و متواتر الفرع كحديث
الصلاة والزكاة فخاصة كما في حديث الاحاد الاصل و
مشهور الفرع كاحاديث مسلم و بخاری فخاصة فاسبق و اشد
حديث احاد الاصل و احاد الفرع كحديث انما امر الله و امر
منع و غیر ذلك فاذا ذكرنا بطلان الاحادیث علی ابحاث السماع

مسئل الثاني فمكرر في الاحاديث ومجده فرضي في رجع
 قول ابن حنبل في قول ابنه صلعم كقولنا بنينا ترك ما بشرط
 في صحة العدة واختار بالشرط في ذلك لان اخذ
 الفقه مكره في الفقه ولا بشرط فيها عدالت الكاتب ولا عدالت
 الراوي في زمان الكاتب في النسخة الاولى والثانية زاد
 شيئا او نقص فانه لا يعتد به ذلك خبرنا بحديث الاحاديث النبوية
 فانه لا بشرط في صحة واثبات العدة وما احتجنا قوله لم بشرط في
 صحة العدة على ما بشرط فيه ذلك كان سفيها اذ السفيه يمين
 لا يجتاز الا صلح اليه ودينه في السفيه ووصف المذنبين حيث
 قال تعالى في حقهم الا انهم انفسهم واما في ذلك الاصل
 في النار قبلهم من ان هذا خبرنا قوله مشهور غير ابنه صلعم و
 اعرض عنه كان ماواه الدرك الاصل من النار فاذا لم يترجم لمن
 حرم السماع بقول غير ابنه صلعم وترك فعل ابنه صلعم وقوله صلعم
 كان

الصفحة

كان ماواه الدرك الاصل من النار انتهى كلامه رحمه الله عليه كبره
 ونيزا امام ابو حنيفة عليه الرحمة شرح انه ثبت ان قولنا في
 حديث صحيح بان قولنا عميت يدك كبره موافق لهما حديث
 عميت يدك نحو بس قولنا نحن مقلدك احاديث از روي اصول
 وعلية وبن عموما وحيث قال امام اعظم رضى الله عنه خصوصا
 مردود واما مقبول ومحمول واما مقبول **فعلاني** به ثبوت
 بروت از احاديث مذكرة سماع غنا بارف وبلادف از مختص
 صل الله عليه وسلم وقاعدة اصولك كقولنا صل الله عليه وسلم سوار
 از جهار قسم برون ثبت مباح مستحب واجب فرض وجميع
 صل الله عليه وسلم مقتضى ثبت وادنى منزلة انما صل الله عليه وسلم
 ابا حنبل جنانا صل الله عليه وسلم الاصل مكتوبه افعلاني صل الله
 عليه وسلم سوى الزلة اربعة اسام مباح مستحب واجب فرض
 والصحيح ان ما علمنا من فعله صلعم واقعا على جهة تقدير

به فی القاعه علی ملک الجوز و ما لم یعلم علی اقی حجه فقلنا فعله
 او فی منازل افعاله و هو لا باحت انتیج و البتة ای صحایه ان
 طایفه است که از قرآن نیست پس بمقتضای اصول مذکور باحت
 عنا و بال اتفاق ثابت که در بعدن دعوی اول مدعی که قضی
 اجماع بر حجت بعد از ثبوت **فصل ثالث** بعد در و احادیث
 مذکوره احتمال تناقضه منکر است چه مقتضی است باینکه در صحت
 اخبار مذکوره کلام کند دوم اینکه بعد قبول صحت ادعای تنحیلات
 نماید سوم اینکه علی خلاف عرف فادح افعال سلف بنده و بر طریق
 اصول و قوانین مسلمة جمهور اعمالت بهر وجه مذکوره تناقضه
 در صحت اخبار مذکوره فروع است باینکه احادیث مذکوره در کتب
 مروی اند و بر اعتبار صحت این اتفاق جمیع علمای حریج
 در فصول حدیث مذکور است قال الشیخ شهاب الدین ابو
 الفضل احمد علی القفلی الشیخ باین حرفی تحت الفکر قدم معین
 ر

علی غیره و الکتاب المصنفه فی حدیث ثم صحیح مسلم لما رکنه
 بنیای فی اتفاق العلماء علی نقلی کتابه با قبول الفضاوی ما
 علی ثم تقدم فی الار حجه حدیث الاصحیه ما وافق شرطیه ان
 امراد به روايته مع با شرط الصیغ و روايتهما قد حصل اتفاق
 علی القول بتقدم بطریق اللزوم فثبت من ان ای غیرهم فی
 رواياتهم و شیخ یحیی و سلوی در ترجمه مشکوٰه میگوید چه مرتب
 صحیح متفق است و صحیح بعضی اصح از بعضی است پس بدینکه مقرر
 نزد جمهور محدثین است که صحیح بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه
 تا آنکه گفته اند که اصح الکتاب بعد کتاب صحیح بخاری و بعضی متغایره
 ترجیح گفته صحیح مسلم بر صحیح بخاری و جمهور میگوید که این ترجیح
 باعتبار حسن سابق احادیث و جودت وضع حدیث است
 و مانند آن هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع حدیث
 و رعایت دقایق شارات و محاسن لکحات و ذکر ساینده

۵۶
 و این پنج صفت است در صورت غوث و آنچه متعلق است بدان
 می رود و در صورت هیچ کتابی مسای صیغهای نیست بریل
 و جوهر صفات که در صورت معتبر است در رجال دی و بعضی از صف
 کنند در ترجمه یک بر دیگری و مشهور نیز در جمیع ترجمه صحیح بخاری
 بر صحت مسلم حکما بنویسند فی موضوعه و الله اعلم الشیخ اما مناقشه با دعای
 شیخ اباحت پس م فوج است باینکه حجت اسلام امام محمد غزالی رحمه
 علیه و آله را حجت العلوم و کمیت سعادون و لغا و احادیث شیخ محمد
 فیروز اباری مصنف قاموس و مراد المستقیم و ابوطالب مکی در
 قوت القلوب تصریح نموده که حدیثی صحیح در تحریر غنا وارد نشد
 است و قدوة الفقهاء و المحدثین شیخ عبدالحق دهری در
 مدارج النبوة مقام ذکر غنا گفته اند هر طریق محدثین است ایشان
 میگویند که ثابت است در تحریر آن حدیث صحیح و نفس صریح
 بلکه هر چه وارد شده است در بیابان احادیث یا موضوعات یا موقوف
 بر سخن

۵۷
 و همچنین آیات قرآنی اگر تفسیر کلام اند از بعضی مفسرین صحیح
 و ثابت میکند بر هر صفت غنا اما از آنرا تا بدلت و محامد است
 ذکر کلام غیر ایشان از علما و محدثین است بخرد و حجت است
 حل و اباحت بدلت قول و سیحانه و اصل کلام الطیبات الخ بر که
 تقوی کتب خواهد که خواهد داشت در هر سخن جمیع علمای محققین
 از محدثین و مقدسین اتفاق دارند انتی اما مناقشه فادع بونی
 تاخرین اباحت مثبتة مقدسین است فوج است باینکه از مقررات
 اصول است ان الوفاق السابق بر رفع اثر اختلاف اللاحق و لا یجوز
 للصدور من مخالفة الصدور و حدیث خبر القرون فرقیتم الدین
 میگویند غم از میسر بلونیم غم لغت و کذب نیز مودید اصول مذکور است **وقال**
صاحب الدیلمی ان المعتمد الاختلاف فی الصدور اولی الصیابة
 رضوان الله علیهم **وقال** ابوطالب مکی فی قوت القلوب سمع
 اتفاقا صحابی و تابعی و لم یزل اسئل احوار خبر حصول فیہ افضل

امام السنه في الامام اتى امر الله عباد فيها بالذکر **ونقل** شيخنا ابن
 القزويني **وابن قتيبة** اجماع اهل البيت عليه **ونقل** الشيخ عيسى بن
 عبد الرحمن المحقق في كتابه ان الصحابة والتابعين هم اهل البيت والعقود
 وليس لمن بعدهم احداث الشئ هم اساطين الذين هم المودون على
 لسان الشارع وقد ثبت منهم السماع ولم ينقل ان احدا منكم
 عليهم في ذلك الزمان محلي ذلك محلي الاجماع انتهى ليس قطعه
 احتمال نسخ اباقه شبهة متقدمة من ارجانب قبا فخر راجي ما ندعهم
 ان ينسخه ان كان مقتضى ما راجع مقتضى بين ابا حنيفة وجماعة
 من ان قاطبة اختياركم في جوابي انكم نؤمن به كورسبهم نتبع اخبار
 وانا صحابة وتابعين وبتبع تابعين ناسخ كقوله **وانه اجماع**
 متاخر من حرمة غنا ناسبت وانه اتفاق انها تركت ما عدم
 ثبوت اجماع ليس ليكن اجماع وفي اصول عبارات است از انكم اهل
 حل وعقد وازمان مخصوص بازنه متفاد به بر امر مشروع اتفاق

فهم

منعه حكم با حجت يا حرمت چیزی نمائند و غنا از ان قسم ثبت که کما
 در زمان واحد بازنه متفاد به بر حرمت ان اتفاق اهل مل و عقده
 شد و مسدود می فعلیه بیان و اگر کسی گوید که از متاخرین جماعتی
 است که لطیف حرمت غنا رفتند و تکران گفته پس اتفاق عملی کثیرین
 همه بدین اجماع است که که اتفاق جماعت بر حذف علی ما علیه
 مثبت اجماع معتبر اند و دلیل شرعی احتیاج نشاید بر او باشد
 مرفوعه الذیل **في شرح الوفاة** فی الاجتماع علیه اجماع لا یغیر خلاف بعض
 ذکر في اصول الفقهاء ان العلماء اختلفوا في ان الاجتماع على منع غنا
 اکثر المجتهدین او لا بدین اتفاق الكل ففي الایة اختار ان
 اتفاق اکثر کاف فی مقابلة اتفاق اکثر لا یغیر خلاف الا قبل
الاقایة **الایة** ان المعتزلة اختلفوا في الصدقة الاولى الى الصحابة رضوان
 علیه **حسین** **سوال** اگر کسی گوید که اکثر علی حقیقه لیسوا حرمت غنا
 رفتند اند و نزد اهل سنت مختارند بختی است **الجواب** انک اولاً

اتفاق اکثر خفیان بر حرمت غیر مسلم است چنانچه روایت صحاح امام
 ابو حنیفه در نفس نفیس خودش اقول اکثر علماء حنفیه بر اجماع
 در باب حج میاید و عاقل بر تسلیم عمل اهل سنت بمنع حنفی حنفیه
 نیست بل در مسئله خاص بر قول هر امام که مطابق حدیث و قرآن
 شده جایز است بر روایات مفعله و ثبت **در فرائض المقتضین** میرزا
 ادب القاضی اعلم ان المفتی فی زماننا من اصحابنا اذا استفتی عن
 مسئله و سئل عن واقعه و کانت مسئله مختلفه بین اصحابنا با
 اوله یقول ابو حنیفه ثم یقول ابو یوسف ثم یقول محمد بن محمد بن محمد بن محمد
 یقول غیرهم صحاب ابی حنیفه ریح ثم یافا و یصل یخرج بعد من و اذا
 کان ابو حنیفه فی جانب و صاحباه فی جانب فالمفتی بالخیار
 ان یشاء انی یقول ابو حنیفه و ان یشاء انی یقول محمد بن محمد بن محمد **فی السجده**
 لا یغنی لاحد ان یفتی الا ان یعرف اقاویل العلماء و یعلم من این قالوا
 و یعرف معادلات الناس فان عرف اقاویل العلماء و علم یعرف

یا ایاهم فان سئل عن مسئله یعلم ان العلماء و الله یخجل من یبهرهم قد انقوا
 علیه فلا یأس ان یقول یا عاقل و یا عاقل و یا عاقل و یا عاقل و یا عاقل و یا عاقل
 و ان کانت مسئله مختلفه فیها فلا یأس ان یقول یا عاقل و یا عاقل و یا عاقل
 یا عاقل و یا عاقل و یا عاقل و یا عاقل و یا عاقل و یا عاقل و یا عاقل و یا عاقل
حجته ابی یوسف و زفر و عاقله مزین و لا یصل لاحد ان یفتی بقولنا
 ما لم یعلم من این قلنا **لا** اگر سئری بگوید هر آنچه از احادیث نه کوره ای
 سماع و غنا و سماع و ثابته مخصوص بعد بر اذات شریف دی
 صلعم پس کجاست حکم جواز بر امت **جواب** که کوم صرف فی کل صلعم
 بر امت و دلیل ایا حتم است یا و قبله از شارع حکم مخصوص صراحتا و حتما
 بعض احکام مخصوصه مذکور کرد و در حدیث صحیح انه صلعم فی صلعم
 ابو یوسف فی فکال سالوه قال است کما حکم انی ابیت عند ربی یعطینی
 و یقنی و عاقله القیاس بر حکم مخصوص که برای ذوات صلعم و کلام
 الله و ارشاده مخصوص **عنه** القیاس در ان مذکور است مثل قوله

۴۲
فقد وجدنا فائدة لك امرأة موفقة ان وقيمتها لله ان اراد الله ان
اراد الله ان يهلكها فانه لك روحان محمودين واما كس كونه كس
صالح من بعض ايات شريفة من شريفة الله محمد بن بعض عسلى
الاية من فناء بر امت در با كه كونه كونه نصيح نبي كونه
محي طبع كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
بالله منها بر انها حرام است بر حكم شرعي صراحة امت سوا كونه
لقوله تعالى ان الدين يمتون ما نزلنا من انبياء والله سميع عليم
فان الله ان يهلك بعضهم الله ويبلغهم الاغنون وبقوله سبحانه واذا
اخذ الله شيان الذين ارادوا ان يمتن الله فاستمعوا له وانصتوا لعلهم
يخشعوا راعا بر كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
بشيء من الله كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
فهم كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
اتفاق سائر بر كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه

اراد الله

۴۳
اراد الله ان يمتن الله فاستمعوا له وانصتوا لعلهم
يخشعوا راعا بر كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
بشيء من الله كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
فهم كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
اتفاق سائر بر كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
اراد الله ان يمتن الله فاستمعوا له وانصتوا لعلهم
يخشعوا راعا بر كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
بشيء من الله كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
فهم كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه
اتفاق سائر بر كونه كونه كونه كونه كونه كونه كونه

ابی و قاص و خمره مرید محمد علی بن عبد الله بن عبد الله بن جعفر طیار غیریم
 لا یجوز ان عبد الله بن جعفر مع کبر شانه دور حد و تقوا که آن بصوغ
 الاکان بجوار بر جمعها منهن^ع اوتار و کان امیر جوین اذواک
 عیال بر ابطال دفع الله عنه و لم یقل ان اخذ الامر علیه و کان رفته^ع
 مولد اسماعیل و مشهور مستفیض^ع کالمناظر لایک و کان کبر الشان
 و کبر بادت اکرم و کان امیر عمر او را ده بقول السلام علیک یا ابن
 ذی الجناحین انتی و مطابق ان مقدمه العلماء جواهر شیخ
 عبد الحقی و ملو^ع در مدارج النبوه گفته و ان اینست روایت گفته است
 غنا و سماع آن از جماعه کثیر از اکابر صحابه در ایشان جزئی از
 عشر مئشره اند و هم غفیر از تابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر
 علماء محدثین و علماء و دیگر که از ایشانست و تقوی و علم و عبادت و عبادت
 و نقل گفته است در میان ایشان روایات و کلمات که گفت
 است در آن و بیشک معلوم کرد که ایضا و دیگر اکابر امامان متقدمین^ع

در آن اما عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن جعفر طیار و قاص و خمره
 است و نقل گفته است از امیر که اسماعیل گفته است در مسجد از فقهاء
 حفاظ و در باب ثواب این عبد الله بن جعفر گفته نمید بدوی
 نقیباست و بعد امیر جوین در آن زمان عمر وی علیه السلام طلب
 میرفت و دفع الله عنه و خانه جمیده که از سفیات بود و سکنه
 خود بود که گفته کنند بر این یکس در خانه خود پس گفته کور
 وی و خوست که باید در خانه وی دفع الله عنه بشنوا و او را
 کفارت و در از من خود پس منع کردی دفع الله عنه او را در آن
 و گفته اند که بعد از مرید عبد الله بن جعفر را جواری که گفته میکرد و عود نزد
 برای او آورده اند و عبد الله بن جعفر که افضل تابعین است و در مشد
 بوی شل در روی شنید غنا را و نقل وی شد سماع آن و همچنین سالم
 مر عبد الله بن عمر و قاص شرح می شنید غنا را از دیگرگان با جلد است
 قدر کبر سن وی و سید امیر جبر که از اهل علم تابعین است شنید غنا را

۹۴
در تفتن بگوید و میفرمود همچنین عید ملک میسرح که از علماء و حفاظ
و فقهاء دعای است و اجماعت بر عدالت و جلال و بی شائبه غنا را
و بی انت ای آن سواد بر ایم سید مراد بود امام عصر خود در فقه
و روایات و غنی شنوانند طایفه جدیدی نامی شنوانند ایشان را غنا
و فتوی میداد و مجلس سید به تحصیل غنا و پرستی از وی از احوال مالک
پرس گفت خبر دادند مرا که دعوی بود در بنی بز نوع و با قوم و قوف
بود و عود که تفتن بگوید و دعوت می نمود بدان و بود مالک و فایز
در منزل و انرا و تفتن می نمود و الله اعلم و حکایت که از صاحب خبر کرد
که پرسیدند امام حنیفه و سفیان ثوری از غنا پرسیدند هر دو که
نبست غنا از کبار و نه از اسو و غنا بر نقل گفته که امام ابو حنیفه را
همای بود که بر شب می ریخت و تفتن میکرد امام کوشش می داشت و تفتن
آورد و شنید شعیب و از او پرسید پرسید از اهل دی که بدیدند شب
که شنیدند غنا و از وی گفتند که بیرون برآمده بود و ای شب پس

از

۹۵
گرفتند و در زندان گذاشتند و او را پس پرسید امام عمامه خود را و رفت نزد
امیر و شفاعت کرد و او را خلاص کرد و پرسید امیر چه نام او است
گفتند عمر گفت بر آوردند از زندان هرگز عمر نام بود گفت بان
مرد که باز گردانید میکردی هر شب و چه کوشش داشت امام حنیفه غنا
آورد و بی نکرد و او را ولایت کرد بر ابا حجت نزد وی و شماع وی شب
بان درج و فتوی کرد و بی داشت حاکم بنی آن که مکر بر ابا حجت
پس آنچه دارند از وی بر ضد و آن حاکم که خود بر غنا می قهر
دعای از بر آجمع میان قول و فعل و در آنکه گرفته اند دست
سخن و مکر از حقیقتی غنا و بی ندارد نفس قول وی چنانکه تفتن
پرسید که در وی غنا بود و مانند آن حکایت که است امیر قبیله که
ذکر کرده نزد ابو یوسف مسلم غنا پس ذکر کرده جابر ابو حنیفه را
و حکایت گفته است از امام ابو یوسف که لب که حاضر می شد
مجلس شنید و می بود و وی غنا بر سر شنید و میکرد و پیوسته

از مالک سماع گفت در باقیم این علم بود در بده خود که مگر نبیند
آنرا و گفت مگر نمی شود آنرا که عالمی یا جامد یا عارف علیّه الطبع
بچنین نقل گفت از وی عزالی و حکما بنه که است اباحت سوا
از وی امام شریعی و سنار ابو منصور و نقال و غیر ایشان و آنچه نقل
که شد است از مالک رحمه الله علیه که گفت نمی شنوند آنرا که عاشقان
مجموعت بر غنائی که مقرر است بر وی مگر جماعتین القول و الفعل و اما
امام شافعی گفته است عزالی که تحریم غناء نه است و تتبع کدام از این
از مصنف و سرسین بی هم بدان نقلی تحریم وی و سنار ابو منصور بغدادی
گفته است که نه می باشد اباحت است بقول و الحان چه می شنود
مرد از مرد یا از جاریه خود یا از امراه که حد است نظر بر وی باشد
در خانه خود یا خانه بعضی صدقای خود و شنود آنرا میان راه و
مغترن مگر و سماع بخیری از سکران و ضایع نمند لیب اوقات
نماز را و این است ابو منصور بغدادی از یونس بن عبد الله

که شافعی

۶۹
حاشا فی شفا که مرا بسوی مجلس در وی قبه بود که تغیر
چوبه فارغ شد قبه گفت شافعی اباحت خوش گوی نو اینرا گفتیم
نه گفت اگر است بگوئی نسبت مگر حس صبیح بینه خوش شنیدن
عنا عدلت است طبع و صحت حسن و نا خوش و شنیدن آن
سان اعراب طبع و نقصان حسن و از اینها معلوم نموده که اصل
شرعی بر حرمت ذکر است آن نسبت و اگر آن بگوید خوش
و شنیدن طبع آنرا چه فایده گوی چه در نا شنیده در طبع یکس
سخن نسبت که در چیزان موجود است چه با ادیان و مقبول است
از شافعی که انعام بود مگر و نه باطل گفته اند که تواند که مراد
میکرد آن باشد که ترک آن اولیست که اطلاق آن با خفته آمده است
و عزالی گفته و اولیست نسبت بر سوا بر حرمت و کراهت بلکه اگر
باطل نیست گفته و اولیست نبوی زیرا که گفته باطل است فایده باشد
در وی و با خفت نسبت فایده در وی و گفته که محال است شود چیزی که

دارد شده است از میر الفاروق که ولایت دارد بر تغلیف مرغهای که
مقرر است به خوش بایندر پس تحریم از جهت عارض شدن از جهت
معنی که در ذات غناست و با جملة تحقیق صحیح شده است از قول نقل
شافعی خبریکه صریح است در باب احتیاط نیست نقص در تحریم و اما امام
احمد بر اصل صحیح شده است از روی روایت که وی شنیده است غنا
سوزن در خوش خرم نام وی صالح است روزائیت از ابو العباس
فرغالی که وی میگفت شنیدم صالح احمد بن حنبل که میگفت بگویم
مسکینه و دست میداشتم سماع و بود بر مسکینه خوش میبخت انرا
پس عده که ام این جناده که شد نزد مرثیه پس شنید نزد من
ماداشتم که خواب که بدین پس شروع که این جناده در نغمه شنیدم
آواز بایستی بالای بام پس بر ایدم بالای بام و دیدم بر خوض
بالای بام که می شنید غنا را و دامن او زیر بغل اوست و وی
میخواند بالای بام که بیا که رفص میکند و مثل امیر قیصر از عبد الله بن احمد

بن حنبل

بر خبری نقل قول است که ولایت دارد بر باب احتیاط سماع نزد وی
و آنچه مقرر است از وی مخالف است بر حکم است بر غنای مذموم و غیر
نقل و مکرور را بگفت شد است از احمد وی شنیده توانی سه
نزد ایشان صالح و انکه رنگه گفت پس ای پدر بابا بنوی تو که انکه
میگویی و مکرور و بدین نقلی تو انرا گفت بحسب چنین رسانیده اند
سبحان میکنند باری مکرر و حکایت که از او و طائیفی که وی حاضر
بست سماع سه دست میشد است او در سماع بود از انکه نمی شنید بود
از کبر سن و بود وی رحمه الله علیه عالم فقه حنفی تلمیذ امام اعظم ابو حنیفه
کوفی و گفته است فقه عالم ناصر الدین ابو المنیر که وی در فتاوی
خوف که سماع اگر بشنید خود و محقق از اصل خوف صحیح است
و اخبار که گفت این قول است از حاکم ابو جریر صاحب جامع
و صاحب وی عبد الغفر و حکایت که انرا صاحب مسعودی از
جماعه از ایشان و نقل که است سماع انرا از صالح و عبد الله و دو

احمد اختیار که است از حافظ ابو الفضل مقدس غریبی از ظاهر
 و ذکر که آنرا ابو محمد بن خرم و مصنفان خود در او رساله است و باب
 و نصف که ابو طاهر و نقل که جماع صحابه و تابعین بر آن موقوف
 که پانزدهی که در او نقل که است شیخ ناج ابو عبد الرحمن
 شافعی شیخ دمشق و مصنفان او میر فنیه جماع امامت برین
 بر آن و نقل که ابو فنیه از اکثر امامان در او است که است
 ابو طاهر پسند خود جمیع امامت برین که جماع که بر خبری
 پس آنکه آن است و در او است که است ابو اسحاق بن عبد الله
 بر سید از شافعی از اباحت اهل بیت سماع و کتب عبد الله بن
 یکم از علما مجاز که کرده در او سماع و کتب در او است
 است و ذکر که است ابو اسحاق بن خلی که بر او موقوف امامت
 و برادران وی حضرت میکش و سماع و کتب جمعی برین که
 از اعظم علمای حدیث که می آمدیم تا یوسف ماجنون را برین
 بگوید

بگوید ما را در خانه و جواری او میزدند مغرور را در خانه و بگوید ایشان
 علما گفت از امام حدیث اند که مخیرند در صحاح گفته اند عبد الله بن
 بر سید ماجنون که مصنف ابو فنیه بود و در او است که ابو از وی
 و نقل که که از وی و صحیحین بگوید وی در مورد نقل که است
 صاحب نه در شرح ما ابو از حنیفه بود از نقل که کون دی تحریر
 از بعضی از ابان اباحت سماع و فنیه گفته که با استفاده که بان
 نظم و قوافی را و بگوید و قطع لسان و گفته با من و بعضی از حنیفه گفته
 که اگر نتوانستند و فنیه گفته برای دفع حشمت از نفس خود با من
 و با میر خد که است شمس الدین احمد بن محمد که است بر آن
 با کتب ابو اسحاق بن خلی که رخصت الله عنه که بگوید آنرا در خانه خود
 و نمیکرد از طریق نقلی و گفته که هر که فایده است که است
 مطلقا حکایت حدیث انس و میر شافعی با صد و خرم که است
 صاحب بدیع از حنیفه بخیر که ذکر که است شمس الدین و نقل که است

۴۰
با نکه سماع غنائم میکردند و دل سواد صاحب و خبر از حنفیه نقل کرده
از بعضی حنفیه که لا باس فی الامور و بعضی گفته اند لا باس در
اعباد و سایر اوقات سرور و جاده و اخبار که است از از علمای
مفتیان شیخ الاسلام ابو محمد عبد السلام و صاحب وی شیخ محمد بن دفعی
العبد و گفته است صاحب امتناع که تحقیق بخوبی در صوفیه جماعه از اهل
فقه و حدیث و معرفت با انواع علوم شرعیه مثل او سواد ابو القاسم شیری
و شیخ ابوطالب و شیخ شهاب الدین سهروردی ذکر کرده اند ایشان
در رساله تصانیف از آنجه دلالت میکند بر اباحت سماع قول الله
و ابو حنیفه رضی الله عنه فقیه که فتوی میدهد ابو حنیفه صاحب الوتر و
حکایت که است از وی فقیه و سهروردی و غیره که گفته است
نزول میکند رحمت بر بنیالاف در سه موضع نزد اهل زبیر که بخوبی
مکر نزد فاطمه و نزد مجاورت و مکالمات زبیر که تعلیم میکند در مقام
صدیقین و انبیاء علیین و نزد سماع میر که ایشان همیشه بودند

۴۱
بود و مشهور و محقق و حکایت که از جماعه از علمای صحابه در بیاب
حکایات که اکثر آنها ذکر کرده در کتب مرقوم **فصل** بدانکه صاحب
امتناع ذکر که است در سماع سه قول سه مرتبه ذکر است و اما
و ذکر که لا باس فی الامور و شرح گفته اند این حدیث را چون که
است و جواد و از سنده لایات و مشکات حرمت ذکر است
و اطمینان که در اثبات نه صاحب حدیث و اثبات که اکثر اکتفا است
و اجماع و قیاس و به قیاس آنکه حدیث است و در سنت صحیح و جواز
تغنی بقرآن پس شعر نیز جایز است بجامع آنکه تغنی در قرآن آثار
میکند خزن و مشوق و استعجاب بنما به خشوع و خضوع و اید در شعاری
که مشوق اند لطافات و بیاضات و زهد در دنیا و رغبت در آخرت
و متر فرید محبت الهی که و تغنی و بیابوت حضرت رسالت پناهی
صالحه علیه و سلم نیز جایز است و بعضی بر حدیث و نصب اشعار عرب
و اقلام دیگر که جایز میباشد از اتفاق نیز قیاس کنند و اینجمله

۴۶
 بر آنکه بر صورت بند که نقل طالع بر صورت و کرامت غنائی است
 و الا قیام در مقابل نفس نام آید و قیام بدان باب است بگونه که نفس
 در غیبت و بیافتن است و اگر بافته به صورت سید است و مقصود با
 حروف از نقل قیام و باب است که تا معلوم شود که مسئله مختلف
 است خرم که آن یکجا است و ترصیح آن و نصب نمودن در آن
 مناسب طریقه انصاف نیست اگر یکجا صلاح وقت در آن نماید که
 توقف کند و ملاحظه و احتیاط نماید و در وسط خلاف و ترصیح بقصد
 و مستحضر خود در آن بنده و احتیاط و نفوی در آن اندیشه مبارکباد
 اما باید که زبان قیام و حال از طعن تشنیع و تفصیل و تفسیر بزرگان
 و افتاد و در ایشان با وجود تعاضل و له و تباین طرق وجود
 علم و نقد و عرفان و بجانب دیگر قلع نظر از راجع و مرجع بکار
 و سرشته انصاف را نمکند **ص** صحبت عاقبت که به خوش افتاد
 ابدان جانب عشق غریب است و مکرر پیش و قیام بدان باب است
 بهر زمان

۴۷
 نیز مناسب است که تعصب و نه و مکرر اقوال عیان شوند خصوصاً اندکی
 ساکن طریقه دیانت و تعصب باشند و لکن وجهه هر دو بسیار است
 انجمن است در هر حال باید که رعایت طریقه تمیز و تفصیل از دست
 هر توقف و احتیاط در هر کجا که محسوس است و از اول و قیام در هر حال
 و بالله التوفیق و الله اعلم بهین حسب انتفاع و اوقات و مزایای
 سخن که گفته که معروف در دایره است از بهر صورت مزایای و با وجود
 آن از بعضی عیان است باقی و اصحاب هر دو غریبی و دانش می
 خداوندان که در انواع آلات و مزایای ذکر که امارت مختلف نیست
 بعضی مطلق حاج گفته و بعضی مطلق حرام در بعضی فرق که در اصل
 دارد و غیر آن و صورت باب است است در کفاح و بعضی اعلان آن
 بهر وقت داشته و در سبب که بعضی فی است نیز اخلاص نماید ذکر کرده
 یک از مزایای عورت است که آنرا بر طریقه نیز گویند و مایل دارد که آنها را
 زیر و بم گویند و در وی نیز اخلاص نماید ذکر کرده گفته که معروف در

مذکور است که زدن آن و نشاندن آن حرامست و زدن انداز
 علی بجز آن و حکایت گفته سماع آنرا از عبد الله بن جعفر و عبد
 بن عمر و حکایت گفته است که در آمد عبد الله بن عمر بن عبد الله بن جعفر
 بن قسطنطین و جاریه که میزد و عمر در گفت عبد الله بن جعفر و عبد
 بن عمر را با می شنید و می شنید که گفت لا باس بکما فعلت کما سماع
 آنرا از عبد الله بن عمر و معمر بن ابی سفیان و عمر و بن العاص و حسان
 بن ثابت و از غیر صحابه عبد الرحمن بن حسان و خارجة بنید که از
 فقهاء سبعة مدینه است نقل گفته است او سماع ابو منصور از زهری و سعید
 بن العتب و عطاء بن ابی رباح و شعبی و عبد الله بن ابی عقیق و اکثر فقهاء
 مدینه حکایت گفته است خبیث از عبد العزیز بن ابی حنون که وی خصمت
 میکرد در عود و حکایت گفته است ابی سعید بخاری از طاووس و حکایت گفته است
 از ابی ابراهیم سعدی در آمد بر زید و گفت ارید العود پس گفت نشید
 عود الحرام عود المرزفان بل عود المرزفان طیب بر نشید عود

و بنوا

و بنواخت آنرا ابی ابراهیم سعدی و فتوی داد با جت غنا و عود و نقل
 گفته است فاکلی در تاریخ مکه بسند می که دارد از موسی بن المغیرة الطحی که
 خواند وی عطاء بن ابی رباح را پس در آمد و لحق در آنجا قومی که میزدند
 عود را و گفتن میکردند چه دیدند عطاء را که در آمد باز ماند از آن پس
 گفت نمی شنیدم و عود میکنند با کعبه و می شنیدند و گفتند که و حکایت
 اشاعه پس عود را اصل ساخته فرامیزد و کعبه بر آن قیاس که و با حکایت
 می در میان و است و حدیث خانی است و اجتماع آلات و زمر
 سماع نقل که گفته اختلاف است از میان فاکلیس بن جبریم که آن کعبه
 است با صغیر و متاخر بر زین الشافعی بر آنند که صغیر است اینجند حکایت
 از کتاب که نقل گفته است و العود علیه عرض از نقل خبیث است
 اگر ارجحان از عطاء بن جبری از آن نقل گفته است میانه در شد بد و تحمیل
 و تشیع و تقبیح و تفصیل نماید و مشهور و زلات قوم شود خود
 سازند و عامه گویند از آنکه تقلید است آن کنند فاکلی اصق آن تشیع اعلم

و علمه حکم و اضعیف بر منتهی نفی و در منع ده گفته است و در همه
طریقه تفصیل بر و در توسط گفت بدین با ادنی صلی بجانب حرمت
با کرامت و در کتاب نفی اتفاقا جانب اباحت غالب افتاد
زیر که آن جانب دیگر مشهور و مقرر شده است در اذن صاحب
بقول نه ارد و ثبت معالفت که گفته شد **عیب** چون همه
گفته پیشتر غیر کمالی حکم است از هر دو عامی حجت الله و اما حق
دار ز قنا اتباعه و از نا باطل باطله و از قنا احتسابه و العافیه
با غیر و باید در در میان از ابتدای صراحت آن هر که بجانب
اباحت گفته و سماع آن رفت قولاً یا فعلاً و گفتار و استماع و بوی
مقبول شد چنانکه از حکایات و روایات که در منابع است روشن
میکرد و در مشکات آورده است ابو مسعود انصاری رخصه الله عنه که
او ابدی نیز میگوید یا لیس و در غرضه بدر حاضر بود با کعبه که مسکن
وی و او بی بدر بود و صحابه دیگر از اعیان صحابه با هم نشسته بودند

و سماع

و سماع غنا میگوید مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان غنا را بر وی
کران آمد و گفت نموده گفت ای صاحبی سأل الله صلعم انتما ای و بار
بغیر صلعم الله علیه و سلم شما سرور من شنیدن ایشان گفته اگر میخواستی که
تو نیز شنیدی با ما بنشین و بشنود اگر نه برو اذن او است ما را بغیر
خدا که شنیدیم و در هر دو موضع که گفته در آن باتفاق بیاح است
بالا تر از هر عبد الله بن جعفر که باید کار مریع و منع و منع و معاویه
نیز با وی شریک و موافق بود و با وی نمود و محبت بنحو زن معاویه
اطهار گفتار که بر عبد الله و عیبت بروی و گفت معاویه چنان است و نه
معتقدی بوی روز و بر عبد الله بخانه معاویه و نماز بسیار کرد و عقید
بسیار که معاویه باز نش گفت امیر میگوید که میگوید پس از آنکه باز آمد
و حقیقه است اختلاف آن بنیام که سرور شنیدن و آلات در
مرامیر زدن در میان قدم کار و باری قبلان و اسپان و فاسقان
و شراب خواران بود و لهذا در حدیث صحیح هر اختلاف فرموده است

شده ام و اگر گفته ام که گویند و بکنند معارف بلکه نام آلات مزایر
ملاهی است و منع کنم از شراب خمر و زنا و در اصل نام فساد است و ذکر
وی در باب ملاهی میکند و بعد از محو محقق آثار امیر محمد و رفع از این
مکرات چنان رسم و عادت نماید مسلمانان و صالحان و بار سالاران
بیزوران افکارند و از آن محفوظ گشتند بی ملاهی لغت و مکرات
و مخالفت با اهل فتنه و مجور و جماعه دیگر چه بدیدند هر امر عادت
عاشقان و نشان به فساد است و مشایقه بحال ایشان دارد و
خوف آنکه با امری با نیکی است اجتناب نموده و تخیر فرمودند و از
شارع نیز اگر با بلا خطه تخذیری وضعی دو عیب صادر شده باشد
دور نباشد و آنکه محذوران گویند هر چه از شارع نیست نبوت نه بوسه
و منع حدیثی در بنیاد بعیت نرسیده بعد از تقریر آنکه دایره صفت مصطلح
اینها بقیه تنگ است هر او آن خواهد بود هر چه از ان علی الاطلاق و
تحریم آن لذاته ثابت شده چنانکه از خمر و زنا و امثال آن و آنکه بقیه

از اصل

از اصل منع اگر گفته اند که هیچ صریحی ندارد و گفته اند اگر چنین است
از مکاتیر نیست و فساد بحالی قطعاً طرف و اولی است که
اینها را ختم و نرفت و بغیر و زنا نام است که در وقت اباحت
خمر ستمها را میکند و شراب آن منجورند و چون شراب نام
شد ستمها این قسم ادانی و خردن مشروبات دیگر در آن چند
گاه حرام ساختند از برای محو و جمع آثاران و حرمت ضرر
نابین و مقرر کنند و اجتناب بقع قطع آثار و عدت آن نماید
منع دینی از آن ادانی نیز نماید و با وجود آن علماء امیر و میر و فرقه
شدند جمعی بمنع رفتن از ستمها آن ادانی و قومی بنحوی که
ذکر فی موضع و در مانحن فیه نیز مانند امیر و فرقه آنکه قومی نظر
عادت قدیم که امیر صورت نشان اصل فتنی است منع و ستم اجتناب
را گرفته است و از جمعی نظر برینی و حقیقت حالی را خند که اگر
بجایست فتنه و مکرات است حرام و اگر بچنین است بیاح و عدم

و علمه حکم از ان قبضی تشددی در میان امم مانان
افراط کند و مرتکبان انرا مطلقاً منسوب لغش و کفر و زند
و شتند و هم بجان بر دم انها انرا طاعت صرف و عبادت
محض گرفتند و تمامه اوقات مشغول آن و مشغول بدان خند
و جمعها و موکها گرفتند و هر طایفه فرق میان اصل و فاعل
کنند و سرشته انصاف منتهی ان نصف می و نصف یک است
از دست دادند و طریقه ادب حقیقت ان را مشین بر جزایب
نه نشند و یک نشاء اختلاف است در جمیع نظر تاثیرات و
تصرفات نفی در بواطر اقله از جابر فتنه و قوی جو اعدم
جو رفیق در نظر آمد بر جای خوف استانه و شیخ ابرع به کفایت
که تاثیر نفی بالذات بر روح حیوانیت هر حرکت و اضطراب
کار است و روح انسانی منزله است از آنکه محمول بر دو معانیست
و سکون و اضطراب و فانی صفت است اما اینجا که میسر

هر کس نفی تاثیر نفی بالذات بر روح حیوانیت باشد اما اگر بر اسط
جواری و اتصال میان روح حیوان و روح انسانی است عانی
سراست بان کند چه مانع است و نیز شیخ میگوید که تاثیر قرآن
در باطن است که بغیر غنا یکسان باشد و آنکه به نفی تاثیر
کند تاثیر قرآن نیست این تاثیر نفی است نه قرآن این سخن خالی
از تکلف نیست نفی علیه و زیور قرآن است چنانکه در حدیث
آمده است که زبور القرآن با صوتکم و یکسان لحن هر دو خارج
از دایره امکان است که مشهور و معروف مجرذات و
صفت است باشد این کلام الشیخ بلفظه **باب** در روایات کتب
معتبره فقهه اقوال ائمه در باب احتیاج غنا و قرب و طبع غیر
آلات مباحه دارد کشته **فصل** در ذکر روایات کتب است
شرح المیزان همس مالکودی صنفه ابوالقاسم محمد بن عبد الله
الدمشقی اعلم ان السماع الذي يختلف علماء و فانی حقه و موکها

عن سبل الله والسماع سمع النفس في شياطين اخر وناكر الصلوة
 فاما سبل سمع الغنا وهو صالح ودايم الصلوة لا تارك لكونه وقرارت
 القرآن فله حذل بل بخلاف من علموا انار صهيهم **في شئ الكافي**
 مسيح بالحمدي لمحمد علي الثاني وادعم ان المذكور من السماع عند
 علمائنا رحمهم الله ما كان عن سبل الله وادارة العبادان بان جميع
 النفس في عن ذلك تترك الصلوة وقراءات القرآن اما من
 كان من سبل الصلوة وادام القرآن من حميد العالمين فسماعه حلال
 بل خلاف من علموا انار صهيهم الله اذ لا يرون في ذلك السماع الا وجه الله
 وحضرة يذكرون الله وخوف الاخرة وكل ذلك محمور وغير مذموم
في البدائع والسماع في ادوات السرور تاكلد السرور وسماعه مباح
 الكهان ذلك السرور مباحا سماعه في ايام العيد في عرس في وقت
 قدوم الخائب وقت الوليمة والعقيقة وعند ولادة الولد وعند
 حناء وعند القرآن انت في **الكبرى** لا مام محمد رحمه الله عشرين ملك

ان الله

رضى الله عنه انه دخل مع اخيه البراء بن مالك حملة الله عليه ما دهم
 كان يقفون فله نظاره وحمته ويقول لا بأس ان ان منى اذا
 كان يسمع ويوشى غيره من الناس فيقول لا بأس في الاعراس
 والوليمة الا ترى انه لا بأس بضرب الدفوف في الاعراس والوليمة
 الكهان ذلك نوع للمودعها لم يكن به لا بأس لان في ذلك اظهار الشكاح
 وادعاء به وانه امرنا صاحب الشرع حيث قال اعلنوا الشكاح ولو بالدف
 وكذلك التفتيح في **البدائع المحففة** ايضا ان المنى اذا جمع الناس عليه
 لنفس السماع مودة ردت شهاده والكهان فعلت مع الوحشة
 عرسه ومن غيره لم يبق بعد الله لان ذلك مما يورثه ولا
 على حرمة مجاورت الله وباشرت كذرات الشرع لان ذاته
 حرام فان سماع صوت حسن مباح اصله انما حرم ما يضر شئنا
 على الله والعشش فاذا انتفى العارض لغنى عن اصله **الما حنة وفي**
البدائع ايضا السماع جائز انه يرق القلب **وفي المحبذ** في الفضل

الثامن عشر كتاب الكبرياء والاسم الذي ذكره محمد بن في السير الكبر
عنه اسم ملك ١٢ انه اذا دخل اخيه البراء بن مالك ١٣ وهو كان يعني
قوله وهو يعني بغير وجهه لا باس لان ان يعني اذا كان يسمع
ويونس وغيره من الناس فيقول لا باس لغيره فيقول في اليونس
والوليد والنفان ذلك نوع هو وانما لم يكن لا باس لان في ذلك
اظهار الكفاح والعلانية وبه امر صاحب الشرع حيث قال اعلنوا الكفاح
ولو بالدف وكذا لك التقى ومنهم من قال ان لا ينفذ به نظم
القوافي وبصير فصيح لا باس ومنهم من قال ان لا ينفذ به نظم
فبغنى لدفع الرخصة عنه فلا باس وبه احد اسمين الاكمة الخسنة
وان المكره عند هذا القابل ما يكون على سبيل الله لا في حصول
رغبة فله صواب المرغوبة **وذكر في القفاوي** سئل ابو يوسف
عنه التقى من يجوز وان يجوز وعند محمد بن كذا **او في القفاوي** فان ضرب
الدف في الكفاح اعلنا ولا يشبهه بقوله صلى الله عليه وآله وسلم

اعلموا

اعلموا الكفاح ولو بالدف وعليه القفاوي **وذكر في المنايع** انه قال يجوز
استماع التفتع عند الرخصة وبها ربه المكونة **في هذه النماذج** **القفاوي**
في هذا الشهادة من الغناية ما اتفقوا عليه لدفع الرخصة فلا باس
عند العامة وصحوا يعني وغيره فان رخصه موعظه وحكمة فجار القفاوي
ومنهم من لا ينفذ به نظم ومنهم من كرهه مطلقا **التفتع في القفاوي** **الزبلي**
واختلفوا في التقى المجر ومنهم من قال لا باس لان التقى ليس بقيد
منهم القوافي والقصائد ومنهم من قال لا ينفذ لدفع الرخصة اذا
كان دعه ولا يكون على سبيل الله واليه مال الخير رخصه الله عليه
في القفاوي **الزبلي** واعلم ان التقى لا يستماع البز وانباسه
حرفه حرام عند العامة ومنهم من جوزه في الغرض والوليد ومثل اذا
كان تقى ليس بقيد بنظم القوافي وبصير فصيح لا باس به
اما التقى لا يستماع نفسه قبل كبره وبه احد اسمين الاكمة الخسنة
اريد الصحابة البراء رخص السبعة ذلك المكره مع قوله ما يكون

اعلموا

عنا ببل العبد وشيخ مسيحي كذا ذلك بكثرة في هذا شيخ الاسلام
وفيه القليل الشرح والمحامد والثناء والرقص وشعر الذي
 ليس بهجود لا تشبهت مرارة معية وسماع الدف ليس كرام لكن
 المواظبة عليها قد يجرم المودة في **القادي البان** ان عثمان ركانت
 عنده جار بنان تغبان فلما كان وقت السحر فاستسكانه وقت
 الاستغفار **في الوسيط** سماع النقاء وياح لان ما جاز لغير نحن جاز
 بل نحن ان تتخذ عادة فيفتح في المودة في **الجزء** من المصنفات في
 كتاب الشهادة التي لا سماع الغير مكررة عند بعض المشايخ ومنهم من
 جوزه في الوسم والوجه منهم من قال لا بأس في الاعيان في **القدرة**
الحمد ان اما حفيظة وسفيان الثوري سئل عن الغناء فقالت ليس
 من الكبر ولا من الصغار وحكي ابي حنيفة وغيره عيسى بن حنيفة انه كان
 له جارية سمع عذره وكان كل ليلة يفتي بشعر **شعر** اضا حولى وادى
 ففى انما عثر العبد كرهية وثاد تغزى الى من الابيات

فلما

فلما سمع جارة الذي سمع عذره في سمع ان امر فخر عثمان ونوصه الى امير
 وتفتح له فلما خلقه امير فخرج مع الامام قال ام لم افسدك يا فتى
 فانك حقيق فلما دخلت فيه عزم ان لا يتغنى جارة الامام قال صنعت
 كنت تصنع والشيخ لعلنا كنت في **فتح القدر** **عالم** **لغير** **الجمام** مستجاب
 من لا يقبل شهادة ولا حاجة ولا معية في الغناء القدرى فاطلق ثم
 فاه بعد ذلك لا من لغت للنا فخر دانه تكرار بعد ذلك مما ذكر مر قبله
 معه والوجه انهم فيه ومعنى انما في العرف لمن كان الغناء حرفة
 التي يكتب بها الامارات ترى اذا قرأ حرفة او ماضية لغات من كمال
 بقا حرفة او فالفهم كونه جارية ذلك غير حصول الموت به
 لغزاق لفظ الحديث وهو قوله صلى الله عليه وسلم لعن الله الناجيات الله
 المصنفات ومعلوم ان ذلك لوصف الغنى لا لوصف اللذة ولا لغنى مع
 اللذة لان الحكم مرتب على امتناع الغنى انما تغنى ان وصف الاستغفار
 هو الله فقط لا مع زياده اخرى نعم هو من المراءه فخر لرفع صوتها

د. ل.

وهو حرام ونحوه ان التفتي للبر او طبع محرم بلا خلاف مثل
 هذا لفظ التفتي صادر سماعا جعلت التفتي مكينة ومع كانه قال التفتي
 شبهة من جهة التفتي صاعده بالكل جهاد كم يكن ذلك صاعده وكذا
 على في الكلام بان جميع الناس على التفتي كغيره وفي النهاية ان التفتي
 في حقيقته مطلقا حرام لرفع صوته وهو حرام وهذا المطلق في قوله متعبد
 فيه في غناء الرجال لقوله للناس يحفى ان قوله متعبد للناس لا يحفى في
 غناء الرجال لان مطلق على الممنوع خاصة فصل عن الرجال النساء
 معا وكون صلتها وقعت بذكر الغير في قوله لفتي بالباء مستحسنة لا تجب
 خصوصية بالرجال لما عرفت انه يجوز في ضمير مراعاة المنة ومراعاة اللفظ
 ومراعاة اللفظ الاولى والثاني المنة على التامين فكيف اذا كان
 المنة اعم من الممنوع والمذكر فان قلت تعلق المنة بجميع الناس على
 كبره لفتي ان التفتي مطلقا حرام وان كان مفاده بالذات ان
 الاستماع كبره لانهم انما يجتمعون على الاستماع بالذات ان ان يكون

الاستماع

الاستماع محررا ليس بحرام مستمع كذا فانه اذا التفتي بحسب الاستماع
 غير ان التفتي فيه منع عنه الحرام لا كبره وقيل لا كبره اذا لفظه لست فيه
 بغير التفتي وبصير ففتح السان والاستماع الناس المكان في العرس والمنة
 والكمان فيه نوع الله بالمرس في العرس بالمرس في التفتي والاستماع
 لقوله منع الحرام فلهذا بين المناسخ منه من غير كبره ما كان على
 سبيل الله احتياجا لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه دخل
 اخيه البراء ابي مالك وكان زليخا الصبي كان يتغنى به اخيه من الالحان
 الاخرى ومنه من مناجاة كبره ذلك به اخذ شيخ الاسلام ويجعل حديث البراء
 سببا في انه كان يفتي في اشعار المباحة التي فيها ذكر الحكم والمواظفة
 فان لفظ التفتي كما يطلق على المعروف بلفظي على غير ذلك صلا الله
 مصرح بتغنى بالقران فليس بالاشارة والمباح من الاشعار لا بأس به والمباح
 ان يكون فيه صفة مره مره بخلاف ما اذا كانت لغتها حسنة ولا ذر
 كان كذا فكيف ان يكون المصنف فانه يتبع المنع كشح الاسلام الا انما

عرفنا منه ان النفس المحرمة بها كان في اللفظ لا في كسفه المراد
 المتعينة حسنة ووصف المحرم للسمع البهائم والبريات والحيوانات الهيا
 لمسلم او ذمى اذا اراد المفسر مجازا اذا اراد ان الشارح لا يستعمل
 او يعلم ففاحته ببلوغه في كتاب **البيان** سوى اصحابنا بين سماع الفناء
 من الرجال والمرارة وان صوت الحرة ليست بجودة كوصفها في **الفناء**
الفناء سفيان الامام عين الدين عرس سماع صحيح في الامتناع الالات
 فاجاب فقوله ان سماعه يدرك عنده بغير سماع كعشق روجته راحة
 فسمعه لا بأس بقوله محمد جمال الدين في محقق في رساله **في الفناء**
 ذكر في خطيب العبد اوى انه سئل جال عيسى السماع فقوله انك اهل العلم
 ملذنا لا يكونون الفناء ولا ينفدون ولا يكونون الا بايات السنه او عامي غنط
 الطبع **في الفناء** كذا نقل الامام حجة الاسلام وان سائر الروايات والنقل
 مروزي عنه واما الامام الشافعي فقوله حجة الاسلام ليس يحرم الفناء
 نذبه بل نذبه ابا سماع بالدف ولو كان فيه جلال **في الفناء** واما

الامام

الامام احمد بن حنبل فيقول ابو الوفاء عفي عن كسبه بالفضل انه سمع
 الفناء عند ابنه صالح وكذا ذكر الحافظ محمد بن عثمان في مذهب كذا في التذكرة
 احمد بن حنبل والاحياء وفي **الامام** في كسبه **السماع** وفي الكافي سماع
 الفناء وسماع ضرب الدف والاصوات الخمسة مخالفة للسنه ومخالفة لسنه
 وتحريرا كقولنا عراض عنه ولا تنها عنه في **الوجيز** وفي الاثر في الفناء
 الفناء والرقص وسماع الدف والكان فيه جلال ليس حرام واما
 الامام الشافعي فقوله حجة الاسلام ليس يحرم سماعه بل نذبه
 ابا سماع بالدف ولو كان فيه جلال **في شرح** **المستدرج** شين في
 وان الشارح اذ في وعظ وحكم فهو جائز بالاتفاق وموافق من
الاجماع مطلقا **في الفناء** **في الملبس** ان ضرب الدف في غير الزمان
 مختلف فيه قد يحرم بكونه وقيل يحرم لا بكونه وهو سماع جماعه في
 ابا سماع ضرب الدف في الموسى وقدم الغائب وكل سرور صادق **في الفناء**
الروايات في التبريد شرح الهداية الفناء الموصوفه وفي شرح المتفق

زندان فرامیزد و فاضل بر آوازی بدو و نفس بفرستد و می خرد
فی عاقله بنزد وی و القید فی الروایه نفی ماعده **فی** الکافی فی باب
 صفه التحقیق فی الروایات بدل فی ماعده ای نفی حکم ماعده
 انتیج ما فی فعلی نه امره انتفی و غیره مکنون مقید بالله و ما یكون غیر
 اللول بعض الدین کما فی العوس والولیمه و استعداده و انقاده و
 الحصول رفته فلو عین المرضه عند الله لا یكون حراما عند مذهب الخفیه
فی الاشیاع ان السماع کما رتقه القلب و مشروع و انارة الشوق
 الی الله و الله لا یخوف من شیء و عذابه الموعظه الی ذلك قرینه فاذا
 کان حال السماع کذا فکیف یمکن فی شایه اللول **فی** العوارف و
 السماع لستجاب الیه و الله الکریم روى ایسلم قد مر الی ابن
 کعب عن رسول الله صلعم فرقا و قد مر رسول الله صلعم اغتموا الدعاء عند
 الرفقه فانه رجمه الله و الله لا یخوف من شیء و عذابه الموعظه الی ذلك قرینه فاذا
 فمحمول علی المقید علی فقه حمل المطلق علی المقید کذا سمیع من العلماء

المحققین

المحققین **ال** اگر کتب دیگر کتب فقهی چنانکه روایات اباحت
 تدریج اند همچنان روایات حرمت آن نیز سند فاضل و دلیل و حرمت
 مساوی باشند و موافق اصول مساوی و دلیل و حرمت
 مرجع است **جواب** وی و دلیل ما نحن فیه غیر مسلم است و دلیل
 احادیث صحاح قوی و راجع اند و روایات حرمت اقوال قیاسیه
 بلا نقص نیست ضعیف و مرجع است و در چنین صورت اباحت
 بر حرمت ترجیح بسیار **قد ذکر العالم** الفقه المتحرر فقهی احقیقه البرهان
 فی رساله سماع التمسک با قوی الدلائل عند اختلاف مسایل ترجیح
 روایه حرمت علی روایه الاباحه اذ امکان دلیل حرمت و الاباحه
 مساوی را با اذ اثبت الاباحه بالا حادیه و العججه و الحرمة بالدلیل
 الضعیفه فنی اعتقاد الاباحه و بترجیح الاباحه علی حرمتهم اذ فاضل
 الوله جرم محکم صدیقی المحدث **نهی** مدعیان حرمت توهم کنند
 از روایات فتح القدر و غیره که در حد مرزوم که بدیه نبوت



رسید تنه برای لوباج جمع ماست حرام است بلا خلاف پس استماع غنا
از قوالان و غیره صرف بر جمع کون ماست سیر ایند نیز حرام خواهد بود
زیر که مرجع اختلاف حلت و حرمت تنه هاست مستحب است یعنی تنه
سویسته و معاش خوف کواندن بخت که نسراید تا که چیزی بشنود
کمتر با مقرر نکند و حق معنی حرام است و با آنکه ان سقوط الدانه
و مردود الشهادت میکرد فقط نه صوت او فی نفسه حرام است و نه
استماع صوت دیگر بر او آنچه و بر این شرط اجرت بطور انعام و صله
عاصی که در غیر حرام است و نظیر آن در شرع بسیار است شد محبت
یعنی سماع کشیدن فضا است مسنون و بکمال مشحون اما پیشه معاش
کواندن از اجرت آن خودن مجامع حرام است بالاتفاق حکما
روی صاحب مشکوٰۃ عمره مخفیانه استادن رسول الله صلی الله علیه و آله
فخر اجرت المجامع فنهاه ظم بزل الیئادته حتی قاتل اعطافه ناصحک
و اطعمه رقیقک و راه مالک و الترفی و البوداد و و انبرج ما به

بلکن

بلکن در حق محترم نکشیدن شاخ حرام است و در آن اجرت
بجای و همچنین صاحب مقرری و موزون و معلوم قرآن است و در
شنیدن غنا از قوالی و غیره و دادن چیزی بآنها بطور انعام و صله
ممنوع است و نیز شرب و بیعت بموجب آیات مفصلة ذیل **فی المعنی**
ان المطرب اذا اخذ ماله من غیر شرط فهو حلال **فی القوال** ان الذي
ياخذ الصنف والقوال کرده و الفتوی صا ما و صا صا التفرقة بین
و عدمه **فی القوال** و **فی القوال** الرجل اذا كان مطربا مغنيا ان
اعطى لغير شرط قالوا اباح له ذلك **فی المعنی** ان شمع از بهار
یعنی قدس سره در کتاب النوازل کشف الاسرار آورده است که قوال
باید در خوب دی لبیکه عارفان و در جمیع سماع بجهت ترویج فطرت است
چیز محتاج اندر راجحه طبعیه و وجهه صبیح و صوت ملیح **فی السرا**
المطرب اذا اخذ ماله من غیر شرط کان حلالا لانه اذ في باب كفت من
الكرامة **فی القوال** المعنى اذا قففت من كرامة به بر حقیق

اجرا **الغالب** **الفصل الثاني** در روایات اباحت غنا از کتب امامیه
بر چند از احادیث و اخبار و روایات فقهیه مذکور اباحت
سماج غنا همچنان ثابت که در هر واحد بر اینها است
عذر و انکار بجز اینها ماموسته و ماموسته است باقیست در کتب
شیعی حرمت غنای مطلق متفق علیهاست لیکن عند النقیض از کلام
محققین علی کا امامیه چنان مستفاد میگردد که حقیقت حال خلاف
ما موشهور است اعنی در مذمت ایشان نیز در عید و اعراس و غیره
اوقات سرور سماج غنای مجزا از مزامیر و ملاهی جایز است حتی که
در قرآن و اذکار و مرانی اکثر سخنان و بعضی با سخنان نایل
شده اند از جمله مزامیر بااحت و ف و طبل غزاه بعضی ایشان
رفته اند و غالباً ادای خطب اذکار بر زبان در آنکس موسیقی و غنا
صاف و صریح و مرانی و نواختن نوبت و دف و دایر و ناس
و غیره در مجالس عزای ابره معصومین نباید علیه السلام و السلام

خبر همان اباحت تحقیق نگردد و در کتب و روایات و کتب امامیه در
اینجنس محال است خلاف عقل و نقل است اندر اینجنس مسئله غنا
نزد امامیه نیز مختلف میباشد چنانکه نزد اهل سنت پس نظر بر اصل
فرقین مرکب این فاسق متخیل آن کار نخواهد بود لهذا بر اهل حق
کلام مذکور عبارت بنظر کتاب تنویر المستقرین که تالیف مرزا
امان الله یک مجتهد شیعی است و نقل احادیث و روایات و مخصوص
تقدیم کتب معتبره امامیه در آن مذهب است بجز در مقام منقول
میگردد و اعمده عبارت و انهم **تحریم** مگره دانسته که راستن مرتجیان
سید الشهدا علیه السلام ثواب عظیم دارد و هم معلوم است حرمت غنائی بجهت
بفرق اخبار مستقیمه بلکه متواتره و اجماع فرقه حقه چنانکه
شیخ ابو جعفر طوسی محمد امیر ادریس چهارم علیه و آله حسن بن
مطهر حلی و غیر ایشان تصریح بان فرموده اند بلکه حرمت غنائی بجهت
از روایات مذکور است پس شیعیان حضرت امیر را باید که

از ان اجتناب دوری نماید غنا محرم است اتفاق است شیعیان
 انحراف برسی اند از ان بوجه آنکه ان صفت مخالفان است
 محمد امیر با بویه در کتاب خیال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 روایت گفته است فرمود غنا محرم است اتفاق است و بیکدیگر گفته اند
 حرمت ان در هر جای نبوت نیست مگر آنجا که جناب شایع
 مخصوص در آنجا منع فرموده باشند فتاوی و از آنجا است که غنا در چند جا
 مستحکم است چنانچه ان الله تعالى ان مواضع مجله مذکور خواهد شد
 و بیکدیگر عرض کنم در هر رساله ذکر مرانی حضرت است از آنجا که
 تذکر ان می برد از مریس بر آنکه چنانچه اخبار مخصوصا در حرمت مرانی
 حضرت ائمه در غنا در کتب متداوله یافته نمیشود از جهت قایل
 بجواز مرسته که از آنجا که هرگاه مقصود از مرانی کریم باشد نه ملذذ و
 بفضیلهای بسیار میباشد باید که مرانی حضرت در غنا هم مستحکم
 باشد بچند وجه اما اول اینست که جمیع اجماع بر حرمت غنا

مطلق

مطلق نبوت غیر مستحکم است و حرمت ان در غیر آن غیر مستحکم است
 در آنجنایه نمی باشد بلکه کلام مقدس از علی رحمه الله در مجمع
 دلائل میکند بر آنکه در غنا در مرانی و در زمان او بلکه در زمان
 متابع و از دشمنان او که از جمله سال خلف فیه نبه باشد فتاوی
 و در این است که کلام مولانا بوسف بر علی بن ابی طالب السلام
 شرح است در این مودیه مکتوب کلام مومنین علی بن ابی طالب
 و انصاف معاند مرام است کلام صاحب رساله صراط النجاة که انرا
 منزهت جناب مولانا محمد باقر مجلسی بنمایند چنانچه ان الله تعالى عباد
 بر کواران مذکور خواهد شد و نمایا بوجه عدم صحت اخبار در حرمت
 مطلق غنا با آنکه صریح نیستند در حرام بودن غنا مطلق بلکه در اکثر
 اخبار تجویز فرموده اند و کار در غنا است بلکه دلائل میکند بر نجاست
 در قرآن حکمت در روایات بر جواز حسن صحت و تحریر و ترجیح
 بلکه سخنان و ظاهر آن است که چیزی از انها بدو دل غنا یافته

۱۰۵
 بنموده و آنچه از کلام اهل سنت مستفاد میشود و کذا فی الکفا بلفظ
 عند بانی تحریم انفا فی حجب و الاخبار از الله علیه منظره و صرح
 المحقق و جماعه من ما و تحریم انفا و لو کان فی القرآن کما غیر
 و احدی الاخبار بدلیل علی جزایه بل سنجایی القرآن باینکه اول
 الروایات علی جراح حسن البیت و التورن و الترجیع القرآن بل
 سنجایی و انظار آن شبیه منتهی لا یوجد بدق انفا علی ما استنبط
 من کلام اهل السنه و فقهائهم فی بعض رسائلها باینکه ظاهر است که مطلق
 محمول بر مقید میباشد و همچنین عام بر خاص پس بر جای که پس بر جای که
 حرمت غنا و ارد شده است محمول بر صورتیکه غیر قرآن و اذکار
 باشد و در اینها فلا فتاوی و اما آنچه در جمله اخبار مذمت غنا و
 قرآن دارد شده پس مراد آن خواندن قرآن است بر سبیل الهی
 لیس محلی که فانی بگوید در غنائی خود و موید باینست حدیث
 عن عبد الله بن مسعود و انفا مذکور و اخبار انفاست و ظاهر است که مراد

من

۱۰۶
 معرفت باللام و لایست بر غیر ممکن بنا بر تصریح اهل سنت و عموم ان کلام
 که جای که قرینه بر او داده و خلاص عبارت و داده بعضی از او بدون تعیین
 منافعی عرض شد که هم منافعی بسیار بآن و حکمت و ترجیح پس بر
 ضرورتی که محمول بر قرآن و عموم باشد و بنا بر اینست که زیرا که
 شایع و ذوالج در آن زمان غنا بر سبیل بود و بعضی باینکه کثیر کان و غیر
 غنا بنموده و مجالیست فخر و عظمی و تکلم با طالب و
 شنو اندن مردان پس حضرت بر او که شایع در آن زمان بود
 نخواهد بود و ظاهر اینست حدیث عبد الله بن جعفر حمیری و در قرب
 از عا ابره جعفر و بعضی از اعلام فرموده اند که در بیت حرمتی با حدیث
 صحاح شد قریب است علیه انفا فی الفطر و الاضحی قریب است قریب
 بعضی به حاصل مضمون اینکه از جناب امام موسی علیه السلام سوال
 نمود از غنا و عبد فطر و المعنی و فرج و سر و فقر است فرمودند که باکی
 نیست بآن ما و اینکه عصیان بآن کنند وOLF که بدست که مراد

عدم خود رفتن و محاربت و اشغال اینها بشد غنا و زکات و غیره
 بشد و وجوب الیه است چنانچه مفسرین حدیث و کبریت قتال و
 حرام خوانده اند و هم عبادت حدیث الی غیر از جناب امام جعفر
 صادق علیه السلام در حدیثی است که در المغنیه الی تفرغ العالیین
 باینست بانی بدخل علیها الرجال چه اینچنین خبر داده است
 بریکه مناسبت از غنا دخول رجال است بر شاه و هم شعار می
 باینکه مناسبت از غنا دفع از امور محرم است که مقرران باینست
 باشد و محرمه مثل آلات و غیره و البقا اخبار و الیه بر مناسبت از اخبار
 شعاری باینکه در حدیثی است و صدق بود در قرآن و دعوات
 از کار و شعار و یاد از پاکیزه غیر ظاهر است پس منع آن حدیثی است
 بشد قتال پس مرثیه در غنا حرام نباشد بواسطه اینکه از جمله اذکار
 است بلکه افضل است از آنها و باین نحو جمع بین اخبار و
 طرح اخبار لازم نیاید و محاربت بر نفس دلیل ندارد بواسطه اینکه در اخبار

ندیم غنا علی الظاهر که بعضی از علماء منجسین در زمان نبوی
 وارد شده و الا اخبار و صحاح او نیز وارد می شده و بنا بر اینست
 مفسرین حدیث و کبریت قتال و حرام خوانده اند و هم عبادت حدیث الی غیر از جناب امام جعفر
 اشعاری باینکه در حدیثی است که در المغنیه الی تفرغ العالیین
 میخوانی بخوان و الا فرمودن چه فایده است قتال و اگر از تنزیل کلام
 دیگر که حدیثی مفسرین حدیث و کبریت قتال و حرام خوانده اند و هم عبادت حدیث الی غیر از جناب امام جعفر
 و اذکار در غنا شد و هم عبادت حدیث و کبریت قتال و حرام خوانده اند و هم عبادت حدیث الی غیر از جناب امام جعفر
 ابراهیم مالویه در کتاب فقهیه هم ظاهر شد و غنا در قرآن و اذکار مضایقه
 ندارد و غنا محرم است و در حدیثی است که در المغنیه الی تفرغ العالیین
 مولانا محمد تقی رحمه الله در روضه المتقین و التائه که ذکر نمودن حدیث
 حضرت از جمله اذکار محرم است بلکه بهتر از آنهاست و در حدیثی است
 بشد قتال و کبریت قتال و حرام خوانده اند و هم عبادت حدیث الی غیر از جناب امام جعفر
 عیسی از جابر با صوت فغان و عیسی از جابر با صوت فغان و عیسی از جابر با صوت فغان

۱۰۹
 که مولانا بهجلی شرح ای که ذکر آن فی الحقیقه اصولا تا خسته او
 لغز القرآن و اندک و اندک و شایعها میاید که الله المحمد و یظهر للمصنف
 ان شایع لا یسمی غنا و انما لغنا المحرم بالکمال فی باطل و یجیده
 العرف انشی کلامه رفع فی الاخرة مقامه و جناب مولانا خراسانی علیه
 السلام در کتب به بعد از نقل عبارت مولانا طبرسی مجمع البیان فرمود
 این عبارت و لا یکنید من نجس صوت و آواز و قرآن و نطق و ان
 سنت باشد و حذف این بیان قدما معروف نباشد کلام سید نفیسی
 در عز در فانی از شجاری و اصفی بامیر در دستب الفصاح مخفی و
 مستتر نمایند که از لغز جناب مولانا محمد تقی عبارت جناب صدوق
 سه چنان ظاهر شود اگر غنا و قرآن و آواز کار باشد پس مضایقه دارد
 و غنا محرم همانست که در باطل باشد و موجب بیعت است عرف یعنی
 در عرف نمیکوید که کسی که قرآن و غنا میخواند که غنا میکند
 بلکه میگوید که قرآن میخواند هر چند در قرآن غنا نیست و همچنین است

۱۰۰
 صاحب الی جنبه صاحب السداد تصریح بانی نموده و غیر کلام
 او ان الله تعالى که فرمود است در معرفت کوبه مخفی نمایند که بهترین
 چیزی که موجب با عزت است و باعث نیست که بر امام مظهر
 روحی له الفداء پس این حدیث ده است و اصفی دارد بر کلمه مرتبه آن
 حضرت در غنا جایز است و ضرر ندارد و حدیثی در دلالت صریح بر
 حرمت مرتبه در غنا کنند و کتب اربعه شیخی کافی و مسلی که صوره الف و
 تدریست و استعاره و غیر اینها از کتب اخبارند و از شایع و
 ثواب الامام و عقاب الاعمال و ضعف الایمان فیه یخبر علیه حدیث ثواب
 الامام فی اجماع شجاری بگوید مرتبه در غنا دارد و همچنین در جمله
 از اخبار وارد شده است هر قرآن سه بعین عرب بخواند و ترک
 کند بجز این است و این کتاب بین سه از اجماع است در کافی و در
 قوی از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از حضرت
 ابو محمد و در ابواب حدیثی که از آن حضرت صاحب جنبه شیخ طبرسی در

مجمع البیان نفس نموده و مخفی نیست ^{۱۱۱} در این عبارت ایشان
 عین غناست چنانچه اینک بانی تصریح نموده و از سیر قبیل اخبار
 دیگر هم وارد شده اند چنانچه بعضی از آنها مذکور شده در بعضی
 از آنها خواهد آمد و علامه و بران مولانا احمد اردبیلی علیه در شرح
 ارشاد میفرماید که اگر اجماع در حرمت غنا بمثل پس حرم حرمت
 آن نمیتوان که چه اخبار در حرام بودن آن ضعیف اند و بعضی
 گوید ظاهر او بر استحکام نیست از اخبار عموم حرمت غنا مفهوم
 نمیشود بلکه در موردی متجاوز وارد شده و همچنین در قرآن و
 ذکر همچنین از اجماع هم حرمت مطلق غنا معلوم نمیشود چنانچه مخفی نیست
 هر یک که کتب علماء رسیده است آری تنقیص حرمت غنا نیست
 که بفرز اینها است بر شهادت و اما هرگاه بطرز ایشان نباشد بلکه در
 قرآن و او کار باشد و همچنین در حدیثی که موجب ادرت باشد
 پس حرمت آن مقطوع نیست چه در بنیاب نیز اعماد است معنی

الذی

و قوله وارد شده و صدق بود باطن در قرآن نیست یا آنکه اخبار
 در حسن صوت و کربن بسیار وارد شده و ظاهر آنست که آنها را
 غنا بانه نمیشود چنانچه از کلام ایشانست مستفاد میشود پس جمیع
 است از اطران غنا را در یک کس طبع در آنچه گفته ام سنی بود با رجوع
 بشرح ایشان متوجه اردبیلی رحمه الله در روضه المتقین و مقدس
 محمد تقی که گفته ام تا سب و داری و بیخ رسد و عینا ابریه بود
 بحرانی و منافع لا محاله و حدیثی که حسن عبد الرزاق
 در آنها بر وجهی بیان شده است نمائند آن الله تعالی بفرموده از عبار
 ایشان که کور خواهد شد و در قیاس بودن نقصان است کلامی
 نیست و قباحات آن اجماعی است در جمیع ادیان پس باید که خود را
 از آن مبرا سازند با اینکه از روی حسد و عداوت هر چه بخاطر
 رسد بر زبان آرند از این کلامی بعبارة و نیز شرح مفقود در
 کتاب الدروس مکتوبه بحوزة الغفار بشرطه فی العوس و عیبت

حر از شر و سماع نزد امام جبرئیل که نزد ایشان است از محرمات غنا
یعنی سماع از زن حلال است و از مرد حرام چنانچه در شرح القواعد
که از کتب معتبره آمده است میارود و در شرح سماع ان بکون
المسمع امرأة ولا يكون رجلا ولا يكون الشوق في الهجر **فصل ثانی**
در تحقیق مزاج و مسارف و ملاهی و ملاعب و کتب فقه و حدیث
صاحب تصریح یافته که غنا اگر لیس له و ملاهی باشد حرام است و اگر حلال
و نیز میگویند که در حدیث از ابو موسی و معارف و مزاجی آمده است
هم در کتب فقهی میگویند که اگر بجا میماند له و ملاهی و غنا باشد و بجا
نشستن و ایستادن از اجتناب الفاظ عمر یا حکم میکنند
الملاهی کلها حرام و الملاعب کلها حرام و المزاج کلها حرام و الجکس
علیهما فسق و التذذ بها کفر معناه در قرآن و حدیث اطلاق
له و ملاهی و مزاج هر یک بعضی چیزها است و بعضی بایاحت
آن اعتراف دارند و در بعضی چیزها اختلاف میکنند که حلال است

یا نرم و در بیان اجتناب اقوال مناقض قیاسین کما است پس بدون
تحقیق اینها الفاظ لغته و عرفا و فقه و تطبیق احادیث و توفیق الهی
مناقضه امکانی ندارد لهذا عرض در بعضی امور از عرض و غنا
و سماع است زیرا که در سماع مجرد اختلاف کمه مگر سفیه و متعصبان
علما و ائمه علمی و متفکران قداما حدیثا مکرر ملاهی و معارف
مزاجی را حلاله است یعنی که شد تحقیقات بر قوانین ملاهی پس
شکریان نوازی که امیر بجا بیاورند و بعضی متعصبان منکر خست
و کسپاس مرد سزاوار که سزاوار به با میر نواخت **شعر**
در بیان سبک سزاوار که غفلت سخن گوید کلین نوبل زبان را مفر
بزم دین که نفس و کفش ساز سخن که بقصد لغو سرار برداشت
رضه و حق مزاجی از عنوان خست زبان مغرور از آمد گفتن شش
خست از غم ادب است بر تن کل در غش کسب رسنه از شاخ که چون
بی شوقان گشته سواد خوار و در شوق شوق است دو با چنگ و دهل

۱۱۴
ممنوع غنا است چه غایت نیز تشبیه ظاهر است و چیزی که
در روی غایتی ملحوظ نباشد و نیز تصور مقدار بدان شکل نمائند از آنجا
بگویند حاجت نیست و تصور در فعل اوضاع و احوال مختلفه که بچکان و
نابالغان در ایام صبا و خیار یا بچند عفت بنماید و در شرع نیز
برای نبودن لعب هر چه معنی مفعله مصدر حکم و احدثیت بل حکم بر
قسم نخست و اعتبار و طاعت غایت دینی و دنیوی مختلف است همه بدی
و عیب و عموما حرام گفتن تا فیهی و فاداتی است تفعل حکم بر یک
قانون هم باید شنید و عاقل القیاس فرامیرد معارف در عرف عام
در معنی ساز و آلات غنا شهرت دارد لیکن اینست تحقیق مخصوص
فرامیرد بچند که از کل و اخذ شو به چونی و شباهه و صرناهی و قرائی
و معارف و مخصوص که اندیشه بچند که از دست نوازند مانند
دف و طبل و عود و ستار و طبل و اوتار و غیره بر اسم فرامیرد معارف
نیز در شرع حکم و احدثیت عاقل الاطلاق بر اسم فرامیرد معارف و حرام

گفتن

۱۱۵
گفتن هم جهالت و منافست بل علای محققین بعضی از آن است
و مسنون گفته اند و بعضی بیایح و بعضی حرام و در بعضی سکر
گفته اند تفعل حکم بر یک قانون هم باید شنید و عاقل القیاس
معنی عرفی نبودن بل گفته اند و بعضی حرام بر اسم فرامیرد
قرانی است و فرموده اند و بعضی که از کار خبر باز دار و فواید
است و از ادوات تجاره او بود و القضا الیهما الایه منه رجال لا یفسد شجرة
ولا یعرج و ذکر الله و منه العلم النافع من ذنوبهم و بعضی که
غایت مقید به از آن مفعله بیاید و فوله سجایه است و اما احیوة الدیة
بود و کتب مانند احیوة الدیة بود و بعضی الذمیر آنچه در دینهم بود و
لعب و از آنجا که اعراض کتب هم بر یک مختلف است فاعلیت یکی
مفعله هم نسبت دیگری بود و بعضی شباهه و صرناهی و قرائی
و معارف و فاداتی از ادوات صرناهی و قرائی و معارف
و بعضی فاعلیت نسبت دینی و دنیوی بود و بعضی بنمایند با جملة

هرگاه که در فرائد و حدیث مذکور است و در شده بمقتایه امور افرات
ست باینکه بر غلبه آثار افرات بر دنیا چنانچه که یکبارگی قبل از عند الله
در امور و در تجارت و بران و مانند صریح دارد پس اگر غنا و فراوانی
نیز بشمول جیات دنیا با بعضی از امور و غلبه گفته که از ابا جیات
غیر و در حفظ خانه یک نفقه **فان** دوم در قسم های و غلبه
بدانکه قسم های و غلبه بسیار است و در شرح بر این انواع آن حکم واحد
شمار یکی از آن قمار است که انواع آن بسیار است و بر هر نوع اضاف
بی شمار لیکن ممنوع شرعی همان یک قسم است که در آن بازی باشد از
طرفین باشد و اگر شرط از جانب واحد باشد بلا شبهه جایز است
خارجی فقها در باب سباق مشروط و نداشتند صاحب فتاوی سرجه
نص که در سباق سبیل و نقل که باید بخود سباق فی ارباب
فی الحقیقه یعنی تغییر و فی الحقیقه یعنی تغییر و فی الحقیقه یعنی تغییر و فی
المشی یعنی العد و نه بخود از امکان البدل معلوم است جانب واحد

۱۲۰
بان بقول احمد بن حنبل و غیره است که اگر آن سبقتی خدا شک
و امکان البدل است چنانچه قبل از بخود از آن بکون سبقت است و
الشرط انه لو سبقتها اعطاه و ان سبقتها لم یعطها شیئا و المراد
مسئله از هر محل و الطیب لا استحقاق ثم نه کوفه شرح الطحاوی
و ان نه از آنها بخود نه و لا شیئا و غیره الشیخ الامام محمد بن حنفی
لواضع الاختلاف فی مسئله بین اسین و شرط احمد بن حنبل
جواب المسئله که قلت اعطیک الله و امکان لما قلت لا اخذ سبقت
نه از جانب این نوع هم نیست که در آن شرط اصلا نباشد خواه متعلق
بشیء و خواه بشیء خاص متعدد و متعدد بازی کند همچون اندازی و
لفظ اندازی و تیر بازی و کمال است یعنی در این سبقت حکم با یکدیگر
در شمار و مساوات یعنی در این سبقت حکم با یکدیگر یعنی
کنند که با یکدیگر و مساوی است یعنی سبقت هر یک و خوش طبعی کردن
قول باینکه در این شرط است که کذب نفس مری باشد

^{۱۲۸}
 منصفه ایست گفت با اتفاق **والا** اگر کسی بد که در حدیث وارد شده
 است لابد آن را در ثلاث الرمی و الفرس و ملاعبه الرمل مع امراته
 که هم حضرت عیسی برای اتمام نواز است نه برای تخریم یا سوازی ندکور
 چنانچه قوله **لک** نه انست فند حضرت انداز به لفظ اما که مخصوص
 برای حضرت مفهومی میشود و حال آنکه حضرت عیسی مراد است بل حضرت
 اصحاب و اهل بیت مراد است زیرا که حضرت صلی الله علیه و آله
 نند و بشر و شیخ و مردمی در رسم نیر کوفته تا بیا ایکنه سماع و غنا و
 شغریه که در مدای و ملاعبه شما که هم بر مردم غلبه الطبع کفتم
 اما یکبار از سماع غنا از مرض و مو وجود جفا می کشد بیکسانه و خوف
 و حشمت البعد و صفا مشغول میگردد و سوز و گداز می و عجز دنیا را
 در باطن او به بدید و در حق این کس غنا اگر مقرر نکند که شریعه
 نباشد هرگز بود نیست بل اتم مقاصد چه مقدمه واجب
 باشد و باینجا و موجب عین قسم سماع امام محمد غزالی رحمه الله علیه

در اجزاء العلوم

^{۱۲۵}
 در اجزاء العلوم و کتب سعاد و معتقد العصر و الزمان شیخ ابوالحسن
 یکی و توفه القلوب تصدیح نموده و بعضی فقها و محدثین نیز بدان تلقی
 با قبول گفته اند لهذا واجب است که در اینجا قول حجه الاسلام در کتب
 سعادت نقل کند آید تا کتب و حکم بر قسم سماع و اذاعه گفته
 رحمه الله علیه **الف** در باب بحث سماع و بیان آنچه از وی حدیث
 و مراد است بدانکه انیر و سماع را می است در دل آدمی و آن
 در وی می بیند است که آتش در آتش و چنانکه از زخم سنگ
 آتش اشک را شود و بعضی افند همچنین سماع آورد خوش مزون آن
 که در دل سماع بخشد و در وی چیزی پیدا آر و بی آنکه آدمی در آن
 اختیاری باشد و سبب مناسب است که گوهر آدمی با عالم علو
 ارجح گویند و عالم علوی حسن و جمالت و اصالت حسن و جمال
 مناسب است و هر چه مناسب است نمود کاری از جهان عالم چه بر چه
 چهار حسن که در عالم محسوس است همه شمره حسن و جمال آن

عالم است پس آنرا از غایت شرمی دارد از عجب این عالم بدان سبب
 اکامی در دل پیدا در گشته و شوقی پیدا در که آدمی نخواهد اند که آن
 چه در این در دل بود آن ساده بود از عشق و شوقی هر راه بدان بود
 خالی نبود اما چه خالی بود بچیزی مشغول آن در حرکت آید و چه باشد
 دم در وی دمدا فرخته شود و هر که غالب بر دلش دوست خدا
 بود سماع وی مهم بود که آن آتش نیز تر شود و هر که در دل دوستی
 باطنی شد سماع دیگر از سر قلم است و بر وی حرام شد و علماء و مفسران
 است در سماع حرام با حلال دیگر که حرام گفته از این نظر بر وجه است
 که در این خود صورت نمیشد دوستی حقیقا بحقیقت در دل آدمی فرو
 آید چه وی چنین گوید آدمی جنس خود دوست تواند داشت اما
 آنرا که نه از جنس وی بود و هیچ مانند وی و بر احوال و حدیث او نیست
 پس نزدیک وی از عشق مخلوقی در دل صورت نه بندد و اگر
 عشق خانی صورت بندد بنا بر خصلت شوقی طل بود پس بدین سبب
 که

گوید سماع یا از بازی بود یا از عشق مخلوقی بود و امیر سر در دین
 مذموم بود و جمیع بر این پسند که من در سنت حقیقا که بر خلق است
 جهت گوید زبان برداری و طاعت دشمن و این خدای عظیم است
 هر چه قوم و اعتقاد است و مادر کتاب بکن منجبات بد کنتم
 اما اینجا میگویم که حکم سماع از دل باید گرفت که سماع هیچ خبر در دل
 نیارد و نبات مذمومه بخیر در دل باشد بچنانکه هر که در دل خبر است
 در شرح محبوبیت و قدرت آن مطلوب است جمیع سماع انرا زیاده است
 ویران و آب باشد و هر که در دل باطنی است در شرح مذموم است و
 برابر سماع عقاید و هر که در دل از هر چه خالی بود بکن بر سبیل بازی
 شود و حکم طبع بدان لذت باید سماع و بر این سماع است پس سماع
 بر قسم است **قسم اول** آنکه بغفلت شود و بر طریق بازی ایستاد
 این غفلت بود دنیا همه بود و بازیست و این نیز از آن بود و روا
 نبات که حرام بود و بیگ خوش است چه خوشیها حرام است

بلکه از آن حرمت که در وی ضرب باشد و سادی چه از خوش
مرغان و سبزه و آب و آن و سگوفه و کل خوش و حرمت است
او از خوش در حق کوش و سبزه و آب و آن است در حق چشم
و حبس بوی سنگ در حق بینی و حبس طعم خوش در حق ذوق و چون
حکمتی بای یک در حق عقل و هر یک از این حواس نوعی لذت جرات
باشد که حرام بود و در لذت بلکه طبع و بازی و نظاره حرمت که عابد
رضی الله عنهما روایت میکند هر روز عیدی زنجان و در مساجد مسجد باری
بگوید رسول صلی الله علیه و سلم گفت خواهم هر چه بینی گفتن خواهم بگویم
و در دست پیش فرادشت تا از بخردن بردست دی نهادم و خدا آن
نظاره که هم که گفت پس نباشد چند با کفتم و او بر صبیح و این
چند روز خصم می شود یکی آنکه نظاره و بازی و حیله و کلاه بود حرام
نیست و در بازی زنجان و رقص سر و بود و کبر آنکه در مسجد بگویم
آنکه در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم در آنوقت که عابد

انجا بر گفت و بگویم مانی ازنده یعنی بازی مشغول شود و او بر فرمای بود
پس آنچه حرام بود چه فرماید چهارم آنکه آنکه عابد است که گفت خواهم
به بینی و اینها باشد و در جهان باشد که از وی نظاره طلب کردی
وی حاضرش بود که رو بودی که کسی گفتی که بگویم که او از برنج
که آن از بد خوی شد پنجم آنکه خود با عابد است با ساعی در آن با آنکه
نظاره و بازی کاوی نبات در بد مسوم شود بر او عواذ گفتگان
و زمان مادل ایشان شام شود چنین کار که کون از خلق میگوید این
فاضلتر بود از خورشیدن فرایم گفتن و بار سادی و فرامی کون و هم
در صبیح که عابد است روایت کرد که هر که کوه کوه سمعت بیار است
چنانکه عادت دختران است چند کودک میزنند یا ندنی چون
رسول صلی الله علیه و سلم در آمدی آن کوه کان باز پس کر خندی
رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را به نزدیک مسافرنداری نام کردند
کوهی که گفت ابیر لعنهها چیست دختران منند گفت این

در بیان ایشان است گفت ایشان گفت که اینست که
برست گفت بر بال است بر بال گفت صلا الله علیه و سلم بر بال باشد
گفت چون شنیده که بلیان است پس بگو که بر بال باشد و اینست رسول صلا
علیه و سلم بخندید تا دندانهای می برداشت و می برد که آن را و است
میکنم تا معلوم شد که فرای کون و روی ترش درین و خرفتن
و از چنین کاری فراموش رفتن از در غیبت خاصه با گوگان و با کسی
که کاری کند در این باشد و از وی رشت نمود و این خبر و اینست
که صورت کون را و بگو که بعبت گوگان از چوب خرقه باشد و
صورت تمام را و در خبر است که با سب از خرقه بگو عالیه
الله علیه و سلم را و میگوید هر که بکشد نزدیک صوف میزد و سرود
میگفتند و در عهد رسول صلا الله علیه و سلم در آمد و بگانه بخفت و روی
از جانب دیگر کرد ابو بکر در آمد و بر از جگر گفت در خانه رسول
فرمان ایشان رسول گفت یا ای بکر دست از ایشان بردار که روایت
است

است و بی زدن و سرود گفتن از این حدیث معلوم شد که مباح است و
نکست که بگویش رسول صلا الله علیه و سلم میرسد به و منع می
ابو بکر از آنکه دلیل صریح است بر آنکه با حرم **قسم** آنکه در
دل من نه موم بود چنانکه کسی که در سنه زنی با گوگان در دل بگو سماع
کند و حضور می ماندت زیاد شود یا در غیبت بر آمد و صدای شوق
زیادت نمود یا سرود می شود که در وی حدیث زلف و خال و جمال باشد
و آن اندیشه خوبوی فرود آمد و این حرام است بیشتر حرمان از این
جمله باشد بر آنکه این عشق باطل است که می کند و این عشق حرام است
کنش و از غرض این که هر که روانه شود اگر این عشق و میرا باز نشود
یا با کسی که حرام نمود و از جمله تمنع دنیا بود مباح بود تا آنکه که
طلوع دهد یا بفرشد نگاه حرام شود **قسم** آنکه و بر دل صفی محمود
سماع از قوت آمد و این چهار نوع بود اول سرود و شاعران
صفت کعبه و باید که آنش شوق خدا تعالی در دل بچیناند و این سماع

۱۳۲
 مرد بود که در راه بود و هیچ رود اما کسی که ماز و پیر و ستوری
 یا بسبب بکر و بر اج نشاید که در راه بود و بر سر سحاب کند و بر آرزو
 در دل خویش قوی گویند که اگر چه خوف فزون خواهد شد وی قادر بود
 به آنکه نبرد و با بسند و بر سر نیز و یک بود سر و غار بان و سماع
 که ضعیف بود و چنانکه با دشمنان خدا بجا و جان فدا کون در
 دوستی جمع خوانند و این نیز بود و همچنین بخدا که عادت است در مصاف
 گویند تا مرد در بر شو و چنانکه در لیری زیاده است و در وی نیز و در
 چنانکه فزان بود اما اگر مایل حق باشد حرام بود **فصل دوم** سر و در
 باشد که بکسین آرد و اندوه در دل نباشد در نیز و در
 نود کری بر نفس خور کند و دستا و بر کنان که بر وی رفته بود و بر آنچه
 و بر او نشد بود از در جات بزرگ در خوشنودی حق چنانکه گفته
 و او و علیه السلام بود که چند آن نود که وی که جبار را از پیش وی بر کردی
 و بر او ان ایمان بودی و او از خوش اما اگر اندوه حرام بود در دل
 نود

۱۳۳
 از حرام بود چنانکه کسی بر امر و بود که حقیقتا بگوید اما سوا ما فاکتم
 بر که نشاند و در مخرب چه است قضا و خدا بر اکلاده بود و بدان اندکین
 باشد نود که تا آن اندوه ز بار شمع حرام بود و نیست که فرد نود که
 حرام است وی عاص بود هر که آنرا گوش دارد **فصل سوم** آنکه در دل شادی
 بود خواهد که آنرا زیاده است و بسامع این نیز صامع بود و شادی بخیری
 بود که در دشت جبر و در دلبه و عقیقه و وقت خسته کون و در
 از سر و چنانکه رسول خدا علیه السلام میفرمود پس باز آمد و در
 میزد و شغری گفتند **فصل چهارم** طبع البذر علینا من حیث الوداع واجب الشک
 علینا ما وعا الدواع و همچنین ایام عبادگی کون رود و سماع
 بدان است همچنین چنانکه در دندان هم هستند و بوفتنی طعام خورند
 و خوانند که وقت پاکیزه خوش است بسامع و شادی کون بوافقت یکدیگر
 رود بود **فصل پنجم** و اما نیست آنکه کسی حوسه حقیقتا بر دل غائب
 شد و با عیش و سرور سماع و بر امر هم باشد که اثران از بسیار خیرات

در پیش بگو هر چند در سطح صدای آن زیاد شود و چون پیش
و سماع صوفیان در امری که بگویند از هر چه است اگر چه اکنون بر همه
شد نیست لکن بی هر صورت ایشانند و هر چه بگویند از هر
ایشان در بطریق سماع در آن وقت پیش از آنکه بگویند در آن
صوفیان سماع و بر آنکه شغاف پیدا بدو و با وی لطیفار و در
برون سماع بگویند آن انواع لطیف که در عالم غیب ایشان برستن
که در این سماع انرا و بعد گویند دل ایشان جهان پاک صافی شود
که نفوس در آن نشیند و آن سماع آنست که در آن وقت که در آن
بروید و بسیار ریاضت آن حاصل نماید که بسماع حاصل است
سماع آن سر که روح است با عالم ادراج فرمایند بایست که
و بر آنکه از عالم است مانند تازم هر چه در عالم رود و بگویند بایست که
قوت اعصابی نیز ساقه شود و از هر چه سودا آنچه از بحال است
بگو و بر آنکه در آن تیر کتر بگویند و کس که به آن ایمان دارد

اعلم

و حاضر بگو از برکات آن محروم بگو لکن بسیار بگو و بگو و بگو
بسیار بگو و نشان حق و باطل آن بگو و بگو و بگو و بگو و بگو
مسلم بایست که از هر چه پیش سماع کنند تا که تقاضای دردی پیدا
علا صدق یکی از مردان شیخ ابوالقاسم که گفتی بگو نور الله صریح از وی
خوب است و سماع گفتند و در هیچ محو نیست از آن طعام خوش است اگر
سماع اختیار کنی بر طعام آنکه آن تقاضا کنی شود و بر سماع
اما مریزی هر چه بر امور احوال دل پیدا نماید بگو و راه فراموشی
یا پیدا کند بگو لکن بگو و بگو تمام از وی گشته باشد واجب
و بر از سماع منع کند که زبان آن از سود پیش بگو و آنکه هر که سماع
و احوال صوفیان را آنکه از هر چه بگویند و بعد در آن بر آن
که چیزی که بر این است بدان همان دشوار و آن آمد و در این سخن بگو
محنت باورند ارد که در محنت لذت است که آن لذت بقوت شهوت
در آن لذت چه در این شهوت با فریده اند چگونه دانند و اگر با این

لذت لغز و شیر و آب روان انگار کند چه عجب که در احسن انداز
لذت در باید اگر گوشت لذت رب است بخت و زمانه می شود انگار کند
چه عجب که در بار بار می داد و اندر ملکیت چنین جدا و اند و بد انگه
خلقی در انگار احوال صوفیان نمک و شکر است و انگه عامی چون
کو و کان نند که خبری که که بوز بدان نرسیده بنگرند و انگه که اندک
مایه زبکی دارد اقرار دهد و گوید مرا ایمان نیست لکن میدانم که اینها
همه باری بدان ایمان دارد و در دارد اما انگه هر چه در این مجال
دارد که دیگر بگوید و غایت محاسن بود از آن قوم است که خصم میگوید
اولم نمند و آب سفید بون نه انگه قدم این **قانون** **سوم** در اقسام و احکام
معارف و مزامیر بد انگه در قانون اول در است که معارف و مزامیر
در عرف عام یعنی ساز و آگاه شناختن یافتن اما در عرف اهل شریعت در
حد و معارف و مزامیر و او را در اخلاق بسیار است و هر حکم آن
نیز مختلف خواهد بود اگر چه تعداد اقسام مزامیر و شریعت بساطت
در بیان

۱۳۷
در بیان آن و منافع آن هر کلام سازگی ایجاد شده و فایده این
و موجودش کمیت بر وجه اهل است یعنی است اما در اینجا ایراد اجناس
در وجه مزامیر که اهل شریعت در حد و معارف آن گفتگو کند ضرر و فایده
و واضح باد که اجناس از چهار قسم بیرون نیست یکی انگه نازد شده
شده و اما این نیز از تری گویند تا این فوق این خفتن و باطن
مفتوح و مخدوف از هر جهت خبر گویند مثل بین و ظهور و در باطن
و انداز آن آدم انگه نازد شده و مجید بود از جرم و انداز آن که گویند
بهمه و مکره و درون ساکن و دال می شود و در است که بر روی حد
و باطن خفتن و باطن مفتوح نیز خوانند مثل طبل و قمار و طبله و مرد
دو ابره و در و انتقال آن سوم انگه نازد جرم هر دو نند شده
و در ساز و آگاه نمند و بنور از نیا نرا مخوف داشته اند و شریعت خبری
نند از آن که حرکت آن آواز دهد و انداز آن گویند بفتح کاف عجمی و
نون ساکن مثل ضحی یعنی چهار وجه و پنجه و گویند و گویند و مانند آن

۱۳۹
و امیر بر این جناس مذکور است خواه بگوید یا بگوید یا ضاعت
در میان اجزای آلات درونی آن دارند همچو ریحون چهارم که از
کشش و بدیدن نوازند و از ابل بند سکر خوانند که سیرین مهمل
فتح کاف تازی و برای مهمل شلی و شبیه و سزای و قزاقی و
نصیری و اندر آن صلا از مدعی حرمت باید بر یکدیگر چهار جناس
مرا میرسد علی الاطلاق حرام و گناه کبیره یا بعضی جناس از اعم
انواع یا بخصوص فراده و بر هر دو شق منع وارد میشود و جدا و
تعریف کبیره بر آن صادق نماید زیرا که کبیر است ثابت شود
حرمت آن به بل قطع می در آن شبهه نباشد و در بعضی بعض
حرمت مطلق را میرا جناس مخصوص آن غیر مسلم آری در بعض
اصا و بن صحاح نهفت و معارف شمول حرمت خمر و غیره شود
جائز است حرمت حتم و معرفت القبر و تابوت و شرب
خواری لیکن حرمت مذکور عارضی بود و گاه حرمت غیر ثابت و
مطلق

۱۴۰
و معقوب شد در جناس بقیع و قلع زمار و علامت آن گاه حکمی
از ذکر است شرب هم باقی گاه جناس باحت اوائی شرب
نزد فقها و محدثین مشهور و معروف و فرامیر شد
حکم رفع حرمت و حرمت عارضی و در هر جناس اصل
در طاعت و قربت هم میشود گاه در حالت جنب قصد زنا طاعت
یکد و سجده در اوقات مکروه حرام میباشد و خوردن اغذیه
ادویه یا برینست تحصیل قوت زنا کاری حرام میشود است
کذا ای لطف مطلق گاه سجده و غذا و و امیر است لیکن **ثانی**
در حکم کبیره و حکم غنا و فرامیر تفاوت بسیار است زیرا که حکم کبیره
استحقاق عذاب و عقاب حاصل است بحکم کبیره و در آن حال دارد
شده باشد و در جناس مرتکب امیر و در شرح بخیر انکه با فضل شهادت
در علمت یا بطریق و معرفت الناس شناسی و در آن است در علمت و معرفت
عدالت شاید از بعد از معرفت که آن امور در کمال معرفت و معرفت

از خوردن یک نعل بر سر و شکم و خوردن چیزی در بازو و شستن
 در راه از دیگر امور عبادت شاید ساقط بشود و هیچ بدعتی
 عقاب و حق وی دارد و نیست بلکه مطلق غنا و فرا میراث ثابت
 شد آن سماع آن حضرت است صلی الله علیه و سلم از امور خیریه
 معدود شدن نمیشود از حدیث معتبر **کتاب** اختلاف عقیدین
 و تباخیر منقبات محمد بن و حرمت انواع معارف و فرا میر
 بر آن قاطع است بر آنکه نفع و صحت مطلق آن ثبوت نیافت زیرا که
 هر چه که حرمت آن بعضی قطعی از قرآن یا حدیث گشته حرمت جمیع
 انواع و افراد آن متفق علیه است مجتهدین شده است ثبات نام
 سرقه و قمار و اکل حبه و مانند آن و وقوع اختلاف در اصل و حرمت
 اقسام فرا میراث است باخبار و ثانی که در فصل ششم باب اول
 گذشت و حکایت و بایات و اقوال مرفوعه از ائمه علیهم السلام که در
 مطلق یا جنبش خاص فرا میراث قطعی وارد شده پس فرا میراث

من

ثانی مختلف فیه و مجتهد فیه بر این نیست که در آن کتاب مجتهد
 فیه در صورت مرکب آن نه فاسق خواهد بود و نه مستحل آن کافر و ملازمی
 ابواب اول و بنا بر تصدیق این مقال و تفصیل اجماع منقسم کرده
 شد قانون مذکور فحاشا **فصل** در اقوال مؤمنین و نفعها که
 تغییر و معارف و فرا میراث و شیخ ابراهیم حرعقل رحمه الله علیه در
 رواجی اختلاف که بر سبب فساد است و استقریه است
 ستم بر عیون کفره مجاهد بافتاد و فرا میراث است از حدیث
 شیخی ابو محمد سماع الا و تار مرة واحدة یا یوجب الشهادة و ثانی
 نرو بالصدار و از اولک مقالات لا باس بحیث بیانها فنقول بحکم
 ضرب سماع کامل بکثرت و عود و در باب جنک کفر و ضعیف
 و فرار و فرار عرقی و بیزار و هر شبایه و گونه و غیر ذلک مصرع الا و تار
 و المعارف جمیع مرفوعه و بایات اصوات القیاس الخافیه مع العود
 و الا فدا بقایات ذلک و قبل به کل ذی و تار لهما آلات الشر

فقد عو اليه فيها شبهة له وهو حرام وذلك لورث جماعة مجتهدات و
 احضروا له الشراب واقداه وصوبوا له الكنجين والصورا فبا بوزنهم
 وسفاهم وحينئذ بعثهم بكلماتهم المنادة بينهم حرم ذلك وقت بعض راج
 المنهاج كون المزمار من شرع الشراب قد يمنع والغالب انهم لا يحضرون
 فان فيه اظهار الحائز وفي الاجابة المنع لا وتاركها فالتكث على
 كونها من غير ان شرع بخلاف ان الله احاط به يدعي اليها فلهذا امر
 شرع قبلها وكونها في قريب العهد بشرها بذكره مجال الشراب و
 الذكر انبعاث الضروف وانعائه لا يقدم وكون الاجتماع على
 الاوتار من عاده اهل الفتى مع التثنية بهم من شبهة يقوم فهو
 منهم تنبه في احوال اهل التحريم وقد روي ما يخالف لا تفق
 من ذكر منها قول ختم لم يصح في تحريم العود حديث وقد سئل عن عمر
 وابي جعفر رضي الله عنهما ومنها قول الطائفة من اهل اصحابنا كان
 بعض اصحابنا يحسن العود بالاباح من الاوتار ولا يحرمه لانه موصوف

على حرمان يفتي بهم ويقوى الهمة وتزيد في الشار وضاها قول
 الرضا في العود العود بضم حاء لما قيل ان ينفع من بعض الامراض
 وقد حرم الحليمي منها ما بان آيات الله ان كانت ينفع من
 بعض الامراض ايج سماعها وحكي ابراهيم بن عيسى ان النبي انه كان يبيع
 سماع العود بسبعة وانه من عود و ان احدا من علماء عصره لم يذكره
 عليه وان حله هو ما اجمع عليه اهل الحديث وفي احوال اهل الحديث ما حرم
 العود وطيبه ومعرفة وطيبه من اهل البيت مطرب اذا تفرقا
 ومكره اهو ما يزيد به الفناء طربا ولم يطرب منفردا كالصبيح والفتى
 مع الفناء لا عدة او مباح وهو ما خرج عن الطرب انذار
 كالبرق وطبل الخراج لمجوده واعلان كانه في الكفاية منته و
 الظهور بغير اوله غير العود كما مشهور عند اهل الفضايلة وقد اختلفوا
 هو العود قبل كان كان العود والظهور غيرهما اجتمعت تحتها انواع
 وقد نسب اسم العود سائر الاوتار وعبرة العمراني وخلافه لانه لا يصح

الاموات الملكة اضرب محرم و برما يضرب غير غنما و كعود و طيور
 و طيور من امير و معارف و نباتات و الكبار و در باب ما شبهها و
 الزامير مثل السمراى و هي قصبة صبيحة الراس متعة الاخير من مريم
 في المراكب و هو على انقار رات و يقتل الكراصة و هي مثل السمراى
 الا انه يجعل في سفلى الفضة كحاس معوجبة فيها في عراس البرادى و غيرها
 و يقتل السمراى و هي طير لا يلى و ليس و المقرونه و هي قصبان و
 ملتفتان و قبل اول صبح اخذ المرامير بنو اسرائيل و نحن صاحب
 الكفا في ما يضرب بالفضة و ذكر ان تصديق بالعد في السماع و قال الخليلي
 ان تصديق لدر حال لا نه مما حقت المنا و قد منع الرجال من شئ بين
 كما استولى ليس المرفر انت و منها قول الراعى كالا و در و هي مخفاه
 و الروا و الغزالي و صاحب محمد الميربحي و الحاجر مي كل البراع هو
 الشبا به لانها تشبه على سير في السفر فاشبهت الحدي و قال
 الماد و هي الشبا به كره في المصرا لا تستعملها في السوف و يباح

في السفر و المرحى لانها يحب سير و يجمع اليها م اذا مرحت انتهى
 كله من الزواجر اكرهه صاحب الزواجر و قول مختلفه لبا نفل كره
 و كفت و كوى قوم و در هر قبح يكده كرا و را يكده ما كفتا ميكنم بد كر
 ما هو المرقوم براي ثبوت اختلاف علماء و جعل و اباحت مرامير و از
 نفل اقوال مردیه صاحب الزواجر حنبه امور واضح كويده مي كنه آنچه
 بوجه تناخير بر و كنه و اتفاق علماء بر حرمت معارف و
 مرامير نفل كنه ان نفل صحيح هم كنه و نفس معارف
 مرامير و اونا را از قدیم ابا علم و نفل مختلف لوجه اتفاق انا
 بر امر واحد ثابت است كه ان قطعا حرام با سير و كنه منجمه
 قد ما بظرف حرمت قلت است و بجانب الاحت كثر زير كه هر كه
 بنظر الفاق و اقوال نه كوره تا مل خواهم ساخت خواهم دانست
 مجاهد و ابو محمد و بوجه عرافيون اصرار بر سماع اونا حرام كنه
 بطلن سماع آن و در اونا هم مرامير و معارف را بقول مختار

۱۴۶
 و انکه گفته اند حتی که دف و عود و براب و شبابه که مفرج الالباحنه
 بالاتفاق اندیم داخل نموده و آنچه از قول ابن خرم و عبد الله
 ابرع و عبد الله ابرع جعفر طیار و ماوردی و روایتی و ابن طیار و
 صلیبی و رافعی و خطابی و محمد بن یحیی و حاجزی علیهم السلام
 مستفاد میگردد و اتفاق اهل مدینه بر آن نقل میکنند نیست که
 عود حلال است و صبیح است و در تحریم آن حدیثی در کتب
 اهل سنت چنانکه گذشت عود شام است سایر اوقات و اوقات
 شام است جمله از امیریه حتی که شبابه و براب نیز که مخصوص آن
 حدیث است نهان وی صلعم هر دو گفته اند در کوش در و بافته و چنان
 هر که بدیده تحقیق در اقوال امام حاکمی و امیریه و صاحب بحر که یک
 از آنها مقتضای مذمت جنفی و از کبرای و نیست نظر خواهد کرد
 بقیس خواهد داشت هر جمیع آلات از اوقات و از امیریه مع الغنا
 مباح اند و نیست حرمت مکر در ضرب آلات ملاغنا چنانکه در مساب
 کفار

۱۴۷
 کفار و در مختصر شراب خواران نامحار و از آنکه مشو ملازم است قول
 مسلم بن احمد بن حرام کف و طهور و مغز و طیار و مالیه و طوب
 مطرب و انفراد و مکرده و موزن و بغا طیار و دم بطرب منفرد و کماله
 التفت مکث مع الغنا و ده و منتهی و کذا و قول العزالی المحرم و طیار
 مدف و غنا و کف و طهور و طیار و مغز و نبات و ما شبیهها **فمنهانی**
 در بیان اینکه اوقات و از امیریه و صلیبی و از حدیثی است
 شکر و اهل شریعت و بلکه منع و مع و شری آن مسلمین جایز
 است و اتفاق آن ضمان در شرع لازم میباشد که روایات منفصله
فمنهانی **المدینه** و من کسر مسلم براب او طیار او فرما را او
 و فاد و ابرق که سکر او منصفان و صانع و مع نه الا شباهه جایز
 نه اعتمد الی حقیقه روح و قال لا یمن و یحوز بعباده و فاد الا خلافت
 الدف و طبل الذی یضرب لیسوا فاطیل الزاده و و فی الذی مباح ضرب
 فی المرس و یمن با تلافی و غیره خلافت و سبب انقضای **در المختار**

وضمنه معروف صاحب الخبر ^{١٥٩} في شرح الوقايع وضمنه معروف
 وراقه سكر ونصف دمع بهما من المعروف اليه اللطيف والفرار
 ونحوهما وبذا عند ابي حنيفة ربح وعند مالك لا يفرق ولا يجوز بيعهما وعند
 ابي حنيفة ربحهما بغيره ففيه ففي الطيور بغيره بغيره بغيره بغيره
 انقراه والدف الذي يباح ضربه في العرس ممنوعون بالانفاق في ^{١٦٠}
 شرح الافي عند كسر السلم برهنا او فرارا او دفا او شبا من معارف
 او اراق سكر او منصفاه فهو من دمع بيعه الاشياء وبذا عند
 ابي حنيفة ربح وفاء لا يفرق بغيره في الدف والفيل الذي يضربان
 للدف فاما طلبة العراة والدف الذي يباح ضربه في العرس فبغيره بالانفاق
 بلا خلاف مسر بيا الغصب في العباية في ضرب الدف في السكاح
 اعلناه وشبهه سنة لقوله صلى الله عليه وسلم اعلنا السكاح ولو بالدف
 في المجدد ومنه ان لا يباس لضرب الدف في الاعراس والبيعة
 والفقان ذلك نوع هو وانما كسر به لا يباس لان في ذلك اظهار السكاح

والعلامة

١٥٩
 واعلناه وبه امر صاحب الشرح حيث قال اعلنا السكاح ولو بالدف
 وكذلك انتهى في البديع ان ضرب القصب والدف لا يباس في مختلف المزار
 في القول يستغنى الامام عن ابن العربي سماع صنع في زماننا مع الالات
 ورائه يباح قال مجتهد العصر والزمان امام محمد بن زيد بن ابي حمزة
 عليه المزمع موجد لا صوت الموزونة فهو بالنظر الى لقنه يباح
 وذكر الامام اما حرمته فلعلة اخرى وهو ان كسر شراب الخمر كما
 روى الثقات عن النبي صلى الله عليه وسلم اذا حرم الخمر حرم المزامير اذا
 ناسن لغيره بل وقت شره محرم ضربه بذكره البقاء وهو مفعول معنى
 غيره فاذا كانت به مقصوده لفقد حرمة البقاء ولهذا يباح ضرب
 الدف في محراب العرس وضرب الصنج لافان اخمن بحمت
 ان الحكم بتغير تغير العلة واذا كانت النفس مستتره بالصوت والركا
 مشافهة كانت تعلقا فاصوات المزامير وعبه الكدر الى
 الصفا ومرفوعه الفصل الى العلة اذ الصوت بحسن هي صوت

الادراج و قوتها فی عالم ممکنات **فی الحصر فی الزاد الفقه الشافعی** الفناء
 و الرقص سماج الدف و النکان فیہ حدیث بس کجرام فی الفناء
ابراهم کافیه فی مجمع الاخبار اللفظی هو الکاف کل قوم من العرب
 و العراق و خراسان الدف بابلقی به کالضع و النای و من امیر السدائل
 و ما یلقی به و من امیر السدائل الخرف و موی من الخرف مجوف مطول القرب
 بمنته حدیث مسلسله و یقال له فی الفارسیه ل و ما یلقی به و
 الشریع ابا حلاله التروج که افی القیاسیه **نعمه ثالث** در اینکه تعلیم
 فقهاء و حرمت فراموش و معارف ذکر که اند از ان نیز حرمت مطلق آن
 تا سبب شود و در دفع توهمات حرمت که بر ابا حلت غنا با فراموش
 میکرد و باید دانست که محققین گفته اند که مخالف است اونا و فراموش برای
 سه علت بعینست یکی آنکه در ابتدای اسلام اصوات فراموش و معنی
 بر مشرب خمر و شراب خمر حرام شده بود و از ادعای آن نیز مخالف
 که بود چنانکه شراب فیس بود که نرسد حرام گشته بعینست آنکه مقدم

لین

ست هم آنکه در قریب شرب خمر و فراموشی که مجلس شراب می شد
 و ذکر شراب و اینک و شوق فتنه و شوق فتنه است قدم ان بکبره
 بود آنکه اجتماع بر اونا و فراموشی عادت شد شرب کوه بود مسکن
 کوه تا تشبیه کفار لازم نیاید بکلمه تشبیه بقوم فتنه پس حال علت
 اولی تا به تفاوت عارض است اولی خمر است یعنی تا و قبله حرمت
 شراب و من مسکن سخ گفته بود از ستم طرف و خمر نیز مخالف است
 و بعد تقریر و تحقیق حرمت خمر حرمت اولی را داشت و چونکه علت
 اولی و فراموشی شرک بود حرمت عارض فراموشی با حلت اولی
 منع کوه و بر اصل خود مباح شده و علت دوم که تشبیه کفار است در جمیع
 آلات غنا با فتنه می شود زیرا که از تشبیه کفار جزای حرام بود که آن جزای
 خفایع آنها شد و در سدهام با فتنه تشواری میسر علت معارفی
 مختص با سبب فتنه و کفار است بالاتفاق حرام خواهد بود چنانچه سنگه
 در کتابش و معابد کفار نواخته می شود اگر کسی انرا در مسجد نوازد و عبادت

دانند البته حرام است و همچنین طبل و تخف و زور در مندی و در کوبیدن
 و مختص با ملک فسق است و مانند آن هر چه باشد اما در کفر قسام او تار
 و فرامیر که مختص با ملک شر و زور شعار بر جا ملکیت سخریم آن بعد
 نسبت چه مینه دارد و چنانچه ابا حنیه و حکم شری هر یک از این اجناس را
 فرامیر در تقه نامی گذشت غایت مافی الباب بکلیه بعضی فرامیر
 میان کفار و مسلمین مشرک است و شهادت میسر میسر میسر میسر میسر
 حرمتی شد و الا باید به مری و شستن و لکتن و غسل بر روز
 که در روز کمال و شستن و طعام تنها خوردن که از افطار مختص میسر
 و کفایت حریم باشد حال آنکه حرمت اینچه که قابل نشد است **سوال**
 اگر کسی گوید که از احادیث و اخبار که در دلائل ابا حنیه ذکر کرده است
 دف از انحضرت و سماع خود و بر لب و طبل غناره و صحاح از صحابه و تابعین
 با اختلاف اقوال ثابت شده اما دلیل طلبه و مردنک و یکپارچ و
 سارکنی و شمار و طنبوره و غیره الاف مشعره در عهد انحضرت

صلوات علیه و سلم کی بود با حکم ابا حنیه ان معلوم شود **باب** که حکم موافق
 مذکور خفی ابا حنیه محتاج دلیل نیست زیرا که بعضا بطه حنفیه اصل
 در شبیه ابا حنیه حرمت هیچ چیز ثابت نمیشود مگر بورد و نفس در
 خصوص انحراف چنانچه علما حنفیه در حدیث آن گفتند تدریفاً فی
 و اعلیٰ و استیفاء باللاف تصریح نموده اند که امر بر استیفاء و شبیه
 و نفی است و الا ابا حنیه ادف زنی محتاج امر نموده اما بر ضرب
 شافعی رحمه الله که نزد وی اصل در شبیه حرمت احادیث مذکوره
 و فعل بر اصل است علیه و سلم بر ابا حنیه مطلق فرامیر کفایت میکند
 زیرا که بورد و نفس در یک فرد ابا حنیه ثابت میسر اما در کفر قسام فرامیر
 که نفس شریعی در محل و حرمت آن ورود نیافته باشد مسکوت عنه ماند
 اکثر علمای حنفیه موافق اصول خود با حنیه آن قایل شده و بعضی
 ساکت مانده و علما کثرتا قیاس خود جاری کرده خبری که از
 جنس و طبل و عود و شبیه بافتند با حنیه ان تصریح نموده

^{۱۵۴}
 و در آنچه نمی یافتند آنرا حرام گفتند و از باقی سکوت زدند پس مقدمه
 می آید مجتهد فیه شد نسبت آنکه مجتهد فیه محامد را **اگر**
 گوید که در حدیث آمده است پیغمبر صلعم شنیدن آواز فرار بر سر کوش
 خود از آنکشت بند ساخته پس این حدیث دلالت که بر حرمت فرار
 مخصوصا بر حرمت دیگر چیزی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا شنیده
عموما جواب گویم اول آن حدیث صحیح است و صحیح حدیث که در حدیث بر تقدیر
 آنرا در بیان است در خصوص فرار پنداشته اند و گفته اند که بسبب
 نهادن آنکشت در کوش مشغول آنحضرت صلی الله علیه و سلم با غور باطن
 به منطقه حرمت زیرا که وی صلعم عبدالله ابر عیمر رضی الله عنهما را که
 همراه بود گفت که هرگاه آواز فرار بدو بخورد خبر دهی و محالست
 پیغمبر صلعم صحیح است باجماع حرام مامور گرداند و کسی که عذر اینست که او
 که ابر عیمر در آنوقت نابالغ بود نزد آنها بخبر فرار حرمت خبری
 دیگر از حدیث ثابت نشود اگر عدم صدور فعل یا قول آنحضرت

صلی الله

^{۱۵۵}
 صلی الله علیه و سلم در خصوص شایع باج الاصل دلیل حرمت پندار
 اطعمه بدو و انقبیه که در زمان پیغمبر صلعم بموجب بود
 صلی الله علیه و سلم و اگر در حدیث بنوعی اتفاق نبوده است
 حرام که چنانچه خوردن بلا و متغی شکرال و باقر خانی و غیره
 انواع ماکورات و سواری قبل و با یکی و غیره در آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم ثابت شد و هیچیک حرمت اینها را نرفته **اول** اگر
 کسی گوید که سواری هر سه علی که در حدیث فرامی آید که در حدیث ثابت است
 حرمت چنانچه از قول فقها معلوم میگردد و مجالس سماع با فرامیر
 خواص صوفیه بلکه به تعلیم آنها عوام نیز در بعضی طرق میکنند و بعضی
 طرق نسبت از محرمات شرعی **جواب** گویم که حد و بعضی طرق
 از محرمات شرعی قرار داده اند و اقترای است بر ضد او و اول و نیز اگر بانی
 بر حرمت آن نه در قرآن آمده است و نه در حدیث و غیره کسی
 که حدان حرام گوید چنانچه در حدیث فرامی آید و در حدیث شارح بقوله

۱۰۸
شخص صفت زمان و مکان و اجتماع اخوان و تخیله از غایب
آن اثر ابط برای حال حرمت شرعی نیست بلکه برای کمال نفسان
نویسند جماعت است که بر اهل دلان وارد و بنویسند امیر شایسته با اهل از امیر و تفصیل
ملزومه اید است نسبت و اطمینان و خاتمه خواهد آمد ان شاء الله تعالی
اول از اثر ابط ملزومه و مفهومات که در غنا ذکر هنر است و سنی است
ظاهر خط مجربان و مضامین عشق انگیز نبات در جماعت که در مجربان
فرماننا شب و در آن غزل در بخت و خیال و بیوی و همی و غیره
اقسام سرور و سرانیده و شوق و در آن حال و مفهومات و مضامین
عشق انگیز نبات در جماعت که در مجربان و فرماننا شب و در آن غزل
در بخت و معشوقان مجازی و کم و کیف شرار و صادم و بنا و ساقی و می و بختانه
بیات و بلکه در اکنای هندی ذکر ارم و بجهت و کشتن و کشتن بجان
و ابریه در شرح بر کار با در خدمت نیست و غرض شایسته
و شعر فنی سخن عالم بالا معلوم شد محققین فقها و شریعتی خواهند با نیکو اگر
در اثر

۱۰۹
در شعر و صفات جمیده مرسد یعنی غیر معنی و ذکر شراب غیر معنی باشد
باینست و همچنین ذکر و حکایت و میراث و بختانه و حکایت و بخت
مسلم و دمی نیز ذکر بار و ده و بخت و حکایت و بختانه و بخت
تعلیم و تعلیم و حکایت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
با نیک و حکایت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
انگیز عشق امیر که تربیت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
خواه بوزن عروض باشد یا بوزن و سنی و بخت و بخت و بخت و بخت
صاحب فتح القدر در مثال و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
و غیره صحای و فنی و عربی است و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
حسان امیر تا بکعب امیر زبیر که بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
خوانده شده و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
فرمودن احسان بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
که در آن وصف معشوقه بکار و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

[illegible]

ولای

و هایت حاجت در باب اول و ثانوی ذکر کرده ایم آنست که بنمای آنست که هر چه
لجبست هر دینی بر خیر غنای مطلق در دو نیافتنه حال آنکه بعضی
ایات و ملامت الله و اکثر احادیث در کتب حدیث در خیر غنای
مطلق موجودند پس بعضی خیریم اگر از دلیل حاجت قوی هستند
ناسخ آن مشران بنویسند و اگر مساری اند معارض دلیل خود
و بجهت اذعان غرضات فحاصل حرمت و نجاست است
جواب کرات و مراتب یکا گفته است که مطلب مانع از عدم ورود
نقص عدم ورود آن در خیر غنای مطلق است نه آنکه در خیریم با
ندمت بجهت غنای با فرامیزی دارد شده است و اثبات
این مطلب به وجودیکه مزیدی بر آن منصوص است و فصل دوم
باب اول گذشت و بنابر زید الصباح باز آید و بنده میگویم که
مستبرک گفتن مستبرک که نصی از کتاب است در خیر غنای مطلق ورود
نیافته است و آنچه وارد شده است در خیریم باز مدت غنای خاص

است یعنی علمای غیر از سید لقوی و بعضی از راه تعصب و بعضی بمقتضای باطنی
 از امور دین منبخر و عام برده اند لهذا واجب افکار که هر قدر آیات
 و احادیث و اقوال مجتهدیه که از ان اهل تبحر و حرمت غنا علی
 الاطلاق سنباط میکنند تزیینت بیاریم و جواب آنهم را کتب تفسیر و
 وقت و ای متبر و بگذرانیم لیکن تقدیم ان جوابها در دفع احوال نسخ
 و تقاض موقوف است بر هر چند قواعد چند از اصول تفسیر حدیث
 و فقه باین باب بیوم بران مرز که می شود اگر مدعی حرمت بدعا می
 نخواهد که در آنهم سید بچشم انصاف و غیر ملاحظه خواهد نمود ان الله تعالی
 بر او غفلت از دیده تحقیق طلب خواهد کرد **فصل سیام** در ابطال دعوی
 چهارم مدعی نه گوید که در باب عدم اعتماد بر قول علمای صوفیه بود و دفع
 توهم پنجمی که مدعی صوفیه مخالف شریعت و برخلاف طریقه ائمه بن
 و علمای مجتهدیه است که هر استناد دعوی نه که اگر گفت که در علمای
 فشرین که دیده تحقیق ندارند اما تصوف در کتاب است با فتنه
 غیثی

غیثی مدعی پیدا اند که صحابه و تابعین صرف از اصحاب طیاره و طیاره
 و طریق فقر و فنا و حال و قاتل پس صوفی و مرقه از مختصات
 صوفیه است قرآن و حدیث بران ناظر نیست بقول مشهور صوفی
 لانه نیست مضمونه تابع ندی نیستند لهذا قول آنهاست و ان شاء
محقق که زعم باطل است سوی طریقه جبارت کسناخی و بی ادبی
 منکر نیست صوفیه صافی از ان جرئت که بر اسم و رسم و حقیقت
 تصوف و اخبار و آثار صحابه و تابعین و اطوار و احوال ائمه مجتهدین
 اکامی ندارند ما هم می علم و آلا با هم کبر و مکر و مخرج از انهم ان
 یقولون الا کذب **مثنوی** خدا خواهد که هر که در زمینش اندر طریقه با ما
 بر او رخصت خواهد که پشت و عیب کن کم نه در عیب معصومان نفس از
 خدا خواهد تو فتنی ادب و ادب محروم است از فضل است بر که کسناخی
 کند اندر طریق کرد اندر ادبی است غریبی پس با بر تنبیه غافلین
 رهنمای منکر بر بیان مندر در تصوف و کواهی قرآن و حدیث بران

۱۹۵
 و ذکر برخی از طرفت و افاضت و بیست خرقه و صرف صحابه و ائمه
 ضرورتی که در کتب قوم از آن مشهور است اما در کتب بطور اعلی
 سکر نوشته اند لکن ما در اینجا از کلام عمای حنفی و فقهایی پیشین
 و موافقین نقل میکنیم ان شاء الله تعالی و فی هذا الفصل اقوال الفراء **الاول** فی
التعريف و **الاصول** فی ان الله تعالی که از محققین علیی حقیقت در کشف
 الحروف در معنی صوف و تعریف و در دست ابوالحسن فوری گوید معنی
 ترک کل خط الحروف دست باز داشتن از جمله خطوط نفسی بود
 و الحروف هم اند بر صفت ابرو و هم معنی در الف الاول بین بی معنی
 و هم وی گوید الحروف هو الذی لا یکتب و لا یکتب معنی صوفی ان بود که هیچ خبر
 اندر بند وی نباشد و او هم در بند هیچ خبر نباشد و اوید عبارت از
 عین فنا بود و عمر و شفی گوید الحروف روسته الکوفین بعین النفس
 غفل الطرف بعین الکوفین محمد ابراهیم گوید یوسف الله تعالی
 الحروف خلقی فمن زاد علیک فی معنی زاد علیک فی الحروف شکی

الله

گوید رفته الحروف فی لایری فی الدار بر مع الله غیر از جنبه
 روح الحروف منی عثمان خصال السخا و الرضا و العبر الاشارة
 و المعنی الصوف فی السبا و الفقر اما السخا فلا یرام و اما الرضا فلا
 محمل و اما العبر فلا یوجب الاشارة فتنکر یا و اما الغریبه فمعنی و اما
 الحروف فمعنی و اما السبا حمت فمعنی و اما الفقر فمعنی و اما الله علیه
 و سلم یعنی بای الحروف برشت خط است افتد ایه برشت سبغ
 السخا و یرام و چنان بود که سپر افتد اگر و درضا محمل که عنوان
 خدا تعالی رضا داد و ترک جان غریز خوف گفت و درضا بود که اندر
 جدی کرمان و عزت رحمان صبر کرد و با اشاره ذکر پاکه خدا تعالی
 گفت لا تکلم الناس ثلثة ایام الا امر او هم اندر تصور است گفت
 از نادوی به نه او خفیا و بغریب بگفتی اندر خط خوف غریب بود
 و اندر بیان خویش از خویشان بگفت و حبیب عیسی که اندر
 سیاحت خوف چنان مجروح بود که بحر کان در شانه داشت چون

دید که یکی بر پشت خواب بخورد گمان با نداشت چه می دید که با
انگشتان خدل میکند شانه با نداشت و ملبس مو که جامه می
پوشید لبو و بنفشه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که خدا تعالی کلمه همه
سختجای روزین بد و فرستاد گفت که منت بر خفته و از سر
سختجای خود کل ساز گفت خودم باز خدا یا بگوید مرا که من دارم بگوید
سیر استیج بد آنکه در وجه میاید طریقت با هم صوفی گردی گفته اند
که صوفی نه از برای آن صوفی خوانند که جامه صوفی پوشد و بگوید
اندر برای آن صوفی خوانند که در صفا اول باشد بحضرت و برقی
گفته اند بدان صوفی گوید که تویی با صوفی صوفی گفته و بعضی گفته اند
که ابر بر سر از صفا مشتق است **القول الثانی فی ادبای و احادیث**
الادب علی سبع **التعفف و اما ادبای** **منها** **التفکر و الذی هو**
فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض بحیث یحیل الغیاب
التعفف **منها** و عباد الرحمن الذین هم مشغولون عباد الله من عباد الله

فانهم

۱۹۴
فانهم یحیلون قال رسول الله **منها** **تجافا** **عنهم** **المضا** **جع** **عن**
ربهم خوفا و طمعا **منها** **و انفسک** **مع الذین** **یرعون ربهم** **بالخوف**
و القش یریدون وجه **منها** **و لا تعد** **عناک** **عنهم** **ترب** **ذنبه** **الحق**
الذین **منها** **تخف** **عنک** **بما هم** **بالحق** **انهم** **قنبه** **اعز** **ابریهم** **فردنا**
هم بدی و ربطنا علی قلوبهم اذ ما موافقا لوارث الابرار السموات و الارض
من بد عو و نه الباقی قلنا اذ اسقطنا الی قوله و اذ اعترت لهم
و ما بعد ان الله فادولی الکفایت شمر لکم ممر حنة و بهی لکم
مدر لکم مرفقا و تری الشمس الملت تتراد عکس کفایت ذات البین
و اذ اوتیت لغرضهم ذات الشمال و هم فی حجة منه ذلک مسرات
الله صریحی الله فهو المتعبد و بعضی فضل فتن تجدد و لیما مرشد
و مثل ذلک کثیر **و اما الاحادیث** **فمنها** **قوله** **صلى الله عليه وسلم** **سمیع**
صوت اهل النصف فله یومن عا دعا کتب علف الله صریح فیین
رسول الله صلی الله علیه و سلم التبرکة اقوالی و الطريقة افعالی و تحقیقه

ملک السوف و برکت محار و نیز رسول گفت مرا عاقله سو رخصه الله
لا تقضی التو حین نرفعه گفت بشما باد جامه شپین با صلوة
همان یابید و روای که اند که پیغمبر جامه شپین پوشیده و بر سر
سوار شد و نیز گفت مرا عاقله سلا که با عاقله که جامه سو در مکن تا
پوشد بران بزنی و از عمر خطاب بپارید رخصه الله عنه که وی مرقه
پوشیده سی قوه بران گذاشته بود که حوش آن سبکتز بود و از امیر
مومنین ع را مایه که بر این داشت که شپین آن بکشند
برابر بود اگر دقت بر اینی و از تر پوسید سر شپین آن فرد
دریدی و نیز رسول اصم فرمان اند از خدا بخواه بتقصیر جامه
چنانکه گفت دنیا یک قطره ای فقر حسن بصری گوید روح
مستفاد بر ایدم که همه جامه شپین و صدیق اکبر اند حال
نخروش جامه صوف پوشیده و حسن بصری گوید روح که سلی ترا
ویم را کلیمی بار قعها پوشیده و امیر مومنین عمر را دعای هریم

بحضرت

سیر جهان را در آیت که ایش آن مراد فری را در جامه شپین
دیدند و رقعها بران گذاشته حسن بصری و مالک مسیح و یار و یار
نوری روح جمده شب مرقه صوف پوشید و از امام عالم ابو حنیفه کوفی روح در
آورد و این بر این اند که کتاب پنج که محمد ع حکیم نرندی تالیف
گفت که بکتر است که در ابتدا روی صوف پوشیده و بعد غزل کرده تا
پیغمبر ص الله علیه و سلم در خواب گفت ترا اند میان خلق می باید بود
از آنچه نسبت است مصری نوری الکفاه دست از غزلت بدست و بر سر
جامه پوشیده که اند از قطنی صوفی و داود طای صوف فرمود و او
یکی از متوفی بود ابراهیم و هم نزدیک امام ابو حنیفه اند آمد با مرقه صوف
اصحاب بر این چشم تقصیر کردند ابو حنیفه گفت سیدنا ابراهیم
ادم اصی گفت بر زبان امام منزل نرود وی امیر سیادت بچه
گفت بخدمت برو دادم که وی بخدمت خداوند نگاه مشغول شد
و ما بخدمت تنها خونناوی نسبت افتد و شیخ فرید الدین

^{۱۴۲}
 عطار قدس سره در تذکره الاولیاء ذکر امام محمد باقر صوفیان
 کرام بنو آل جبرائیل شریعت و ملت آن شمع و سرچشمه است و آن نعمان ثانی
 حلالی و آن عثمان جوایز و دو قانی آن عارف و عالم و صوفی امام
 جهان امام اعظم ابو جعفر کوفه روح صفت کیسکه هم زمانها ستوده باشد
 و هم ملته مقبول نمواند گفت ریاضات و مجاهدات و طوالت و مشاغل
 او نهایت بدست و در اصول طریقت و فروع شریعت در حد رفیع
 انظری نافذ دست او همچو کان فی الدبۃ الفقیه و الدبۃ العلما و چند
 از صحابه در یافته بود و محمد بن عبد الله بن حیدر بن الحسن بن مالک و جابر بن
 عبد الله بن عبد الله بن ابراهیم و فی و الله به الشفع و عایشه بنت جبر
 رضی الله عنهم و بسیار مشایخ و بده بود با امام جعفر صادق
 صحبت داشتند و او سنا و علم فضل عیاض و ابراهیم او هم و شریانی
 و او و طایفه بود و محمد بن عبد الله که او را نزد او و دست او و آن به بد
 است و انگاه که بعد از پیغمبر حسین صلوات الله علیه علیه است
 و یکتا

^{۱۴۳}
 و یکتا السلام علیک یا سید محمد بن جواد صلوات الله علیه و علیک السلام یا امام
 حسین و در او آن کادر غریب غریب که که تو به بقیده حقیقی داشت
 و روی از خلق مگردانید و صورتی در پوشید تا شست بخوابید که بنوا آنها
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حد گرد می کرده بچرخ اخلاص میکرد از بیست آن
 پیدایش بدی از صحابه و تفران خوابید او گشت نو در علم
 پیغامبر علیه السلام بدیده بر سر کسی جهانگردان متصرف شوی جمیع
 از نعمت حد کنی و یکبار دیگر پیغامبر علیه السلام به خوابید که مگوید یا ابا
 حنیفه ترا سبب آن زنده گردانیده اند تا سبب زنده گردانی قصه
 مکن اینج کلامه بخند اکثره عایشه القیاس حال مالک شافعی
 احمد بن حنبل عایشه بنیاد علیه السلام بنبره قدام صوفیه کرام در کتب
 معتبره بر مرقوم در طوالت و فی العرفه لاندست از کلام قدوة
 المتحققین شیخ عبد الله بن دهلوی که از شرح سفر الحوادث نقل کرده
 میباشد بر نگریستن روشن خواندند شیخ زحره الله علیه بود ذکر احوال

مجتهد بی بول **صل** ایضا چنانچه از امامان و میر و منفذان
 علم اینست که حد در حد احادیث و اقوال صحابه و تابعین و توفیق
 بیان آنها نحوه تفکیک و بیان مانع است که در عبادت و کمال
 در بیان فرجه اند و احکام بفاس و اجتهاد از نفس و کمال است
 نمونه و غیر مجتهد انرا از تابعان بدان باری و سببی نیست
 طریقت و بزرگان ایشان هم میرند و اینست که بار یکبار که از
 ایشان بیاید اجتهاد رسیده و موافق با مخالف ایشان برای خود
 اجتهاد میکنند و اندک اندک گویند الصواب لاند و اینست که بان معنی است
 که او را در میرند و سببی و تابع ایضا نیست و میرند و حاضر خوش
 و در دینش ان حکم کنیم به ان عمل کنند و شایسته توجیهش است
 گفته اند لست که می در بعضی مواضع از اندامی در ان ورع و
 اجتهاد بیشتر باید اختیار کند هر چند که باشد و با آنکه بنده است
 حدیث رود که هر چه حدیث صحیح باید بر ان عمل کند و محققان گویند

که این

۱۷۹
 هر چه میرند و الاطلاق صحیح و تحقیق است و در روایات حدیث
 که انرا اختیار کرده و وجه نقد ختم است و اینی اختیار کند که احوط
 بود و موافق ظاهر حدیث صحیح باشد اگر چه ظاهر روایت مشهور از ان
 نه نیست و الا تفرق حدیث و وجه موجب تفرق اعمال ظاهر کرده
 و از اینها است تفرق و عدم ضبط احوال باطل کند و فرموده اند که قبله
 توجیه یکی بدیده امام سر و دست شیخ طریقت با بنای توجیه محکم و قدم
 تحقیق است که در حدیث و تفرق اصل موجب است لست فرجه بود
 پس ضبط نفس باصل مرجع الیه منها اصول و تصوف لازم بود که
 ذکر بعضی المحققین الصوفیه و ان نیز که در حدیث آمده که استفت
 قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب و بر چه فرماید و بدینچه حکم بر ان
 رود در صورت تردد و مذنب است اینجا که دلایل از قرآن و احادیث
 و اقوال ائمه علیا مختلف است و متعارض نماید و در این توجیه و تردد
 افکنده حاکم در بصورت تحریقی قلب و ترجیح اوست تا از ان اقوال

آنچه از پیش از کرد و اختیار کند و عمل نماید بدان نیز در ماده قلب مطهر
 زکی نور بخیر همان تقوی است هر چه نور قرائت که در جوهر همان
 ابداع مخلوقه آنچه حق است در بایده آن شوق اختیار کند که خبر و صواب
 در آن بدهد و گفته هر چه در دلش است بجهل عمل کند بی رجوع به دلیل
 شرعی یا بدست سخن روی بجانب الحجاب و ابا حجت دارد و با غرض جان
 است از فتح کلام جعل الله فی الجنة مقامه **ال** اگر کسی گوید که بحال
 انصاف ای محبت به بصفه یقین بیان کوی از روی کتب سیر
 سواد بعد اما این چنین نبوت نزد فقیر اعتماد در انشاید **جوابش**
 آنکه حدیث المختار که در معتبر به تفهیمای حقیقت در کتاب خود
 احوال امام بهام نعمان اینست ابوجهیفه رضی الله عنه یقول ان
 نیرنجای امام اعظم رحمه الله علیه تصوف بعد از اکابر صوفیه در علم
 ظاهر و باطن مطلق بر می رود و آن مقلدای شرع متین و ادراک
 والد ماجد امام بهام صحبت امیر مومنین علی مرتضی علیه السلام
 نابین

تا نسبت اکثر در ثبات اینها است طریقت لکین بحکم الله
 اعدا ذکر نعمان همانا ان ذکره بود مسکاک کرده متفرع نقل کردن عبادت
 در مختار و اینها واجب افتاد و بی نده قاصد المعاصی و عبادت و نقد
 انصف الشافعی حجت فاضل اراد الفقه فلیفرم اصحاب الی حقیقه
 فان المعاصی قد نسبت لهم والله با صریح فقیها الاکتب محمد بن الحسن
 و در جمیع استبراهی رجاء رایت محمد فی مقام نقلت ما فضل الله
 بکتاب عزیزی ثم قال و اردت ان اعدیک ما جعلت به العلم فیک
 قلت فایم ابو یوسف قال فرفقا بدرقه قلت فایم ابو حنیفه قال
 سیما ذاک فی اعدا علیین و قد ضاع الفجر بوضو العشاء ربین
 سنه حج خمسین حجه و رای رب فی تمام مانه مره و لها قصه
 مشهوره فی حجه الاخیر ستادون حجه الکعبه بال دخول سیده فقام
 بین عمره عیال حجه النبی و وضع النیری علی ظهره حتی ختم نصف
 القرآن ثم رکع و سجده ثم قام عیال حجه النیری و وضع البیعی علی

١٤٨
ظهر في حق ختم القرآن فلما سلم على وناجي ربه وقدر اليك ما عكس به العبد
الضعيف حتى عبادتك لكن عرفتك حتى معرفتك فثبت ان
خدمته بكمال معرفته متعرف في تقصير جانب البيت يا ابا خيفة قد
عرفنا حتى المعرفة تنافنا فاحسنت خدمته وقد غفرنا لك وللمن اتبعك
ومكان عنك منك الما يوم القيمة وقيل لا يجزيهم بلطف قال يا بخت
بالافادة وما استكشف عن الاستفاضة وقاس فراسير كرام
سعي جعل يا خيفة به ومن الله رجوت ان لا يخاف في حق جميع
سراخيرات ما عذبه يوم القيمة الا من الرحمن وبالله خير الاول
ثم اعتقادي بدين النعمان **وعنه** عليه السلام ان ادم اختبرني وانا
انفخر به من امتي سهم نعمان وكتبه ابو خيفة هو اسراج امتي
وعنه عليه السلام ان سائر الانبياء يفتخرون لي وانا افتخر
باب خيفة من احبه فقد اجني ومن العصبية فقد الغضت كذا في التذمة
سريع مقدمه الى القبر وروي اخرج في حافية لبنة بسيل ابن

عبد الله

عبد الله التستري انه قد كان في امته من عيسى مثل ابي خيفة لما يروى
والما تضرعوا وصا قبه اكثر من ان يحصى ووصف فيها سبطا من مجوري
مجدد كبير وسماه الانقياد مالم اليه الا تضرع ووصف غيره اكثر من
ذلك واما ان ابا خيفة النعمان من اعظم مغيرات المصطفى بعد
القرآن حبك من قبه شتى ما رند سيرة قولا لا فذبه امام الله
الا عدم وند جعل الله الحكم لا صحابه وانباء من رند منته الى هذه الايام
الى ان يحكم بدينه عليه السلام وهو كالصديق رضى الله عنه له اجور
واجر في دن الفقه والتدوير في الحكم على اصوله النظام الى يوم
والقيام وند ايدل على اعظم اخفى من سائر العلماء والنظام
لوقد اتبعه على نكته سيرة الاولياء الكرام من القصف بشتات
المجاهدة وكفى في ميدان حيا بة كابر اسيم في يوم وشفق السلي و
معروف الكرمي والي بزيه السيرة وفضل عياض ودرود الطائفة
والى حامد اللقائى وخلف امير الويعب الله سبحانه وكرام

اجماع والى كبر الوراق وغيرهم ^{١٨} لم ينجح لهم عدة ان يستقيم فلو وجد
 فيه شبهة بالتعبد ولا اتقوا ولا وافقوه وقد قال ابو القاسم
 في رسالة منع صلواته في ندبه وتقدم في نه الصلوة سمعت الاستاذ ابا
 علي الدقاق يقول انما اخذت نه الطريقة من ابي القاسم الصغير لبادي
 وقد قال ابو القاسم انما اخذتها من الشيخ وهو اخذها من الشيخ النقطي وهو
 من المعروف الكوفي وهو من اهل القادسية اخذ العلم والطريقة من الشيخ
 وكلامهم اني عليه افرقة منجبا لك يا اخي ان لم يكن لك اسوة
 حسنة في جوارك اسوة الكبار كما في منتهى في نه الافراد في القادسية
 من ابي محمد نه الطريقة والاشربة والحققة من عبد محمد في نه الامام
 تنبع وكل ما خالف اعتمد به مردود ومنه مع والحققة من ابو حنيفة في
 زبدة ودرر وعبادة وعلمه من حيث ترك ومخالفات فيه امجد باكر
 لقد زان البلاد من عليهما امام حسين ابو حنيفة حكاه واثار رفته
 كتابات الزور على صحيفه مما في منتهى نه الظاهر لا بالعزيم ولا يكونه

في نه الامام محمد باقر

بمشهور

حبيب بن ابي عبد الله الكاظمي رحمه الله عليه السلام في نه حنيفة في نه
 امام حنيفة وحنيفة رابت الخافين له سلفا خلفا حتى منع جميع حنيفة
 وكيف يمكن ان يوزي نقيبته في الامم انما حنيفة وقد راس
 اوريس مقانا صحيح في حكم لطيفة بان الناس في نه عيال على فقهه
 ابي حنيفة فلقنه ربا اعدا وراى على مدرسه وقول ابي حنيفة وقد ثبت
 ان ثابته والادام اوكرك امام على ابن ابي طالب قد علم ولد ربه
 بالبركة وصح ال ابا حنيفة سمع حديث مسبقه من الصحابة كما يسط
 في اخر نه المفتح وادرك السن نحو عشر من صحابيا كما يسط في
 ادراك الصبي وقد ذكر العلامة شمس الدين محمد ابو الفتح بن عرس
 الانصاري تحف في منظومه الالفية حسنة بجواب العقاب ودر
 القلاد ثمانية عشر من مدرسي عندهم الامام الاعظم ابو حنيفة رحمه
 عليه وعليهم جميع حيث قال معتقدا نه عظيم الشان ابي
 حنيفة الملقب النعمان السابقي الالائي بالدين والعلم سراج الائمة

١٨٢
جما صاحب النجى اذ كانا اشرهم قد اقتضى ذلكا طرفية وارضوية
سالمه الفصل الرابع في قد روى عن النبي صلى الله عليه وآله
الى اذنى كذا عن عمار عن ابي الطفيل البرقي وانه سئل عن
رواه عن ابن جبر بن عبد روى الامام ومنت خبر موسى التهام وروى
الكريم واما عنهم عن كل صاحب العظماء وروى في بعد اقبل في السجود
بفضل العطاء وله سبعون سنة تبارك خمسين ما قبل يوم توفي
وله الامام الثاني فقدم بسنة قبله سنة وادركه اربع
ابن عيسى بن محمد بن كبريا الامام ابو جعفر حميد منقول شد كبريت
عبادتها صاحبها فيهم مير عبد الله بن صاف مذكرة وروى عن
جلى ونيان اصا واصل يتوارث كونه نعمه كوراست عليه
امام امام ارايام صاحب عارف موهوب ليوبر اثبات اخيه صاحب
خطيب زمرى كذا حسب شيا انظر في كنه ما ثبت في الامام
والنظام على الخطيب زمرى ان كل يوم رسل الى اخيه في الاخبار
بدروم

١٨٣
بدروم واما ان يسأل العلماء عن ثلث مسائل فانهم اجابوا بل نعم
هم وان لم يحبه فاطم من صلبي الجراح فامر العلماء فلم يات احد
بما فتح فيه منفتح وكان الامام اذا ذكر شيئا حاضرا مع ابنة فاستاذة
في جواب كرمي فلم ياذن له فقام وستان من خلفه فاذا كان
الرومي على المنبر فقامت مسائل انت قد نعم فامر انزل المحاكم الاصل
ومعاني المنبر فنزل الرومي وصعد ابو جعفر بن نقاش فقال اي
شيء كان قبل الله فقلت تعرف العدد قال نعم قال قبل الواحد
فامر ابو الحسن بن شاذان لم يكن قبل الواحد المجازي النقطي
شيء مكلف يكون قبل الواحد حقيقة فقال الرومي في اي جهة وجه الله
فامر ابو محمد بن السراج قال اي وجه وجهه فقلت في اي وجه
فيه وجه الاربع فقامت الامام النور المجازي مستفاد الزايد لا وجه
له الى جهة فتورخاني السموات والارض الباقي الاله المفضل كيف
يكون له جهة كذا الرومي بما ذكره في نقل الله تعالى ان كان المنبر شيئا

شکر انزل و اذ ان كان على الارض موحداً فلي رفعه كل يوم بروي شان
 فخرها كعادتي الروم انتهى **قال** اگر اجماع در وجه علمی مجتهدین
 همه در طریق تصرف بعهده می دارد و انکار علماء بطرف صوفیه موحدين
 و کتب ایشان متوجه شدی و انکار اهل شریعت بر اصحاب طریقت
 مشهور است حاجت به بعضی علماء بسوی شیخ محی الدین علی بن ابی طالب قدس سره
 که راس ارباب صوفیه است لب کفر و الحاد کرده و نوشته اند که تفکیک
 احکام دینی خارج شریعت و بر ضد اصل خلق الله و تفسیر کرده است
 بر که معالوفان کند بدعت و بدعتی است **بر** اگر در رد و انکار صوفیه
 آتی با حدیثی یا قول مجتهد و در دست ایشان باید داد و الازد
 و انکار با اسناد و انطباق و مستعدان دلیل بطلان حقیقت نمیتواند
 شد چه رد و انکار علمای بنود و انکاری در ساحت قدس حساب
 رسانند سو الیفن خواج رحیق الحقیق و طعن و تشنیع علمای
 شیعه بسبب صحاب کبار و مرجع قدح حکما بکار نشکین نامه راز

قدم

قدیم شده آمده پس اگر فقهی شیعیه و عالمی متوجه شریف
 نارسیده و شان صوفیه قدس اسرار هم حرف زده مایه ای بدنا
 شیخی از شاخ بعضی کلمات مختلف شرح را بد و مشرب سازد
 مفسر ندارد و محققین فقها بحر بدیع و نقدین مسکله حق میزده
 نگشوده اند شاید امید عاقلان مودنا محمد الدین فرید و ابهری صاحب
 قاضی است که مصنف در المختار از آورده است بنا بر افعال عبادت
 در المختار در خصوص بجهت نقل که **مبارک** **در المختار** و فی المعروضات
 المزبوره ما معناه ان مقتضای عن قصص حکم شیخ محی الدین ابن
 ابی طالب علیه السلام خارج شریعه و قد ضنفه لا ضل خلق الله تعالی
 و حکم جلالت علیه ما ذلیمه اجاب نعم فی بعض کلمات بسیار شریعت
 و تکلف بعض المتصنفین را جامعاً الی الشریعه و کتبنا ان بعض
 البهادر افراخ علی الشیخ قدس الله سره فی جواب جناب تبرک مطالع
 تلك الكلمات و قد صدر امر سلطان بانه فی جواب جناب مرسل

غالبه قد افترع

و به انتی فلیحفظ وقد انتهى صاحب الناموس عليه فكيف العلم الفقهاء
 بما فيه رضاك الذي اعتقده وادرس الله به كان رضى الله عنه
 شيخ الطريقة صالا وعلما واما محققه سجاد سما وحقى كرم المعارف
 فعلا وسماء اذا تقفل فكره وحقى طرف مدعى غرق فيه خواطر
 عبادى بجزا كدره الله له وحقى تنقاص عنه الا انوار كانت
 شروق السبع الطباقي وترفق برعاية فتله الا نافي **و** ان اصفه
 وحقى فقا فوق ما وصفه وناطق في كاتبة وغالب ظنى انى ما اصفه
 وحقى اذا كانت معقده في جمع جهول نظر اجماع **و** الله
 والله والله العظيم وحقى فانه حجة لا بر لنا ان الذي قلت **و** حق
 منساقه فانه لا بد من ان يعزوت نقضنا انى ان فاه من خواص
 كنهه في امره وحقى مقلتها الشرح صدره لقلب المعقده وحقى
 المشكوك وقد انتهى عليه المعارف الله عنبه الارب الشرائى سما
 في كتابه تبه الا غيبا عنى قهره من كرم علومه الا ولبا وحقى

و بان

و بالله التوفيق انتهى ونبوه الباب الثالث **باب ثلث در ايات**
 واعدت در ايات فقه **و** حبان حرم به ان سته **و** ان
 و جواب **و** ابريج **و** مثل است بر ايات **و** فقه **و** حبان حرم به ان
 در ايات قرآنى **و** ان جهار ايت الله **آيت الاولى** **و** من الناس من
 لم يحد من فضل حسبي الله بغير علم وحقى كرمه واديبك لهم عذرا
 مهين معنه الله از مردمان كرسى كه مغرور من بازى با كرمه
 سزا مردمان سوا ز راه خدا بغير دانسته و بر لى و بغير در قرار
 قرآن سوا بازى آن كرده مران رست عذر خوب كنند فقط
 ايت تحريم بكنند كه ابريج كه كرمه در تحريم غنائى مطلق نماز شده
 است بازميرشيد با بدمر امير و در و مستدلال ببارند كه بوفعه
 مقرر از عبد الله ابريج و عبد الله ابريج عباس و ايت الله
 انه كرمه مراد از الوحد عيب است جوابش انكه انه مذكوره كه در اول
 كرمه نعمان واقع است نشان مردانش بجهنم ان مثل بجاى

۱۸۸
حسن و محبت و غیره و از آنکه نفس امر عبارت است از تجارت و
فارسینه و قفسه ستم و غنای خرید و در جامع قریش منوعی مشافه
ایشان میرساند که به شرفه و فرقه مشبه و ده ف نیزند که اگر محکم
از قفسه و نمود و عفت ملک سلیمان و در او خبر میدهند ستمه مملکت
و نقص ملک عجم بخوبی پس سرکه و معنی و مورد آنکه کریمه نالی خواهم
کرد و خواهد داشت که اندر بر جلدت غنا و صلا و ده است و
از آن تعلقی ندارد و آنچه نسبت باین عبادت است در غیر مصداق
و بجوی واقع است باید عبارت فصل کان بشتری المغنیات
و تحملین معاشره بر او السلام و منوعه معنی و لفظ گفته که
نزد که کنیز کان منعه خرید و بیا و هر که اراده کردم میکرد برای معاشرت
او میفرستادی و گفته که مردم که مانع زمانست بهتر است یا معاشرت
با چنین زمان باید داشت که او را روایت مذکوره ضعیف است چنانچه
لفظ فصل دلالت بر آن میکند و بر تقدیر صحت مرید قول است زیرا که

در اصل

۱۸۹
در صدرند که رفته اند و معانی فتنن با سکنات بالاتفاق حرام است
و آنچه فتنن است که میگردد در آن تجویز زمان و شرب خمر و باز داشتن مردم از
سلام و کرامتی از راه خدا نظر داشت اگر بر حرمت غنای آن
دولت باشد عین رعای است پس کجاست این مذکور و دولت
بر حرمت غنای جاریه بر مالک و برای غیر وی در حالیکه با دیده
آخرت در پنهانی راه خدا باشد چنانچه سماع آن از معجزه میاید در
احادیث گذشت و بعضی از علمای متعصبین روایت و روایت
که نسبت نه از نه معنی با نسخ و منوع نمیکند و از اصول حدیث فقه
اگاه نیستند این را به بر حرمت غنای مطلق نفس قاطع بدینستند
باینترتبه نموده اند که این مذکوره مانع صلا و عبادت است و غنای
بدست او بر آن مذکوره در حرمت غنا رساله تصنیف کرده و در آن نوشته
قد ذکر فی الکتاب المغنیه صلا و عبادت ان امیر عباس و امیر مسجد و رضی الله
عنهما قد خلفا و قال ان نه الایه مانع نیست حرمت غنا و عکس

وسيد امير حيدر قالا فلان فلان انتهي ليس براد زعم بر مقتض
بلند و مفكران و مریدان او واجب افتاد كه بغير معرفت و تحقیق احادیث
در تفسیر این نهاده کرده نوشته اند بعبارة نقل كند آید قاضی تفسیر
محققان با نقل عنده ذکر و سماعه بود و بحث و فی تفسیر این
شاره فی این حدیث الی طلب علوم الفقه صریح علم الطب و البریاض
و علم الكسیر البریاض اما طبل الزنادقة و تیركتم لان نه كلیا
مسئله للمعانی لقبولها الناس فو غلبه قاضی تفسیر المعانی قاضی الفقه
مقابل نزلت فی النظر بحدیث كان تجر فیما فی قاضی و نشی
فیدها اخبار العجم و حدیث به نزلت و بقول ان محمد و محمد بن محمد
عاده و محمود و انما حدیثكم حدیث ستم و سفند با و اخبار الاكاسرة
فبجملان حدیثه و یشكون مستماع القرآن فانزل الله تبارك و تعالی
و قاضی جریج هو الطبل و عنده حدیث و هو الشكر فاض فتاوه
و هو كل لود الله كل باطل بلهیبی خبر و عما لیس انتهی و فی البقاء

بالمعنی

بالمعنی عما لیس كالا حدیث الی اصل لها و الا ساطیر التي لا اعتبار فیها و
المصاحف و تفصول الكلام قبل نزلت فی النظر بحدیث الی آخره
و البقاء لم یحج تفسیر به الا یح كذا حدیث الصحاح و رواه الا
فی الزندقی قاضی حدیثی قاضی خبرنا بكونه من حدیث عبد الله بن جابر
عنه عن عبد الله بن القاسم الی عبد الرحمن بن عیسی بن حماد بن محمد بن عبد الله بن
صلعم لا یسمعوا القضاة لا یسمعوا من ولا یسمعوا من ولا یسمعوا من ولا یسمعوا من
و شمس حرار و فی مثل هذا نزلت به الا یسمعوا من حدیثی لم یسمعوا
احدیث یصل عن حدیث الی آخره و قد قالوا ان حدیث غریب
بروی عن حدیث القاسم الی امامیه القاسم لقه و علی سیریه
ضعیف فی حدیث قاضی حدیث الی امامیه القاسم لقه و علی سیریه
بل یحتمل ان یكون لاجل عدم البقاء و الوصف و لانه یجمع الاشياء
التي لا تقابل بالعرض شرعا مثل ما یفعل فانه لا یجمع مع ولا یجمع مع
مع ان حدیث ضعیف قاضی حدیث جمال المحدث و اما شمسكتم ان ابن

عجائب من جود رضى الله عنها خلفا ان لم يكن من موافقا لهذا القول
مخلص لانه لو ثبت هذا القول لخرجه اما حديث في كبره ان قول الصحابة
وفعله ونقصه البقاء حديث كما هو مقرر عندنا حديث وفعله ان عم
المتنوع كما يدرى لشعري لم يكن حديث ناصح احاديث است موقوف
ست بر شئ ضابطه علم القرآن وقاعدته اصول حديث **منه** من القرآن
في علم القرآن لمجد الدير البيهقي في الوافي ثم احسن امير محمد بن
حبيب بوري في كتابه انبه على فقهاء علوم القرآن علم نزوله وجهاته
وتسويت ما نزل بمكة ومدينة وما نزل بمكة وحكمه مدني وما نزل بالمدينة
وحكمه مكي وما نزل بمكة في اصل المدينة وما نزل بمكة في ابي بكر وشبهه
نزول المكي بالمديني وما نزل بمكة في مكة بالمكي وما نزل بالمحقة وما
نزل بيت المقدس ما نزل بالباطن وما نزل بالجدية وما نزل
لله وما نزل بها وما نزل مشبعا وما نزل حفرة اول ايات الدنيا
في السور المكية والايات المكية في السور المدنية وما حمل مكية الى المدينة

٢٤ وما حمل من المدينة الى الارض الحبيبة وما نزل بمكة وما نزل بمكة وما
اختلافه فقه لغتهم مدني وبغتهم فقه خمسة عشر دليلا
مدني لم يعرفوا ولم يحسبونها لم كل لدن بخلافه كذا الحديث في الغني
قاعدة في اصول حديث از جامع اصول الدين في شرح النسخ والادب
على ارتفاع حكم الكتاب المتقدم عنه ومدة لولا كان ثابتا مع
تراجيح يجوز نسخ خبر الواحد بخلاف الواحد والنوازل لا يجوز نسخها من غير
الواحد بخلافه ورد النسخ على الامر بفعل واحد وقت واحد في الشافعي
لا يجوز نسخ السنت ما بقران كما لا يجوز نسخ القرآن بالسنة خلافا لغيره
ولا ينسخ حكم بقول لا يجوز نسخ السنت ما بقران كما لا يجوز نسخ القرآن
بالسنة لقول الغساني ينسخ حكم كذا ما لم يقبل منعت بل الله صلى الله
عليه وسلم فاذا زاد ذلك ظهر في حكم الكتاب ثابتا بخلاف الواحد صا
منهوا بقوله والكتاب قاطع فدي يجوز نسخ النص القاطع المتواتر
بالنفايس المعلوم بالظن والاجتهاد انتهى بحضرة كدامه واذا عرفت

بناقتول و بانه التوفیق ولا تخاف من احد الا الله
 من غیر لای الاقدام بدان که هر که در ضابطه دفاعه ندیده خود که حکم
 خواهد نمود که دعوی نسخ احادیث است یا به واسطه نسخ یا به سبب
 احادیث باطل است بچند مورد اول اینکه بحکم نسخ یعنی رحمة الله
 قرآن ناسخ حدیث اصلا نمیشود و در حدیث حنفی نیز قرآن غیر نسخ
 است ناسخ حدیث صحیح که از نسخ نسخ شده نمی تواند شد دوم اینکه
 از نسخ نسخ که در صدر مقدم گفته و ارفع است که ناسخ غیر از نسخ نباشد
 و نفس در اصطلاح عبارت است از کلام ظاهر المعنی که شوق کرده شده
 و ارفع خاص قائل است انما احاط بالضرر و اعلم بالافوف و سبق به کرده
 هرگز در حرمت غیبت مالم دفاع حکم اباحت نماید بلکه شوق آید
 مرفوع اندرین معنی که هر که بسختی باطل مردم را از راه خدا گمراه
 سازد و از قرآن قرآن باز دارد و مستحق عذاب است سوم اینکه
 از لام عاید که در بعضی حدیث است و ارفع است صدق ظاهر است

که نمی آید

صحرای و محدث بار و افضل از راه خدا ممنوع است نه مطلقا
 کجاست آیه که در سوره و دلت بر حرمت غنا که نه بار و افضل باشد
 و بر کاره دل بر حرمت غنی مطلق است و ناسخ نفس اباحت غنی مطلق
 چگونه می تواند شد چه اجماع اینکه از روی کتب سید با اتفاق ثابت
 است که سوره لقمان بکده نازل شده است پس از هجرت و اکثر احادیث
 که در اباحت غنا که گفته از عالیه سیدیه مردی اندر فی الله
 در مدینه بعد از هجرت پس آیه گفته می شود قبل از هجرت ناسخ احادیث
 مدینه مردیه بعد از هجرت چگونه می تواند شد پس اینکه آیه که گفته
 نفس حرمت پس از نسخ احادیث گفته اند قول آنها بوجوه
 مذکور مردوده و نامستول است اینها که بدان اجماع بر حرمت
 میکنند است که در اخروالهم و ارفع شده و افسند الله حدیث فحشون
 و فحشون و لا یسکون و انتم ساعدون معنی اینکه ای سرکان از اینکه
 قرآن است شکست مبارک می خورید یا ستم را و میگیرید از خوف و عیدیکه

۱۹۶
 در دست و شمایاری کند مانند باغ فارسی چه بسند لال ذکر میکنند
 سعادون مشفق از محمود است و آن معنی غنا آمد است نزد بعضی و بگویند
 که در شان نزول امیریه مروی است که بوقت خوانده شدن قرآن
 گفتار سرود و شور میکردند تا مردم از شماع قرآن باز دارند پس آنرا
 بر تخریم مطلق غنا و لالت غنا است جواری آنکه حسب مضافی
 سه معنی لاجون و سبک و آن گفته و نوشته است که آن مشفق از سر است
 در سید العبره میسر از دفع رسیده انتهای و امیریه از غنا مانع
 نیست و بر تقدیر صحت استفاق آن از محمود آمدن محمود معنی غنا در
 اشاره بر این معنی خواهد بود که سرود و بیت باشد درین از شماع قرآن
 ممنوع یا بگوید و امیریه غنائت نیز که اینهم است از سبب
 مذکور که بدان غنا بالاتفاق حرام میگرد پس کیست امیریه است
 بر حرمت غنا مطلق خصوص بر غنائت که ذکر احرار و مشوق
 یا و الهی باشد و اگر آنرا که بگوید نه و ال بر حرمت سرود باشد معنی

۱۹۷
 بر او گیرند باید که ضحاک هم نکات مطلقا و لم کرده و از ضحاک که
 بالاتفاق ضحاک مخصوص مبروست که با کفار و ستیزی قرآن باشد
 پس از غنا نیز غنائی مخصوص حرام باشد مطلق آن طرفه آنکه اگر در آن
 مذکور سعادون سه معنی مغنون گیرند بر مشر و عید غنا و سرود ترک
 لک و وقت غنی و لالت میکنند زیرا که و انتم سعادون حالت
 از لالتگون معنی آنکه نمیکند شما و حالیکه غنا کند مانند پس لالت
 کرد و بر آنکه ترک لک در حال غنا مذکور است و بر صحت ترک کتب
 که است تفسیر حمدی و عبارت نه و قوله تعا افسدوا الهدی
 فحجرون و تفکرون و لالتگون و انتم سعادون معناه افسدوا الهدی
 ای القرآن تعجبون و تفکرون یا استهزلوا و لالتگون خوف صراط العید
 الذی فیہ و انتم سعادون ای عافلون و لا عبون بالنفعی فالملود
 در سعادون مغنون علی ما ذکر فی البصائر و کما از او سمعوا
 القرآن اعزوه بالنفعی لیسبیه الناس عن سماعه ممنوعهم الله تعالی

۱۹۸
 عسکری المنع و مجوز کلام التمسد را ای نه قبل ان قوله و استمر
 نه لعل شریعه انشاء لان اوله و لا یجوز ان یصور ان یکون حاله منی
 لا یکون حاله که نمی بینم فقدم علی ترک الکفا و جین الغنی و
 برندی علی مشهوره و نهی کلامه بلفظه **انما** که بدان صحیح
 حرمت غنا میکنند است که در کلامه بنی امر ایجاب دفع شده و در سطر
 عسکری منعم بکرم و حبیب علیهم خصلت و حکایت شاکر که هم
 الاموال و الاولاد و عدم و ما بعد من الشرفان الا غفر الله عنکم انکم بجهنم
 هرگز توانی از ایشان باور خود و بر اینگزینان بر ادوات ایشان
 سواران خود و ببادگان خود و شریک شو با ایشان در اموال
 و فرزندان و وعدة ده ایشان را و وعدة نمیدهند آنها را شرفان
 مگر بفریب و به استدلال بگویند که مردوست و نفا سیر که مراد از
 سورت غنا و فرا میرسد جوابش آنکه در تمام کتب سیر معنی است
 آواز و شمول آن بر سوسه و نه هرگز گفته شده است و اگر کسی از
 کلام

۱۹۹
 صورت غنا را داده گفته باشد امروزان قطع غنای محرم خواهد بود
 بمقتضای مقام که بیان طرق کرامی شریف است پس مخوای این تبه
 بآیه بفضل عسیل الله حوائفی خواهد بود یعنی اگر از آیه مذکور است
 غنا مخصوص مفهمم کرد و بر حرمت غنای مطلق و بیست نهاده شد
 کما لا یخفی علی المندرب **الایه الرابعه** و اما کان صلواتهم عند ایت
 الامکار و تقدیم یعنی آنکه نیت نماز مشرکان نزد خانه کعبه مگر
 تصفیر و دستک زنی در وجه استدلال بگویند که هرگاه صغیر و دستک
 زنی ممنوع شد پس غنا که خالی از آن میباشد بطریق اولی
 جوابش آنکه از منع شدن و دستک زنی و صغیر بمقام مخصوص ضرر
 نیست که هم زمان و مکان ممنوع شده چنانچه دستک زنی
 زن خارج نماز و نیست و در عین نماز اگر در ضرورت افتد
 جایز است که دستک زند به بگوید که نبرد کف دست بر پشت است
 دیگر بر جواب مطابقی نیست که شیخ احمد غزالی رحمه الله علیه

در جواب سید احمد در رساله خود نوشته اند که اول استدلال ان تصدیه
ممنوع و انفا لا یجوز عس تصدیه سید احمدان مسرعه شش فی حالته
مخصوصه لا یفرم منه فی سائر الاوقات و منافات تباین ذلک و لهذا
یجوز للمرأة فی الصلوة ضرب الحنہ علی کمرها اذا ناسه
ولا یجوز فی غیره و لما کان البیت منقاد الطواف عند صلوة
منعهم ذلک و ايضا فان ما کان صلواتهم لم یقبل و ما کان سماعهم
فاذن لا یجوز مسرعه تصدیه جمل البیت منه فی سائر الاوقات
و الموضع مخفی بکار بر مدعی واجب که بر اثبات حرمت آتی
از قسم نفس یا رد که شوق کلام در حرمتی مطلق شد و اگر چنین
آیات ما ذکره عن غیره و مخفی استدلال جایز شد پس آنچه در
مقدمه کتاب ذکر کرده ام که علی تصریح محققان که از قوله تعالی
الذین یسمعون القرآن یتبعون حسنه و اذا سمعوا ما انزل الی
الرسول نری اعینهم نفیض مسرعه منع معارفه مسرعه کنی و از

دیگر آیات

دیگر آیات سابق الذکر سماع غنا مراد است آن آیات بطریق اولی بر
البدل حرمت بر این قاطع شدن میزاند **باید دانست** در ذکر احادیث
اسانحجیم بدان احتیاج میکنند باید دانست که امیر مایست پس عظیم
الانسان واجب من و الامکان زیرا که اصول جمیع احکام شرعی
حدیث و اقسام آن بسیار و مختلف و مراد رواه حدیث بی شمار
متفاوت و هر کدام فقیر به علم حدیث و سوال آن نباشد و همین
تخالف و تنافض احکام در کتب فقیه یافته بخود خاتمه نمیکند و در جمیع
هر چه با حدیث استدلال میکنند اما تصحیح طریقی و ترجیح کی بر
دیگری و اینکه از کدام احتیاج جایز است و از کدام جایز نیست موقوف
بر موقوف قواعد اصول و موقوف اقسام حدیث اگر چه این مختصر گویای
تشریح آن ندارد و لیکن آنچه موقوف علیه جواب احادیث حرمت
بالاجازت مذکور میگردد **مسائل** باید دانست که حدیث باعتبار رواه
بر قسم است صحیح حسن و ضعیف صحیح است بر نقل عدل نام الفیض

متعارف است تا بشود و بشود و انرا صریح است که در آن صفت
 مذکوره بر وجهی که حال باشد بلکه نوعی از تصرف نقصان در آن راه
 و انرا حسن است نه خوانند و اگر کثرت طرق خبر آن نقصان گفته باشد
 انرا صریح لغیر خوانند و ضعیف است که یکی از این شیوه معتبر و محتمل
 و حسن باینکه مطلق منقود کفو یا ردی بخدم عدالت یا عدم
 و سبب در با قطع منقسم است و ذلالت و علت سبب که با این
 اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر میگردد و افراد او ترکیب و اگر در حد
 ضعیف بود طرق خبر نقصان وی گفته باشد انرا حسن لغیر گویند
 که اذکر این حدیثی است فی ترجمه مشکو و علامه این حدیث این
 اشرف فی الدعیه که جامع صحاح است در جامع اصول فصول است
 در بیان اقسام حدیث و فروغ آن بحال شرح و بسط است
 از اینجهت ابرو سطر چند در مقام ضروری است فارسی حمد الله علیه
 فی الفرع الاول العلم بالبرهان خبر مقبول و لا کمال خبر برود و
 السنا

و السنا تنفی بالمقبول تصدیق و بالمرود الکذب بحسب علی قبول
 قول العدل و بی کمال کاذبا و غلط و لا يجوز قبول قول الفاسق
 در اینجا مکتون صلا و قادهما تنفی بالمقبول بحسب العمل به و بالمرود
 لا تنفی علیما فی العمل به و الا حدیث الحدیث کتب الیه منها
 مانع صریح و منها مانع سقیم و انفایده فی تخریج الا مثبت استعاره
 لا نقل روانه ان اخرج و التقیای مختلف فیها فی العمل و من الیه
 مسی الامتیاج الا حدیث المکرم فیها و منقسم الطل و الاصل
 فیه الاقتداء بالایامیه ما صین فانهم کانوا یجدون عسر التفات و عسر
 فاذا سلوا عنهم بنوا اثم فافی النوع الثانی و انما یقسم ما بحسب
 التقیایه الی ما بحسب کتب الیه الی ما بحسب التقیایه فیه قاله و لا ینبوع
 انواع انواعا او لها ما خبر عنه عدد التواتر فی تصدیقه ضروری و ان
 لم یصل علیه و لیس خبرها ما خبر الله منه فهو صدق به دلیل
 سنی له الکذب علیه و انما لها خبر الرسول صلوات الله علیه به دلیل المعجزه

۲۰۵
عنه صدقه و را بهما ما اخبرنا عنده الامه ان ثبتت عصمتها بقول
الرسول و خاصها ما خبرنا في ما اخبر الله عنه او قوله او الامه و
سائر ما كان صحيحا انه ذكره المختبرين بيدي رسول الله صلى الله
عليه وسلم و سمعوا و لم يكن غافله عنه فكيف عليه و سائر ما كان خبر
ذكر من به جماعة مسكوا عنه كذب به و العادة ليقضي في ذلك كذب
و الامتناع من السكوت انما في ما يكذب به و يتنوع الاما
اولها بالعلم بخلافه بفرقة العقل او نظره و محسن اخبار التواتر
اخبر عنه بجمع بين الفديرة و نحوه ذلك و ثانيا بها ما يخالف العقل
انما يقع من الكذب و البغية و الامتناع و ثانيا لها ما صرح بكذبه بجمع
كثير لتحميل في العادة ان يتواطوا على الكذب ليعلموا ما سلك
بجمع الكثير عن فعله و الثبوت به مع بيان الالفة بغيرهم و مع
و مع احوال العادة السكوت عنه في كراهة التواتر و ادعى على نفسه
كما اخبرنا عن امير البلدة قبل في السرق على ملاه من الناس و لم يثبت

۲۰۶
السرقة به فيقطع كذا انتهى كلامه كذب اكثره حجة في ما
حديث و هذا ليدل احكام ان و انما به كذا حجة واحدة انما
غنا که در باب اول نرفتم چنين از قسم صحاح انه باز قسم حان
حكا من كذبته و احتج به و در قسم نرفتم و محسن مختص و فقه
صحيح ليس على من لا يسمع ما ثبت انه كذبه كذا انه كذا كذا
افوى يا مساوى ان جده صحى و مقبول است باه و افوى ضوابط
صدور و فقه ثانی و ثالث ثبوت رسیده است که نزد محسن
محققین حدیث صحیح در تحریر غنا و در بیان است هرگاه اخذ
تمهید با این به و است که احادیثی صحیح است بغير سند
از چهار قسم بدون است قسم است که در کتب اصحاب حدیث
ضعیف یا بعد است یا محسن حدیث ان نصیر آمد است و قسم
الاست که در کتب معتبره صحاح ان حدیث بافته بغير کذب در
کتابهای مروی است که ان کتب نرفتم و محسن معتبر است با در و ا

آن حفاظ حدیث طعن کرده اند و آنست که اینان آن کتب
احادیث اصده یافته بخوبی تحقیقاً اختراع و افترا کرده است و او را
در کتب صحاح یافته بشود مگر مورد آن خاص است یعنی در
نیز با حجت غنائی معتبرن کمالات با عنای به بیت فاسد
و رو یافته است و اما فیهان آنرا در مورد عام مرده حجت علی الله
فهمیده اند لهذا احادیث بر چهار قسم در بابیت جدا گانه ذکر
که جواب آن می نگارم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
باب ثانی در احادیثی که نقادان حدیث بضعف یا عدم صحت
یا بمرسوعیت آن تصریح نموده اند یکی از آن است که اسیر الی الی
از ابن مسعود رضی الله عنهما روایت که الغنائی بنی النفاق
فی القلب کما بنیبت الماء العذب و الله فی لغز حیده ان القوا
و الذکر فیما ان الایمان فی القلب کما بنیبت الماء العذب و روی
العلی فی مسند الفردوس الغنائی بنی النفاق فی القلب

کما بنیبت الماء العذب و صحت مشکوٰه از بعضی فی کتابان از جابر
آورده الغنائی بنی النفاق فی القلب کما بنیبت الماء العذب و صحت
با اختلاف الفاظ و جز جابری گفته و نقادان حدیث بعد صحت
آن تصریح نموده چنانچه مولانا محمد اسیر طاهر البنی سعی در تذکره او نموده
بعد ذکر حدیث مذکور منقول بوضع کما قاله النووی و اما سخاوی
در مقابل حدیث ابن مسعود بضعف و ضعف عبد الله بن مسعود و در
سفر الساعات با وجود شمران وی رضی الله عنه ابن مسعود
سنا تحریر منقول بضعف و بر تقدیر فرض صحت جواب البنی
اینکه علی تصریح نموده که ابن مسعود در حق معنی است چنانچه
منقولش نیز دلالت بر آن میکند زیرا که غرض معنی بیشتر آنست
در خود بر مبنی صورت مجاز و نماید و در حقیقت حدیثی
در روش بسیارند پس معنی لفاق در معنی یافته بشود و در خبر او
و اگر بر معنی حمل شود معنی حدیث است نباید زیرا که در شنیدن

غنا و اصول حسنه رفت و رفت قلب پیدا میشود نه نفاق کما
لا یخفی علی العاقل النصف و ثانیاً اینکه اگر با بعضی غنا نیست نفاق
هم باشد و حدیث نه که بعضی نیست و دالت بر ترکیم کند و ضرورت
در هر چه واجب نفاق باشد از محرمات بگوید که بر نفس لازم نیست
و در کتب معتبره سایر انواع نیست و تفاوت کثرت مال
نیست نفاق در قسوت خباثت در حدیث وارد شده و خبری
از آن حرام و معتبت بل بر ترکیم آن در قرآن و عید الله
بقوله تکمل مع حرم زینة الدنئی اخرج لعباده و الطیبات کما
جواب معلوم شد که بعضی منافات نیست نفاق شباهتاً
اینکه اگر موجب نفاق بزه هم باشد پس محمول خواهد بود بر غنا میگوید که
مقتضی مجرمات باشد و قرینه همان بر مکرر است که ابرارین
از عید الله بر معصوم در آمانی آورده ایاکم و المناف و الغنا و ثانیاً
بنیان النفاق فی القلب کما نیست محرمات نفسی پس معلوم شد که نیت

غنا است

غنا است با معارف که الهامی است پس تجاوز نفاق که نیت
بطرف غنا میخطی کما هو المطلوب **حدیث دوم** است که حکیم ترمذی
در نواد اصول آورده است سمع الی صوت غنا لم یؤذن له ان
یسبح صوت الروعائین فی الجنة قبل و ما الروعائون قالوا
استلجنته **حدیث دیگر** است که ما کم در تاریخ ذیل از عی مرثی رضی الله
آورده است و له فیه فلا تقول علیه شیء عیبه الحق در شرح سفر
العبادت بعد از ذکر ابرار سر و حدیث میگویند که ضعیف است
جداً که خجور و استند آن ضعیف گفته است **حدیث دیگر** است که رسول الله
المغنی و المغنی له مولانا محمد ابرق هر سه در تذکره هم موضوعات بعد
ذکر اخذ حدیث میگویند قال النودی انه لا یصح **حدیث دیگر** است که
روی از حدیث است که علیه صلی الله علیه و آله قال سمع صوت
احمدی معصیه و یس علیها فسق و التذکره ما عیبه الکفر **حدیث دیگر** است
که ما عیبه حدیث سمع حدیثی الا بعث علی منکبه شیطانان الشیطانین

بغیر از اینها و اعتقادهاست صدها جنس است و لیکن علم فی الفقه
 فقه الفقهی و لا یصح فی باب منه الفتنه منها و بر تقدیر فرض صحت
 مورد حدیث غنائمت که لیسب اجتماع سباب حکرات محرمات
 و موس و شهرت و عشق مخلوق لغنی باشد اما آنچه محرم شوق
 الی الله و خوف الاخره یا لیه و در نشاء طبع تقریبات مباح باشد
 ان غنائم خارج از مورد حدیث مذکور داخل و مندرج احادیث
 صحیح که سابقا مذکور شد خواهد بود و تقاضای آن در شرع بسیار
 که فساد واحد مباح با وجود فرض همان فعل حرام و مذوم گردد
 حکما و لفظیه **حدیث** **بنیم** گفته عقیقه میر غلام از حضرت صلعم روایت
 که است کلمات بلویه الاحباب فهو باطل الا انما دیر فی رسم و میده لغوی
 و ملاعبه با مرثه نظیر او به احتیاج حرمین بحیث مذکور است که
 بر غنائم اطلاق نموده است و جمله مدعی باطل و هر باطل نیز علم باطل
 انها حرام بلویه جواز نشی بچند وجوه است اول اینکه هر جا بر غنائم اطلاق

الاولیة

لغیر از اینها باشد مراد از ان غنائمت که بقصد تقصیر حرام یا بقصد
 باز داشتن ذکر خدا و رسول و شیخ قرآن شد چنانچه در حدیث معتبره
 مبرحاریت و غیره کفار و نفس میر کشندی بود حدیث مذکور شده و ثانیاً
 اینکه لفظ باطل است بر تحریم و لایست نیست بلکه بر غیر عقیده و لایست
 میتوان کرد و ثانیاً اینکه تماشا کشی حرام است علی بالنظر بسبب حیثیات
 چنانکه فقهاء مختلف صلعم باتفاق غالباً صد بقیه رضی الله عندها در
 کتب صحیح تأیید شده از هر قسم نمیکند در حدیث مذکور متشی
 شده خارج است پس کجا مانده حکم کجا باینکه بر لغو باطل است
 و هر باطل حرام و را با اینکه لغوی است بنسبت و شیخ اصوات فیه
 و دیگر مدعیات که داخل مدعی اند باتفاق حدیث مذکور است اینکه
 اطلاق لغو و لغوی باطل در کلام الله بر افعال و شایعی مباح بوده
 و انرا باتفاق حرام نمیکوند بلکه قوله تعالى انما احببوه الدنيا لغو
 و لغوی است با خفت بد باطل و قوله صلعم اصدق حکم قالها الشاعر

کلمه البید الاکل شیخ ماخذ الله باطل **حديث** **مستمع** عن النبي صلى الله
عليه وسلم الغناء في الزمان نبت كنده اير قول بسوي كحضرت
صلى الله عليه وسلم مفتري است باز گشت او بوجوب بيت صحيح
درج است در جميع كتب معتبره مثل شرح منوال سعادت تفسير
احمد بن منقول است که اير قول فليل اير عياض است رضى الله
عنه حديث قارى في سائر الموضوعات الغناء في
الزمان ليس بحديث انما هو كلام فليل اير عياض است اما قول
نذکر غير را اثبات حرمت شرعی نبت بلکه در حالت احرام گفته
اير مفسر است که در حق محرم بجه کسیکه نبت میگوید حرام
لبنه غناء ممنوع است چنانکه زنا و اير قول حرمت شرعی عموم
نمیخواهد زیرا که در حق محرم منع خوشش بود تراشیدن مو
ناخن و لبس جامه دوخته و پوشیدن سر با هم حرام است در حق
غير محرم چیزی از ان حرام نبت **حديث** **نهم** اياکم والغناء فانه

باز

نیر الشهوة و بدم محرمة و انه منسوب عن النبي صلى الله عليه وسلم
الفانور ككتب صحاح اصلا و جوبت لبت كحضرت النبي صلى الله
عليه وسلم دروغ مصدق نبت ان كقول بعض را و خنك
اير اجزاء و لبت بفتح ما حات نیر فانه ينفو و يكلم كحضرت ان
چیز و سرفه و از ان منع كرده مثلا اگر شخف از منك و غير و عفران
و جود و فضل و نور و مویز و مروارید و غیره اودیه با صحنه محول قوی
و بهی و شاهی نیا كند بران صادق است از نیر الشهوة و تقوی
الهمنة و بدم المودة و منسوب كحضرت في القوة و المنافع و السكوة
قبلا **حديث** **نهم** عن النبي صلى الله عليه وسلم الغناء حلف للقلب مستطو اللرب لبت
اير قول كحضرت صلى الله عليه وسلم نبت است حذف للقلب مستطو
لرب نفوذ فانه منها قول فذكر از صلى كمراد است محدثین و
علمی معتبرین از اسلام نبت فانه خاتمه حاشیة سیر حمدي میگوید
و ما روی عن النبي صلى الله عليه وسلم ان الغناء حلف للقلب مستطو اللرب ممنوع ان

له واده ابرار الى الدنيا لما خرج به اياه اثنائه ابرار هرج اصاويت
 مذکور اصاویت این الی دنیا در کتب منقول شده و در عالم رنج باشد
 و در وی مذکور نزد محققین حدیث بعد از افعال معروف مشهور است
 در روایت وی بوضع عدم محبت علیه جمیع جنات که ملا علی قاری
 رحم الله در رساله موضوعات منوید اصاویت الموعود به سنا
 اصاویت الشیخ العرفی بابر الی دنیا و مواندی بر عین اینه
 او در کتاب عقاید و عقود و احد بر کانه قرین صاحب کتابه و شمس فقل
 به الشیخ محمد اصاویت ابرار بطور آدمی و اصاویت بشر و
 نعیم ابرار عالم و خراس عیسای و اصاویت دنیا رفته و اصاویت
 الی بدنه ابرار هم بر بدنه الفسوس و جنات که بعضی رفته حدیث بعد از
 معروف اند بعضی کتب اصاویت نیز بر عقود اعدا و شتم دارد و جنات که
 ملا علی قاری رحم الله در رساله موضوعات منوید و فایده بلی سانه
 کتاب الفردوس الی الفصل جعفر بن محمد ابرار علی حبس و اینه انچه

علیه

علیه و اصاویت منکره اند انشی پس نیز حدیث مجهول را می که بعضی
 اصاویت صحیح در باب حرمت غنا در کتب منقول شده و عند
 بعضی را وی لایکی از روایه مذکورین خواهد بود اگر خوف اهل نبوی
 مردیات اینهمه مختصران حدیث بر ما نقل کردی در اینجا ضابطه
 بیان کن واجب اعتبار از آن و اضع کف اعراض اما وضع در
 موضع کن حدیث مختلف اصاویت قد حکى البوطی غیری
 ان سر و نفع فی حدیثه بموضوع و الکذب القبیح انواع منهن من غلبت
 ازید فقلوا اصاویت اصاویت کتب محدث من حفظ فقلوا منهن
 قوم لغات کتب اصاویت غلبت لهم فی او اخر اعمارهم و منهن من رسی
 انچه بهر اقل را الی الصواب و الفتن لم يرجع القدران سبوا الی الفلظ
 و منهن زیاد و وضعوا قصد الی فساد الشریعه و البقاغ الشک و
 البدهت باله بر و قد کان بعض الزنادقه یعقل الشیخ فیدس
 فی کتابه بالبر من حدیثه و منهن من یضع لفرة ندیه و منهن من یضع

حسبه تر غلبا و تر غلبا و من غلبا ^{۳۳۵} جاز وضع الاسانه بجلد حسن
و من غلبا قصد التفرج للعدان و منهم القفال لائم بریدون احادیث
برقی و یفوق ^{۳۳۶} **سور** و احادیث که در کتب معتبره مروی
اند و از ائمه بر حرمت باند مت غنا و فرامی خاص دلالت و نافیها
از ان حرمت غنا می مطلق می **صفت اول** علیه السلام رضی الله
ان النبی صلی الله علیه و سلم قال طغوان فی الدنیا و الاخره مرارا
عنه نعمته و من عند مصیبه و آه هزار و اربعه مروده البهقی مورد
صفت سیم است که از قدیم معمول و مرسوم کفایت که بوقت خورن
طعام و شراب بر سر بزارند چنانچه پیش ملوک و امرای عجم و رومن
نوبت روشن جوکی بوقت طعام تا حاضر باشد و در و همچنین
نوه کری بوقت مرک از اقام جائلیت تا حاضر باشد و
صفت نه که بر حرمت فرار در بجا نماند مخصوص بکشت است
ناکفار دلالت میکند پس طعن و مذمت بمطعن فرامی که در اینجا
حالت باشد

۲۲۲
حالت باشد بخلاف آنچه که در بعضی از منی چند احادیث عبارت
در باب مختلفه دارد و اندک تر از نقل که می باید و اعادت تاویل و
بیان مرور و در نمی باند **صفت دوم** علیه السلام رضی الله عنه قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله عز وجل یمنی مدی و رحمته للعالمین
و امرنی بمحق المعارف و التزامیر و الدنایان و السلب و المعزیه و
خلف فی بغیة و جلد له لا یشرع عبد یسجد فی حرقه من غیر
شعور فی الدنیا الا سقیب یا من بعد الصید یوم القیامة مغفور له
او مغذبا و لا ینکرها من مخاضی السقیب یا من حطیة القدس
رواه الوداع و الطیالشی **صفت سوم** علیه السلام رضی الله عنه
ان النبی صلی الله علیه و سلم قال ان الله حرم علی امتی اخم و المبرک و الکونه
رواه احمد بن حنبل و الوداع و البهقی **صفت چهارم** علیه السلام رضی الله عنه
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال مسح قوم من
امتی فی اخر الزمان فرده و حاربیر قالوا یا رسول الله مسیحین

[illegible]

17

[illegible]

طاع الرجل لعمدة وحقن الدم واولى صدقة واعطى ما به وظهرت
 في حسبه سواد القلبة فاسمهم وكان زعيم القوم ارفعهم واكرم الرجل تحفه
 سره وظهرت الفناء والمعارف وشرب الخمر والفتنة به الله
 اولهم فاصولوا عند ذلك رجلا حمرا وزلزله وسخا وسخا وقد فادى
 سابع كنظام قطع مسكه فتتابع رواه صاحب مسكوة في شرب الخمر
 عليه الترمذي **حديث دهم** عن صفية راء انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 اقرءوا القرآن بلحون العرب واصبروا باكم ولحون الفسق ولحون
 اعدائكم بين وسمي بوي قوم يرجعون بالقرآن ترجيع الفناء و
 الفوج لا تجاور حنا جريم متفوزة قلوبهم وقلوب من يجنبهم منهم رواه
 صاحب مسكوة عن صفية راء في ثوب كان **توضيح** هر که در برابر احادیث
 عشره خور و مال خواهد که خواهد داشت که مدعی از آن مخالف
 مطلب نیست بلکه همه بر صدق و معنی او کواهد عادل اند که کرات
 و مراتب نرفتم بانه که در خبرم و در خبرم غنای سکر اها و است صحیح و نه

۲۲۶
 و در دانه اند و تفصیل غنای سکر هم جای تسبیح بانه و حکم اذکر
 لغز را و مشحون سکر و که غنای سکر همانست بوضع مخصوص کفار و
 رجاسات با مقرون بالالت ملاهی معارف و صحبت شرب
 خوری باشد با نسبت بانه و دشمن از استماع قرآن یا سینه بر کلام
 بنی اخر الزمان یا الکفرت دین بایا بار و اکتساب مال از هر شبهه
 خود که اند و سکر بدین گونه است که بر جنت مکتوب با نسبت متغولی
 آن سکر که نفس و حاجت بحالت صحت و ثبات هوش نماید
 چنانچه تفصیل شرایط بطور اعیان شرب است که شدت و شرایط
 ملذومه است و یقین خواهد آمد ان الله یبلی هر چند احتمال
 با نیت که مجربین غنا مدعی دیگر سوای حادیت مذکوره بهر سببند
 لیکن نزد خدای تعالی پس مرجع ان حدیث بحر طرف اربیه مذکوره
 دیگر خواهد آمد یعنی اگر حدیث مذکور مشتمل یک از سبب مذکور
 خواهد بود در مورد فاسد است شدن معنای چنانچه اها و است صحیح و نه

که شنید اگر مشتمل بر مذنب مطلق غنا باشد که بدان ذکر مکتوبی
 بموجب قاعده اصول اخلاقی محمول خواهد بود بر مضرب مکتوب حکما و الا
 مذکور غیر مکتوب و موضوع دلی اصل خواهد بود که احیای صوت **بد**
 اگر کسی که حدیث نافع مولی عبد الله بن عمر که نزد فقها و اهل بیت
 مزامیرت در کتب صحاح و مجتبه و مشتمل بر خصوصیت مکتوبی
 حدیث مذکور از هر چه طریق محصوره بیرون است **جواب** آنکه
 اگر چه ترجمه حدیث مذکور مع جواز شافی آن در لغت ثانیان
 معلوم که شد است بکلیه برای نسخ سایر حدیث مذکور بعبارته
 نقل که میآید به جامع **اصول** من نافع فاکنت مع ابرار
 فی طریق فسمع فرما فوضع اصعبه اوده و نامی الطریقی الی باب
 الاخر ثم قال یا نافع حدیث سمع ثیاب قلت لا فرفع اصعبه و قال کنت
 مع رسول الله علیه و سلم فسمع صوت ابرار فضع فقل اصعبه
 فان نافع کنت اذ ذاک صغیر انتهى قطع نظر از آنکه محمد بن در صحیف

ایم

این حدیث کلامی که اندوکار صحیح باشد تا هم قول رسول نبی بل قول صحیح
 متضمن نقل رسول است پس حدیث صحیح مرفوع با حجت معارض
 شدن نمیتواند معذرا از مدعی بآید بر سبک در حدیث که ام لفظ بر
 حرمت فرما خصوصاً و مجرب حدیث غنا و دیگران بش عموماً دلالت میکند
 موافق قاعده اصول بازنش حدیث و بوجوه ثانی در لغت ثانیان
 معلوم ترقیم با فیه حدیث مذکور دلالت با حجت فرما از روی عبارت
 و دلالت با حجت دیگران غناست از روی دلالت زیرا که اگر
 شنیدن فرما حرام بودی جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم نوارنده آنرا
 ز بر فرمودی و عبد الله بن عمر روایت که صحیح جلیل القدر بوده اند برای
 شنیدن آن اذن نمودی بلکه ابامیفرمودی که تو نیز گوش خود
 بند کن پس از این معلوم شد که آنچه علمای محققین در وجه مذکور آن حضرت
 گوش خود ننوشتند اند که سماع آن محل امور باطن بود با جناب است
 لبیب قلب مخلص مدد آخوش فرما شد عند نفس امری است

و اگر این وجه نباشد ترک معروف بر جناب غیر لازم نیاید بنمود باشد
مغایب ثالث در جواب باب فقیر که مخالفین بدان تمسک میکنند
 هر چند بعد اثبات حاجت مطلق غنا و مطلق فراز بر وفق امر
 و فرغ نه اعم است به ضرورت بابت ابطال قول مخالف نمائند است
 لیکن در مقام ضابطی باقیست که رفع آن بابر نفس مسکن و خیر خیر
 دیدیم واجب است که در آن آیه است **اول** اگر کسی گوید که هرگاه حاجت
 غنا موافق اقوال مجتهدین بود بابتفاق علماء ایست امامیه
 بابتیاست پس در کتب فقهین روایات حرمت غنا مع دلائل
 و برای این چه سبب یافته میخواند و در مطلق غنا قیامین المجتهدین
 اختلاف بجوی نمیخالف علمای یک مذهب یا مذاهب دیگر که جایز نیست
 هرگاه اصول همه با اتفاق این پس نیست که مع تناقض و مخالف از جناب
 مستدام شدی **جوابش** که اینک ضحایان مذکور با شکی
 است مگر کتب عدم اطلاع بر کتب و میر و لای فی کل من از سوک

راه فقهین و الا ضحایان مذکور را با غنا خصوصیت مذکور است جمیع
 عبادات و معاملات و در هر حکام شرعی که از اختلاف ضحایان نیستند
 ضحایان مذکور بدست در رفع محو ضحایان موقوف است نه تنهاییات
 چند و یکی که تفکر صحیح در ایضاً و تکلف فضل الله بونیته مرشاه
مغایب اولی در شناخت میزان شریعت از یکدیگر خارج تعریف
 مکلفین با حکام چه قسم منظور است و کما سنت حاکم بفرمانت الله فقط
 فقط با صرف بر خصیت یا بفرمانت و خصیت **مغایب ثانی** در شناخت
 مدار و معیار مجتهد که آنچه از شارع در باب و حجت است آن قدم بران
 نهادن بانه و هر مجتهدی در حق دیگر اعتقاد واجب است و هر یک میان
 ایشان اختلاف است با الوسیع همه بر صورت با بعضی بر صورت بعضی
 برخلاف **مغایب ثالث** در شناخت واجب العمل و الا اعتقاد بر مقلد یک مذهب
 یا مجتهد مذموب دیگر چه اعتقاد می نماید و مقلد بر هر یک مذموب است
 محذیر چه سوکت شاید **مغایب رابع** در امور که منشاء اختلاف قیامین

مجتهد می شوند و سبیل رفع اختلاف برافینی ارای یکدیگر **تفسیر**
 در اعراضی که بنا بر اختلاف فیما بین علما و تابعین یکسانند
 و سبیل قطع نزاع **محاکمه** در توفیق و تطبیق اقوال مختلفه متاخرین
 حتی الوسیع الامکان و تشریف قول مرجوع و مفید نماید و اولی
 یکدیگر **تفسیر اول** فیما بین علما و تابعین یکسانند
 لواء الله و احبنا الیک ما وصیایه ابراهیم و موسی و عیسی
 الامیر و لا یفرقوا فیة و کذا قوله لک ان هذا امری مستفیض فاتبوه
 و لا یبقوا السبل فتفرق بکم عرس سبیل و قوله لک ابراهیم و موسی و عیسی
 بکم الیه و قوله سبحان ما جعل علیکم فی الدین حرج و قوله لک فاقفوا
 ما استطعتم و قوله لک لا یكلف الله لکم الا و سعه و قوله لک ان الله
 بالناس لرؤوف الرحیم و کذا الاصحاح و فی ذلک المنشی کثیر منها قوله
 صل الله علیه و سلم الذمیر لیسر و لا یثا و نه الذمیر احد الا علیه و منها قوله
 صل الله علیه و سلم لمن بالذمه علی السمع الطاعة فی المشروط و المکره فیم استقیم

سها

منها قوله صل الله علیه و سلم ان الامر لکم بامر فالوا به ما استطعتم و منها قوله
 صل الله علیه و سلم لیسر و لا یثا و نه الذمیر احد الا علیه و منها قوله
 صل الله علیه و سلم اختلاف فی منی و حمله و مثل ذلک کثیر از این منشی
 خدا و رسول و صل الله علیه و سلم و اینج که بدیهه اصل شریعت برکت
 باصفاکه در آن که در است اختلاف و اخبار حرج و عین اصدا راه
 نه ارد و مقصود شارع تکلیف مکلفین لفظی و تحمل نفس و وسعت امکان
 است و از حقیقه و احد اگر قصد مزاجی می نماید و مواد آن سوای
 بگردند که در خواسته بود و امراج و در یک شریعت امر و منی است حدیث
 التخصیف و التثبید معنی باعتبار عریضت و رخصت بلحاظ تفاوت
 طایفه مکلفین **تفسیر** ما قلنا کلام العارف الیه فی التخصیف و التثبید
 الشرائعی حیث فیما حدیث او اعلمت ذلک و اردت ان یعلم ما و اما
 الیه و قول جمیع اقوال الیه المجتهد و معتقدیم الیه الیه الیه
 شجاع نور الشریعه المظهر و حکمت لایری قوله و اما حدیثها خارجا

عنه الشبهة المظهره قد برز على ما ارضى فيها اشارة الى ذلك ان
 نعم وتحقق ايضا جازا ان الشبهة المظهره جاءت من حيث الامر النسي
 على مرتبتين تحققت وتشددا على مرتبة واحدة كما الله بعض المفسرين
 ولذلك وقع بينهم اختلاف في شهر التناقض ولا خلاف في انفسه
 كما سياتي ايضا في الفصل الاية ان الله تعالى فان مجموع الشبهة
 يرجع الى امر ديني وكما سيقسم الله الى امرين تحققت
 وتشددا كما حكم على من الذي هو المباح فهو مستوي الطرفين وقد
 يرجع لنية الصالح الى قسمين بالنية العاصية الى قسم الكره وهذا
 مجموع احكام الشريعة والقصاص وذلك ان من لا يميز من حمل مطلق الامر
 على وجوب انهم ومنهم جمل على التندب منهم من حمل مطلق النبي على
 التحريم ومنهم من حمل على التندب ثم ان لكل من المرتبتين رجاء
 في صارت ثبات شريعتهم التكاليف فمقتضى من منهم حيث ايمانه اومن
 حيث جسمه خوطب بالوعية والتشدب الوارد في الشريعة صريحا
 او كمنه

او المستبعد منها في ذلك المكلف او غيره من ضيف منهم حيث
 مرتبة ايمانه او ضيف جسمه خوطب بالوعية والتشدب الوارد في الشريعة
 كذلك صريحا او المستبعد منها في ذلك المكلف او غيره
 غيره كما اشار اليه قوله تعالى فانقوا الله ما استطعتم خطا باعانا فمعلوم
 اذا امرتكم بما فرأوا الله ما استطعتم فلا يوزن القوي محمد كذا بالبرهان
 مرتبة الرخصة والتخفيف وهو ليدفع عن العدة بالوعية والتشدب لان
 ذلك كما لا يدع بالامر كما سيجاء ايضا في الفصل الاية ان الله تعالى
 وكذلك يكلف الضعيف المذكور بالصعوبة الى مرتبة الوعية والتشدب
 والعمل به بل كما لا يدع مع عجزه عنه لكن لو كلف فعل ذلك فلا
 تمتد الا بوجوه شرعية ومنه انما بالصعوبة لايمان يمكن ان جاهد بقوا بعد
 الشريعة كما لو انه قلوبهم يعني انه لا يحرم عليه ما يحرم على غيره اذا فعله
 لضعفه في مقام الايمان انتهى ومنه كما لا يدع ان الله تعالى انما قال
 كيف الوصول الى الاطلاق على عين الشريعة المظهره التي لا يسهل ان

اعتراف جميع المجتهدين في دينهم بالشهادتين وبها حكمها في العهدة
 ولقبنا لا بهيئا ولا لقبنا ولا لقبنا فالحجواب طريق الوصول الى
 ذلك السلوك على يد شيخ عارف لميزان كل حركة وسكون بشرط ان
 سلمه نفسه تصرف فيها كيف يشاء وفي احوالها وعيها كيف شاء
 مع الشرح قلب المرء لذلك كل الشرح والامام يقول انه شبه
 طلق امراتك واسقط حقك من مالك او دلفضلك شدة فحقوق
 فلا يشترط من الشريعة طريق الوصول الى عين الشريعة المذكورة اجماع
 ولو عبد الله ليل الف عام **فانقلب** فعل ثم شرط آخر في حال
 السلوك فالحجواب نعم من الشرط ان لا يملك لحظ عما حدث
 في ليله ونهاره ولا يفكر في سلوكه ولا ياكل شيئا فيه روحا صلبا
 لا يفكر اذا احام الاخذ حصول الاضرار ولا ياكل من طعام احد
 لا يتوزع في ملكه من طعمه الناس حل صلاوة فريضة ولكن يتبع
 من لم يتوزع من الفلاحين واعوان الولاة والقضاة وان لا يباح
 نفقة

نفقة بالعهدة على السلوك لحظ نعم نعم مراقبه ليله ونهاره افشاء
 نفقة مقام الاحسان كانه يرى ربه وناره بشهيدته في مقام يقين
 بعد الاحسان فيرى ربه بغير الله على الدوام اجماعا بذلك شهودا وذلك
 لان به الحمل في مقام التوبة لا غرض من شهيدته العبد كانه يرى ربه
 لانه لا يشهد الا ما قام في مختلفه ان الله تعالى على كل شيء خبير بالباطن
نفسه ثانيا في درخت مدار ومعار مجتهد ومعنى اختلاف مذاهب
 واعتراف مجتهدين باليكيد وطريق ملوك من مقلد لنبأ عام خفاء
 اجماعا فيكون العالم الربا الشيخ عبد الوهاب شعرا في قوله صلى الله عليه وسلم
 اختلاف معنى رحمة ابي توسع عليهم وعلى اتباعهم في وقائع الاحوال
 المتعلقة بفروع الشريعة وليس المراد اختلاف فهم بالاصول كالتوحيد وقوله
 وانه بعضهم المراد به اختلاف فهم في امر متشبه وسبب ان السلف كانوا
 يكرهون لفظ الاختلاف يقولون انما ذلك توسع خروفا ان نفهم
 احد من العوام من الاختلاف خلاف المراد وقد كان سفيدان الثوري

^{٢٣٥}
 رحمه الله عليه القول لا يقول الا خلف العلماء في كذا وقولاً قد روي عن
 علي الا انه يكتفي بالادلة على صحة من ينسب اليه الميزان ايضا في قول
 قول امامنا الشافعي وغيره رضى الله عنهم اعمال محمد بن القولين
 بحكمها على حالين اولى بالنسبة احدى ما فعل ان من فعل في صحة
 هذه الميزان لا يجوز الا ان بعض فيما شدت فيه وخفف فيه
 لكون امامه قاطعاً في ذلك ان كلاً من يدين الامر من جاز
 به الشريعة وانما يكمل بحمل مثل ذلك فاذا امكن انما يكمل به
 او يخفف فهو مسلم لمن احدى المراتب الاخرى ضرورة فيجب
 كل مقلد اعتقاد ان امامه لو عرض عدل حال من غير فعل النعمة
 التي قام بها الاقتناء بالخصلة التي قام بها غيره اجتهاداً
 بهذا العاجز لا تقليد ذلك الامام الذي قام بها او كان يعرف ذلك
 المجتهد على الفتوى بها وكل من اعين في النظر كعدم الائمة المجتهدين
 رضى الله عنهم جميعاً بعد كل مجتهد تخفف بآراءه وشدت اخرى حسب
 ما ظهر

^{٢٣٦}
 ما ظهر من ذلك الشريعة فان كل مجتهد تابع لما وجد من كلام الشارع
 لا يخرج في سبيل من ابد ادعاء كلام المجتهد او مع كلام الشارع
 العامة لسان بغيره لما عندهم من الحجج والبرهان مما روي عنهم
 كلام الشارع كما فهمه المجتهدون ولم يكن جواباً الى ما شرع لهم وقد
 قدما ان احد المجتهدين لم يبد في امر او تخفف فيه لئلا
 للشارع فمأري الشارع شد وقه شد وما راجع فيه خفف
 فيما هو واجب شعار الامير سر وقع التشديد في فعل الامراء
 احتساباً منهم وجميع المجتهدين على ذلك كما يعرف من سيرة
 هذه الائمة **فصل ثالث** في شناخت دستور العمل والاعتقاد في مقلد
 بالامام خود ايم و ديكر و مسكلمه عليه عليه فالحق الذي يجب اعتقاد
 سائر الائمة رضى الله عنهم انهم هم الكافون في كل احد بما يناسب
 حاله من تخفيف او تشديد في سائر البواب العبادات والمعاملات
 وما عدا ذلك من المقلدين فليتنا نقل مبعث الحق عنهم

بانهم كانوا يعنون الحكم الذي يفتنون به الناس في كل قري ضعيف
 ونحن نوافقه على ما عده وسعد لا يجد في ذلك نقلا عنهم فحصل السند منهم
 اليه ابداه عن هذا الوجه فان لم يعلم ان اقوال جميع المجتهدين بالدولة
 الشرعية لا تضعف او لا تدركها من افعالكم المطابقة فما صحت الشريعة
 بحكمه لا يمكن لاحد منهم ان يخرج عنه ابداه او ما جده فان المجتهد من جعل
 فيه الى فنيين قسم خفيف وقسم ثقل ويجب بالظهر له من جهة اركانه
 اعرب كما يعرف ذلك من سيرته اذ اصاب به ذلك نحو حديث
 الامام في السبب او حديث لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله عليه ولا وضوء
 الا بفتح الكفاب صورة لجا محمد في المسجد فان المجتهد من
 سرقه لا وضوء ولا وضوء لمن ذكر بغيره ومنهم من قال لا وضوء
 كانه ولا وضوء كانه ولا وضوء الا عاصيا الذي ذكره شيعة على ان لكل
 واحد لا سبيل لا يدين ان يدين قوا الاخر حجة **تتم** وايضا
 من كلامه رحمه الله عليه فان قلت ان الامة المجتهدين قد كانوا
 من الكثر

من الكثر من غير ان يطلع عليهم على عين الشريعة كما تقدم فكيف كانوا
 يعقدون المناظرة مع بعضهم فقام من ذلك بنا في مقام من شرف
 على عين الشريعة الاولى واداء الفاعل هذا هو المجتهد من كل امة
 الشرعية فالجواب قد يكون مجلس الامة بالمناظرة بين الامة انما وقع
 منهم قبل بلوغ المقام الكشفي والاطلاع عنهم عن الفاعل جميع هذا هو المجتهد
 بعين الشريعة الكبرى فلا يلزم من المناظرة او خاص حجة الخفيم
 كانت المناظرة عينا ويحتل ان مجلس المناظرة كان بين مجتهد وغير
 مجتهد فطلب المجتهد بالمناظرة ترفقه ذلك فانقص الى مقام الكمال
 لا او خاص حجة كل وجه ويحتل الفاعل ان يكون مجلس المناظرة
 كان بيان الكل والافضل ليعمل احدهم به ويرشد اصحابه الى العمل
 من حيث انه ارفى في مقام السلام او الايمان او الاحسان او
 الايقان والصالح ذلك ان المجتهد يشهد صحة قول صاحبه وذلك
 قالوا امشوا المجتهد لا يكره على مجتهد ان يري قول خفيته يخرج

احدى مرتبتي الشرب و ان خصه به بی کس به فی قوله و ثم مقام
 رفیع و مقام رفیع انتهى فان قلت فما الحكم فيما اذا وجد الطالب
 حدیثین او قولین او اقوالا لا يعرف الناس من حدیثین و لا المتأخر
 من القولین او الاقوال فیما و الفعل فالجواب سببه ان عمل لفظ
 محدث او القول ثاره و بالقول الاخر ثاره و لفظ لا خط منها
 على غير في الامر و انتهى و الثامن احدی منوف او جمع عنه المجتهد
 في نفس الامر فذلك يقع في العمل **تنبيه** في سبب و غرضه
 من شای فرید اختلاف فیما بین علمای متأخرین و سبب رفع
 خلاف و قطع نزاع به انکه بوجوه اختلاف علماء و جمیع مسائل
 مختلفه عمد و عمد غنا خصوصاً مانند مواجبات است که در وضع
 حدیث گذشته باینکه نسخه یافته که در حق متقی عمل ترک
 سماع ترجیح دارد بر فعل ان و التزام بر ترک چیزی بنحو ما و اینکه
 متقی آنچه را بر خود لازم نکرده که در حق دیگران حلال و واجب باشد
 خاتم

۲۴
 چنانچه این کلمه یا الهیانی لم تحریر ما احکمت لک از ان خبر میدهد پس
 در فدا بعضی از علمای ائمه ان بحیث که آنها نظر بر اوست عمل ترک
 سماع که اندک آن نفس حرام که در اتباع امیر کرده حتی بزرگانی
 که محققین و محققان از ساند و خود تحقیق نموده حکم نفع در جانب
 عام و متعارف و اقراران بیکدیگر و عدم اقراران باین در یافتند و در کتب
 مصنفه خود که نقل از نوشته شده اند و المومنین زیاده
 المومنین شیخ محمد علی المری و صاحب قوت و نام محمد الخراسانی
 و امام محمد غزالی و شایخ البرزوی و شایخ الکافی و صاحب البدیع و مصنفه
 و مصنف المجد و شارح الکبیر و صاحب نفع القدر و شارح المختار
 و مصنف الرملی و الوسیط و الوضیع و المکرر و مصنف النوار
 صاحب الذکر و المحدث و صاحب القواعد و صاحب السان
 و کما اینکه در فیه بنویسند و در کتب مصنفه خود که نقل از نوشته شده

کردن فذل مقتدی مانا که نفعند و مکلفند که نذر با حرام است
 مکرر فذل فذل مقام مثل صاحب العبادیه و شایع الرقا به مصنف
 الکفر قاضی خان و صاحب الذخیره و غیرهم طالبند که بعد از مرگ
 و میر سوگواری کنند اعراسی بسیار مختلف بود بعضی آن بود
 که زیاده و تقوی بر اینها غالب بود و در حفظ سان قصوری را به نیت
 و برکت حدیث و اصول عند النصف رجوع میکنند حرمت الهی
 سو که در زمین رسوخ و شد حرمت مطلقه نوشتند و بعضی آن بود
 که ابتدا غلط که در آخر عمر خود که منته و اکامه شد مکرر نوشتند
 که غلطی بکنند غرض شوی با نحو اعتراف بان نمایند و بعضی می نویسند
 ندیب بنابر نفیرت خود در کتب جنفی و شافعی بعضی سایرین
 خدای ندیب است داخل که اند و نسخ محرفات و شهرت
 چنانچه تفصیل این تفصیلات در تحفه اثنا عشریه در کدستی دوم
 است

است و بعضی بقصد تقریب طین تفصیلا گفته اند در آن حساب است
 سلطان وقت افراط و تفریط با محمد سرای اینجی نموده که کدام
 ناموافق اصول و کلیات در پیشه با بنایند این بود شایع
 در کتب فقها اکنون بسبیل مرفع اختلاف و قطع منافعی باید سه
 چندی علمی متاخر میرزا اکثر صاحب ربح و تقوی بود و شریک
 اینها علام الفول است اندا حکیم ظنون المومنین خبر الحکیم
 حتی الامکان بر محل شک حل باید نمود و باید گفت که اینک تفصیل
 حکم حرمت نوشته اند مراد اینها از غنا غنی خاص است که مقربان
 بملایمی و معارف پیش از محرمه باشد و اصل مطلب مراد اینها
 همان است که از روی حدیث صحیح است و مجتهدین میرزا
 آن گفته اند که اینک تفصیل باحت در موضع محصره نوشته اند
 و در مواردی آن نمی نمودند نظر اینها بر جمیع است که مردم آخر الزمان
 بسبب سستی و میر و ضعف ایمان از مباحات تشبهات و از

و از شبهات بحریات قدم می نهند بعد از برآوردن توپنجای موانع
 مسلمات حکم عدم جواز نوشته اند چنانچه اینمخ از نظر اهل قبول
 اینها صاف مستند میگردد و محجوب بلبرها حاصل و غیر حرام مثل ذلک
 آید بر کلام کسانی که در جانب تخلف از اهل جمع مثل الوجوه حرام
 گفته چندی برای ایاحت باقی نمانده اند و سامع متعل انرا
 کافران مقبول التور و مرتد بامر اورد نوشته اند مثل صاحب
 و تارخانه و غیرهم من المفسرین که اصل مستند مدعی سابق
 اند که مستند پس در کلام چنین بزرگان غور باید کرد اگر موافق
 اصول و کلیات دین تاویل پذیرند البته بعد تاویل مقبول باید
 ساخت و اگر مخالف قوانین اصول و فروع باشد مطرود و مردود
 باید داشت هرگاه سبیل رفع اختلاف و قطع نزاع قرار داشت
 در بنظرات نقل همه روایات حرمت احتیاج نماند صرف همان
 دو روایت روایت شد و غلطی که نزد مدعی حلولی بود و دو

خرانی

خرانی از دست مشتقی نمونه خرداری نقل میگردد و در توفیق و توفیق آن
 با کلمات دینار علی و عقلا و اسلم محاکمه منجرا هم و ما توفیق الله
 و لا حول و لا قوة الا بالله **محاکمه** فی الفتاوی الحادیه سیرت اهل سنت
 و اکر اینهمه سمع الفتاوی المتنی و غیره فیمکن ذلک با اعتقاد او غیر
 اعتقاد بصیر مرتد افی هر حال و علی انه ابطال حکم الشریعه قد بکون
 مومنا عند کلمه محقق و لا یقبل الله طاعة و احبط الله کلماته و
 بابت منه امرانه فان لا یقبل و بالله التوفیق کلام نه این کلام
 نه اندر او که الی اخره مخالف کتاب است بدخلف با علیه السلام است
 زیرا که سماع غنا و میگوید ام از عکای موافق و مخالف شرک گفته
 است و نه در اقسام کفر شمرده غایت الامر بجهت ایهای حکم نوشته اند
 انه معصیه اکبره پس معنی لغت قرآن لقوله کما اذا جاءک الذین
 یؤمنون باياتنا فقل لهم علیکم کتبکم علی انفسهم انهم
 مدعیان حکم سوره البقره که شتاب بر سریده و اصلح فانه

غفور الرحیم و قوله لا تقصروا صدقة الله ان الله يغفر الذنوب
 جميعا انه هو الغفور الرحيم و قوله لا تقصروا ان الله لا يغفر ان يشرك به
 و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء و قوله لا تقصروا من حق الله و من حقكم
 ليس بمرتبة مجمع و كنه كبره و صغیره ثبت که توبه بران
 مقبول نباشد در مرتبه ان فی هم که فرمودند که محبوس و محنت
 بل توبه از کفر و شرک هم قبل از موت بالا اتفاق مقبول است
 و سبع جاد در قرآن مجید نیاید که غنا یا فدان کنایه نبوت از وجه
 میگرداند اما نمی گفت پس از میراث است که در حدیث صحیح
 مسند فی الله الا الله و حق است و ان زنی و ان سرق ثلثا
 و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث منهن اصل الايمان الكفر
 عن قاتل الله الا الله لا يغفره من ذنوب لا يخرج منه الا سدا لمجاورين
 النبي صلى الله عليه وسلم الذنوب كمن ذنوب از روی اصول مذکور و
 بنظر کلامی نیست رجه بندها را رجه کتاب سنت کذب کلام مذکور است
 اما می گفت

اما می گفت جمیع علی امت پس بر حسب آنکه مقدمه الحقیقین
 شیخ عبدالحق و دیگری در ترجمه حدیث ثانی مذکور در شرح مشکوٰۃ
 سه خصلت از جمله اصول ایمان و قواعد آن که اگر نباشد
 بنای ایمان از باد افتد و از پنج برگ کهنه شمعوی از آن سه خصلت
 باز استادن از کسی که گفت لا اله الا الله لا مغفوره بنیال گفت
 است یعنی کافر و ان و کفر انرا که ایدر حکم که باید که بکتاب بیکه صادر
 کرد از روی اگر چه کبریه باشد و میرسد دست مرقول خواص را که
 گویند دعوت بار تقاضا محبت اگر چه صغیره بود کافر و دو تا خیره
 مسلم و مسلم و غیران بیاد و در حکم مکمل بر آمدن او از مسلم
 بهر عملی بد که بکند و در سیر دست مرقول مغفوره گویند بنده
 بار تقاضا کبریه بیرون بیاید از مسلم اگر چه در بنیاد در کفر و
 ایشان را واسطه اثبات کنند در همان و کفر و گویند که مرتکب
 کبریه نه مرتکب است و نه کافر و خاص در اقسام ثالث دارند

غیر و سر و کلاه و زین و شمشیر و در هر چه بدست صفای
 لبش و اسلام لب و مرجه و اندر پیوسته اند که انجمن و شال
 ان صریح و کفر و فتنه و در حین یکصد و شصت که ماریه
 باید که در کفر امانت که بر او نام و در حق زبر که ایشان کفر
 میکنند و در حق مسلم که با و است که نبرد از کفر و مسلم
 میکنند بکتاب و سنت و بدل مجهود نمایند در احسان حق و بسکن
 خطا که دنیا فتنه اند و فرقی است میان لزوم کفر و الزام آن و قول
 محتاج از عکس امت همین است و احاطه بر هر چه است و باقی گفته
 ایم در کفر امانت قبله و هر چه در شان ایشان و امانت است از آنچه
 دلالت دارد بر کفر از باب جرئت و مبالغه در تفکیک است
 و در صحت این حدیث نیز نزد بعضی از علمای محدثین سخت است و الله
 اعلم انتهى و صاحب المختار در شرح تنویر الالباب میگوید و الکفر لیه
 السند و شرعاً کذب صلا الله علیه و سلم فی شئی مما جاء به من الدین

ضرورت و الفاظ معروف فی القادی بل افردت با قیافه مع
 انه لا یصل بالکفر بلش منها انی و کجا دیگر است در در المختار الکفا
 اضاف و حرمین بکذا الصانع کالهیره و من یکر الواحد به کالسونه و من
 بقوله و یکسر لونه ارسل کالفلسه و من یکر الکل کالو شنه و من
 بقوله الکل لکسر یکر عموم سیاله المصطفی علیه السلام کالغیوه تکلفی فی
 الاولین بقول لا اله الا الله و فی الثالث بقول محمد رسول الله و فی
 الرابع با حدیثی و فی الخامس مع انبری عسر کل دین یحی
 و الله اسلام به اربع و افر کراعه الدرر و حیدر فیه من اصل
 حادیه عم فی الدرر شتر الا انبری فی کل یهودی و نصرانی و
 شله و فتادی المصطفی و ابن حکیم و غیره و فی رسن العاری
 الهدیه کذا افنی علماء و ما و الذی افنی له صحنه با شهادتین
 بلا خبری بان التلخیص به صاع علامته اسلام فبقول ان رجوع
 مالم یجد داعمه انه لا یفسد بکفر مسلم انکن حاکم کلامه علی محسن

او كان في كفره خلاف ^{٢٢٩} فان ذلك رواه ضعيف كما مر في
 البحر وعراه في الاشباه الى الصغرى وفي الدرر وغيره اذا كان محسب
 وجوه توجب الكفر وواحد بمنه فعلى المصنف المثل لما يجنب ثم لو شك
 في عدم العلم بمقتضى الحمل المقتضى خلافه وبنفي السوء بهذا الدعاء
 صباحا ومساء فانه سبب العقوبة الكفر بوعده الصادق الامين
 صلعم اللهم اني اعوذ بك من ان اشرك بك شيئا وانا اعلم بتعظيمك
 لما لا اعلم انك انت عليم الغيوب وتوب اليك من قبله وول ان كان
 الباس انتهى فسر يا الله تعالى ووجه الباطني باب ما به مكاشف
 كان من صيغ قبيحة لا تكفر بها حتى يخرج الدير يستخرج دائما
 واموالنا وارضيت بسول ويكفرون صفاء نكا وجوارر وبنه يكونه
 عن غايه وبات شبهة انتهي ودر فتاوى سراجيه نوشته است قال
 حاتم الدين محمد بن محمد بن جعفر العمادى رحمه الله تعالى لا يخرج
 الرجل من الايمان الا حجبوا الما او خلد في مكان السيد الامام الاجل الامير

ناصر الدين

ناصر الدين محمد بن يعقوب بن يوسف بن روضة حكيم ومارك بن روضة
 لا يثبت بها لعل انما ثبت لا يثبت مارك مع ان الاسلام
 بعباده ولا يبيع فبغى للعالم اذا رفع اليه ان لا يبيع ويكفر
 اي الاسلام حكيم مع انه يقف على الاسلام بك ليدل البيرف
 استمع من باب الكفر ^{٢٣٠} وبنه انما انما كبر مقتضى عناء وبنه
 وانرا اكثر فقها ودر فتاوى خود لى آية امنت ودر فتاوى ناخانيه
 وانفذه اجتماع صوت الملايحه كالقرب بالقبض ذلك حرام لانه
 من صلبى وقد فارقت عنده الدم شجاع الملهى معصية الجحوس
 عليها منق و التقد و بها من الكفر و بنه لال اسكه غنا و اضل على
 ست بزار ميرشد با بزار مير و بنه ان ان قلند و بنه
 يقول سفيرند و بنه كفت از مير سبب مستمع غنا كا و بنه
 قطع نظر از صف و بنه حديث نه كرايم كج نهان منى قول
 منقوله خود منى نهمنه و بنه حكيم فقها محققين نظر كنند كه آنها از

نه کوبن احدی تصریح کند که مراد از ملاهی در بحث غناست پس
بدون تحقق حقیقت و محال و مواردی نظیر الفاظ طایر از
ملاهی محرر غنا مراد از متن و مستمع غنا را علی الاطلاق کافر کفین غیر از
کجای و نه قیاسی چه بخوانند شدت بود و فطره و یا نیکو کرده بود
گوید که از داد و کفر مستمع غنا چه که مطلق است معذوره بود بطور
خارج و معتزلی به ثبوت مهر سده بطور امانت و جماعت حکما
نحقی علی المناهی آدم بر اینکه از روی همین کلیات اصول و فروع که در
رود و اینست که در تفریق یافته کفر شیعیه که جسک و است مردوده
نکرده بر کفر مستمع غنا موافق مضمون روایت مرفوعه مصر باشد
ثابت حکم و بانه قیاس بخوابد که ثابت کرد و نیز که سماع غنا مطلق
بمجموع اینکه از منبع باشد یا غیر یعنی از حضرت صلعم بالا جماع ثابت است
که هیچ فرد از اهل اسلام نمی باشد یا شیعیه خارجی باشد یا معتزلی سکران
نیت پس در عموم حکم روایت مذکور از حضرت صلعم قطعا و افضلا

میروند و نسبت دارند و کفر بجناب سبب سلامت صلعم با اتفاق
موجب کفر است پس یعنی مدعی صادق آمد حضرت سرالاحیه
و قع فیہ **در استیم** که به تقلید آن عمل استادی با ذمه تحریم غنا می باشد
و بسبب عدم فوت اجتناب و صراحت مستقیم تحقیق کم کرده براده خطا
می بودند آنست که در باب انکه گفته است که با این واقع شده فاسد است
و می آید و بینه او طعام فوجیده تعبیر غنا و غنا با این بقصد و اکل
و قمار و خفیه و عسلست بنده مره نصیر و نه الا ان اجانبه الدعوة
سعه و علیک السلام صریح بحکم الدعوة فقه عینی القاسم فلا یسرکها
کما افترت به الی بدعته و غیره کقولہ بجمازه واجبه ان قامه و ان
حضرتان با حجتی فان قدر علی المنع متعین و ان لم یقدر یصبر و ان اذالم
مکرم مقتدی فان کان مقتدی و لم یقدر علی منعهم تخرج و لا یقعد
لان فی ذلک شین الی بدعته و فتح باب المعصیه علی مسموم و المحکم علی
الی خفیه و فی الکتاب ان قبل ان یصبر مقتدی و لو کان ذلک

علی المایه لا یبغی ان یقوله ان لم یکن مقتدی بقوله کما قد لفت الیه
 مع القوم انما یلین بذکره بعد حضور ان علم قبل حضور لا یخبره لانه لم
 یلزمه حتی الدعوه بخلاف ما اذا یجزم علیه لانه قد ازید وکسب
 علی ان الملهی کلها حرام حتی التفتی لفرق الفصیح قول الی خفی
 انکسبت الان بالحد بالمعوم کون انتی از سر وایت بی غبی وری
 بخواند فیه که مذکور است بدایه حرمت غنائی مطلق است با جوس
 در مجلس غنائی و دی رخصه الدعوه کفر و موسیقی زیرا که امر فیه
 خلاف عبارت النکاح است چه ترجمه عبارت من یمن
 است هر که خواند و نحو بسوی کما بسوی طعام پس شاید در آن مجلس
 چیزی است یا سر و پس بی مضائق نیست که اینجا بسند و بخورد
 و اتفاق جمیع فقهاء و اصولیین لا یجوز استعمال منکوحه کما صریح
 فی الامتاع و انظار و بنصرت اصل مسئله من یمن قدر است هر که
 در مجلس دعوت باشد و در آنجا غنائی یا استنشاق و طعام خوردن
 اینجا

۲۵۶
 اینجا جابریست نزد امام رخصه الدعوه و عبارت مایه کما قد لفت
 شاید اصل مسئله است زیرا که قول و قاری ضمیمه به انکسبت
 نصیرت تا قوله فله یکره ان یقربت به امر الدعوه و غیره دفع
 دخل مقدم است تقریر کمال مقدار اینکه مانع بجواز جوس و مجلس
 غنا حکم که در امام منقول است انکسبت است بدایه امره نصیرت و لفظ
 صبرت بر عدم جواز دلالت میکند زیرا که صبر بر صبرت منکوحه و در
 ساج شرعی مصیبت نیست مطلب است از جواب اول نه که این
 که لفظ صبرت دلیل عدم جواز نیست بلکه دلیل ترک اولی است
 چنانچه در ترک اولی بیان که بقوله لان اجابت الدعوه سنده
 الی اخره و قوله کسلوه بخانه و اجبه الاقامه و ان حضرت تاناحه
 تمسک مسئله است معنی بیان میکند که در صورت پیش آمدن
 سکر در حق مقتدی چه جایزه تا قوله فان قدر علی اللغو منکوحه و اگر
 بعد از آن حکم عامی ممنوعه میکند بقوله و انکسبت علی ان الملهی

کلیه حرام منی التقی لغيره نصیب یعنی هرگاه بعد علم او چه در وقت
که از وقت است حضرت محلیس جان بر نشاید پسندد و دلالت
علاهی مکرر معبر که کلیه حرام باشد و همچنین قول امام که نصیب
بند از نصیب است بر تخریم ملاهی مکرر و دلالت میکند و فرینه برداشت
اینست که ابتدا بنویسد مکرر در حرام نصیب مطلب کلام صاحب بدیه پس
کجاست اینکلام را دلالت بر حرمت غنای مطلق غنای فی الباب
اینکه نصیب نزدی حرام باشد چنانکه بطرف حرمت کی اکثر علما
رفته اند **و** اگر کسی گوید که توجیه است شرح و من موافق مطلب
خو تر جری ساختن و الای را می صاحب بدیه موافق نزدیم صاف
صریح در حرمت مطلق غنای است و لهذا شارح غنای شامل ملاهی
گوانیده لغوی نموده ان الملاهی کلیه حرام **و** و اینهم مدعی بر
حق است چرا که خود صاحب بدیه در باب الغصب نیز این را طبع
الغراه والوف الذی مباح ضربیه النورس بغض بالانفاق و غیره
بنی

پس در عین غنا نزدی بطریق اولی مباح شد و هرگاه در یک مقام هم
مباح شد بحرمت مطلق نمیتوان گفت اگر مطلب بدیه موافق غلط
فهی مدعی گفته شود بران ابرو بجنبه و جوه بنویسد اول اینکه اگر تعب
و غنای مطلق نزدی رضی الله عنه داخل ملاهی محرمه بخوبی
لا باس بان بقدر یا کل مکلفی و استدلال کنی با اینکه صاحب
سنت است که شته نخواهد شد لبیب اقتران یعنی زیرا که بر
قول مدعی مفسر غنای و تعدد بدان کفر است و در کتاب
هم معصیت که موجب کفر باشد برای اقامت نزدیم یکس جان
نیت استدلال مذکور جاری بنویسد مکرر در بحث مکرر سه دو گفته
لفظ فان لم یقدر علی المنع لغيره دلالت میکند که لغت غنای مذکور
نزد شارح حرام نیست و الا صبر بر حرام برای صورت اگرچه منفی
ندارد و امام رحمه الله علیه مجبور و مکرر بنویسد که بعد از آن صاحب
سیدم اینکه شارح در اصل مسد اگر قسم حرام مراد کفری برای حکم

عدم جواز حضور مجلس بیان مفیدی و غیر مفیدی فرق کرده چون
 فرق بیان که معلوم شد که مراد ترک است که از مفیدی ترک
 اولی بخوف و از غیر مفیدی بخوف و یا بخوف و لوکان و کانت المابده
 لا ینفعی الا بعد و ان لم یکبر مفیدی بران دلالت میکند زیرا که
 لفظ لا ینفعی در ترک است و مستعمل بخوف و در حرام چهارم اینکه قوله
 و اولی المستند علی ان صلاهی مکملها حرام اگر مراد از صلاهی مطلق بود
 لعب که در حمل حرام بران صحیح نیست زیرا که در قانون و در سبب
 اقسام ملائک ثلاثی صلاهی بدلیل شرعی ثابت گفته شد پس
 حکم کلی حرمت وقتی درست شود که مراد از کل صلاهی جمیع
 افراد مکتوب گرفته شود بخم اینکه ابتدا در مجرم خصوصیت نیست ابتدا
 بقول حلال و حرام هر دو مفید و غیر مفید امام ابوحنیفه مع لفظ ابتدا
 در صراح مستعمل گفته میفرماید بطلین بقبول الفضا و ضرب السوط
 فاخرت الضرب الفضا و فی است که قبول فضا از حیثان شرعی
 فخر است

نمونه است و مراد ان در کلام الله صلی الله علیه و آله و سلم است در اینجا
 مراد از نیست چنانچه و از ابتدا ابراهیم علیه السلام تا همین که بگوید
 ان الله یبلیکم بآلحکم شکرکم اگر کلام حسب به بر حرمت مطلق
 محمول باشد و از قول امام نیز اینست مراد بکبرند در قول و فعل محتمل ناقص
 امام میاید زیرا که در باب ثانی از روی کتب معتبره ثابت گفته شده
 که امام مع بنفوس خود سماع غنا و کلام است پس ضرورتی که
 قول امام مطابق فعل وی باشد و هر جا که قول مخالف فعل وارد شده
 شده تا و بطلان است چنانچه شیخ عبدالحق رحمه الله علیه در رد المحتار
 باینست تصریح فرمود که اگر در باب اثبات از مریضه و بواسطه معلوم
 که مصلحت برای آنچه مدعی فحشه و فاضل بصیرت و حق بجانب
 است که اول توضیح آن گفته شد و میر نقد بر محمل صحیح قول امام رحمه
 علیه حیثان میزنند که امام بنظر او لو بیت در آخر ترک سماع
 گفته شد و بجهت القاب و محمول و حق و دیگران بر نفس خودش

حرام کوفته شده بود ابر غریبیت به عونی بالغری سماع سید
 صابر گوید و از اخیال حکایت اینست امره فحیرت بر ابر غریب
 سیم قباحتی لازم نماید و توفیق میان قول و فعل محمد بود حسن
 میگرد از اینجا که از نهضت سببی الذکر مشاوری خدای سبیل قطع
 نزاع مشهوره معلوم گوید و حاصل شد لای اهل تحريم از محاکمه برت
 روایت مذکوره بوضع بوسه در مغفرت ان الله سبحانه
 ابر سالی به بصیرتی جدا خواهد گشت و مغفله اهل تحريم افکار
 و بر دلیل عشا و نقلی هر حرمتی غنا در پیش خواهد آمد
 مطالعت ان از مکتوبات اصول هر فرد خواهد نمود و بر صورت
 احتیاج نقلی دیگر روایت حرمت نموده و یکدیگر بنابر فرید احتیاج
 تکمیل باب بیوم با ضلالت چند ضرورت **انما** اگر کسی گوید که
 قطع نظر از اقوال فقها در روی محاکمه رد و قطع ان که در کتب
 بعضی صوفیه و علم و فضل انها مسلم الثبوت و متفق علیه فریقین است

حرمت

حرمت مطلق غنا و از امیر ثابت میگوید از آنجمله قول حضرت محبوب
 فوت محمد بن شیخ عبد القادر حله قدس سره است که در عینه الطالین در
 باب اهل کمال و شریعت و حاجت عبادت مقام مودت حرمان نقل گوید
 نه الا ذکر نماز امان خایه عسکر لیکه یاد کنم از قبول کمال دعوت
 و نیمه و غیره و فنی است که با طعام کمال از مافوق شرح فان حضرت
 پس اگر حاضر شود طعام مافوق خدا کمالین چنانچه در ماز و المار و العود
 بر لب دای و الشرف و در لشانه و الراب نام ساز است المعانی
 و مجلس ای ابر سر و الطاهر طهر و المجلد الذي يليته
 ساریکه میارند با و ترکان لا مجلس سنا گشتند در جهان جمیع
 ذلک محرم زیرا که همه آنها حرام است و اما الدف فی جرم استعماله في الطعام
 و هر چه که دایره است پس و است لکابر بودن آن در کفاح و سماع
 القول بالحق و الرقص مکره و شنیدن نفس کجاست بازی
 رقص کمال مکره است که بعضی المفسرین چنانچه تعبیر کرده اند

فوله خرد و جانت که خدا را که عزت و جاه و مال و سر و دست و پایی
 بجز این و بعضی مردمانند که میگویند که من بپوشیده و رانده است گفت
 ان بعضی مقصود از ان غنا و الثروة من بپوشیده و سر و دست و پایی
 و جانی و بعضی الا حاد و بپوشیده و سر و دست و پایی و
 اند است و بعضی حدیثها از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایما که گفت بپوشیده
 الغنا بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 که بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 الله علیه و سلم بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 شد ایاد است سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 یکدم خبر است بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 و ان است از سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 و الخیل الى الثروة و الخرافات بپوشیده و سر و دست و پایی
 المله

الله بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 و خردشای و الخرافات بپوشیده و سر و دست و پایی
 بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 تر است بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 و بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 عوشت بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 تصریح بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 بالانفاق حرام است و در کلام الله و احادیث بپوشیده و سر و دست و پایی
 هر جا که مذمت حرمت غنا و ثروت آمده است در اینجا حرمت است
 بقید مشروط و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی
 ترقیم یافته مطلق محرم بپوشیده و سر و دست و پایی
 بپوشیده و سر و دست و پایی و بپوشیده و سر و دست و پایی

موضع خاص است چنانکه عبارت می رخص الله عنه میفرماید فان حضرت را
 الی قوله واد شغال بذكر الله تعالى الطيب سمع وادلت وادبر انکه
 غنا و مزامیر با حضرت است که عبارت از کتب و کتب و سمع که در کتاب
 از باب الهی است حرام است و همان سمع باعث نورش طبع و بر
 انکه نفس که در دو خواست بسوی زبان و بهود کیهان نفس و بقید
 حرم بقید شریعت که در حدیث است بر آنکه اگر سمع غنا
 و مزامیر از کلمات مذکور خالی باشد حرام و مکروه نیست و قطع نظر
 از سابق و سابق عبارت و فراموشی کلام که مذکور شد دلیل قانع
 بر اینست که مراد حضرت رخص الله عنه از حرمت مذکور حرمت سمع
 و فراموشی معنیه که در حدیث است که حضرت مجتبی علیه السلام
 و علیه السلام در آخر عین کتاب علیه السلام بن فصل طریقی در
 ادا سمع صوفیه که نوشته اند هر چند نقل آن در خانه منظر بود
 لکن رخص الله عنه و اثبات الحق و البقیع همین جا مقرر است
 نقل

نقل که عابد میگوید رخص الله عنه **فصل** فی ادا سمع و سماع
 ادبهای در این در شنیدن سر و صدای و کلمات و سماع
 و استقبل با با اختیار فاذا التقى السماع فمن حق المستمع ان یقعد
 بشرط الا ان یرکب العربیة یقعد یقفه قلبه طریقی العقلیه
 و السیاق فاذا فرغ سمعی بری القاری القرآن کانه مستطیع
 قبل الحق عز و جل فی بر و علیه صیرت لغات الغیب مما تجوب
 ترغیب و ترهیب و انشا و غنا با و زیاده فی قیام لعباده عز و جل
 فعند ذلك ما در الی ما بر علیه و قایل الا شاره الله بالحد از جمله
 اینست که رنج بر در سمع و پس از او با اختیار خود پس اگر
 موجود شود سمع پس از او از شوند است اینکه بنشیند بشرط ادب
 با و کنده بر در کار خود و بدل مشغول شوند و بنشیند
 از روزه و غفلت و فراموشی پس و فیکه بگوید گوش او را خبری
 به انداخته و قرآن و چنانکه نقل میکند از جانب حق تعالی

در آنچه دارد میخواند و از آنجا که غیب است از آنچه موجب برزخ
کوشیدن و نرسیدن دانست و غایت از یادنی و پادشاهی جبار
حقا سوسویش و آن سماع حسنه کند بسوی جبرئیل و دارد میخواند
مقابله کند اشاره بسوی آن دارد و کجای در آن اودان
کان السماع بحسب تعصیر لسان القاری لسانه و صا کانه بخاطره
بالبقره القاری فعل یا یجعله محکم فیه ذلک بحسب کون
موافق العبودیه و ادب الشریعه فی محله لا یكون فی الطریقه وافی
علم الحقیقه شیخ مخالف ادب الشریعه و اگر باشد سماع بایر حشمت
که کرد در زبان خواننده در زبان حق و گشت شنونده چنانست که
خطا میکند و در حق کجاست که بخواند و بکند آنچه خاص است از آنچه
میاید دل او در سماع بخشی که شد موافق حق بنده و ادب است
در محمل کلام گفته نیست و راه طریقت که عبارت از سکوت و علم
حقیقت که عبارت از محققیت حقیقی مخالف ادب شریعت

اذا کان

۲۶۵
اذا کان فی القوم شیخ حاضر فی السماع فالواجب الفقر لکون
و مراعات السماع حال در و عید و غایب بقدر الغلبه بسیم الیه حرکت
فاذا سکنت الغلبه فالاولی له سکون و مراعات السماع و فقیه باشد
در قوم بر حاضر وقت و سماع پس لازم است بر در پیش ارام باشد
محکم است او را و رعایت بر در گذشت و شد و امر غالب است از
عده جمیع دین شده است با و جستن پس فیکه ارام گیرد و عید
پس بهتر او را ارام و رعایت است و لا یغنی الفقیران بقاضی
اتقوا و القوال ان شئد لالقران الهی هو ادنی باندی
خیر عنی الایات بالقران علی ما هو عاده بسی زبانا فلو صدقوا
فی تعهدیم و بخودیم و نصرفیم کما انزل عوانی فلو هم و جواریم غیر
سماع تا الله عز و جل اذ یقول کلام محبوبهم و صفیه زنده کرده و
ذکر الاولیا و الاولین و الاخرین و الحاضریین و العابرین و المحب
المحبوب و المربوب و المراد و غیاب المحبین محبت و لایم و غیر

اذا کان

۲۹۹
 فلک و باره در پیش من ایستاده که طلب کند خواننده که بهیچ کس نیست
 که بکشد بسخن تنگ بجهت آیات و بحوال بجهت قرآن و جاذبه عادت
 این نامه است پس اگر صادق می گوید در خواست خود و بخیر و
 خود از عدلی در تصرف خود بر آینه نمی خیزد در نهایی خویش و اعفای
 خویش و از شریف کند خدا شکر از جهت آنکه او کلام محبوب است
 و صفت است و در وقت ذکر آن محبت که او را به پنداران
 و بسوی آن که شوقان و از بندگان و محبت خود خوانده و پیوسته
 شده و سزایش دعوی کند که آن محبوب است و غیبت آن
 فلک اختل صدقتم و قصد هم و طهرت دعوی مرغی نیست و در هم و
 قیالیم مع الهم و العادت مرغی عزیزه باطنه و صدق الهم
 الموفقه و الکاشفه و العلوم العربیه الاطلاح علی الاسرار و القرب
 الی الرسول الی المحبوب السماع الحقیقی و هو محبت و الکلام الذی
 هو من الله عز وجل مع العلم به و هو اصل و المخلصه من الالباب و الالباب

والاعیان

۳۰۰
 و الاعیان و خلقت بر اطمینان کلام و وقفوا مع القول و البیان
 و الاشارة الی السیر الطبیع و مع ما یرتدق بالباطن بالقلب و مع
 پس بر کلام که خلقت بر سر وقت راسته و قصد نشان و بدایت دعوی
 بی کوه و دروغ ایشان و اینکه چون ایشان با هم در پیش و
 عادت لغیر طبعیت است و در وقت معرفت و کشف حقایق و در هم
 غریبه و مطلع شدن بر راز و سزای حق و الهم و رسیدن محبوب
 سماع حقیقی آن حدیث و کلام است که طریقه عادت حقیقت است
 باک آنکه عالم انداد و خلق انداد و انداد الی عارف و خالی است
 و در نهایی ایشان از آن خبر نبرد و سزای که با کوبیده و نهاده و کوبی
 بر اینکیزه طبعی است و در خویش سزای نش عاقلان طبعی است
 رانه عاشقان و دلا و در روح و فنی و فقر الذی بر فقر حق و اصل
 و خلق بر فقر الفنی و فقر العزیز بر فقر الالباب و الاخره ان لا یفان
 الفاری و القوال با کلام و الاعاد و بل کل ذلک الی سبایان

نشاء و فقیهین نبوت عیسیٰ فی انتفاخی آید بجهنم ^{۲۷۱} انفعال با بیکبار از امان
 انفعیل المستمع صواء فادله فی انکاره دوازده مصلحت پس بیاید مردوش
 سه که او مردوش حق و مردوش خلق است مراد مردوش نونری و
 مردوش صورت است او فقیر است از دنیا و آخرت چه در دل او باشد
 هیچ که پس از اینها نیست بلکه طلب میکند خواننده و گوینده و بیکبار
 و باز که اندن آنچه بخواند بیکبار و ایضا بسوی ضعیف اگر خواهد
 بیکبار و کسی که بشود در آن مردوش در طلب الهام کند خدا را
 گوینده و بیکبار و فقیه بشود و دروش شنونده است و مراد او
 بیکبار دارد و مصلحت و لا یغنی للفقیران السمع لغیره و فاعل السماع
 و آن سالک الفقیر است و مساعده علی او گویند طلب عدم و ذلک ضعف
 فی حال دنیا به دروش از بیکباری جوید بغیر خود در حال
 سماع پس اگر خواهد دروش از دیاری به جرس پس بیاید
 و بدالبانرا و ایضا سنی است و مراد از امان سماع الفقیر است او سنا
 بیکبار

فدا بکربان بر ابراهیم و یحییٰ السلام و فیه و اگر بشنود دروش آتی
 باقی پس فراموش شود و راجع می و واجب است که مسمی دارند بیکبار
 او و فیت و در آن خولف فرودم فالاولی للمکرر احمه التسلیم و اگر
 می تلفت کند شد فراموش نماند و پس بهتر بر ابراهیم است
 رسانیده شده تسلیم است و اذاکم الک الفقیر است او بیت محبت
 علیه السلام و فیه و اگر جنبه دروش بر شنیدن آتی باقی
 پس واجب است بر او اینکه مسمی نشود او را و فیت او و آن وقع
 لعلی خیر علیه اشرف و مراد مسمی و لفظاً فالواجب علیهم السلام
 علیه و الحمل منه فان اقصی الوقت بنیه ضمیمه بالرفق او بالقلب
 لا باللبان و اینها بجنج الی قوه حاکم صواء بالین و علم و فیت
 و اطلع و ادوات کامله و محافظه شدید حمیده و اگر واقع شد
 حاضران به الهامی و دیده از آن دروش تفصیر با لفظ پس
 واجب است بر آن سنن برده و تحمل از و پس اگر لفظاً که وقت

اگر آمدن او پس با کمال نه آورد البت می باید بدل نه زبان و اچنانکه
 احتیاج می شود بسوی فوت حال مضای با طبع و علم باریک و افق
 بر راز دیگری و او را دست و کفایت سخت بگویند **اول** اگر
 کسی بود در صورتیکه نزد حضرت محمدرضا علیه السلام سماع جایز
 بود می بایست هر نفس نفس خوش می شنیدند و سماع حضرت در کتب
 منقول باشد حال آنکه نیست **دو** این دفعه امر اعتراض بچند وجه است
 اول آنکه ما گفته ایم که سماع غنا فرض دو اجابت ضروریاتین
 ناشنیدن آن بر کس ضرر ندارد بل در دیباچه در شده است
 که هر که موافق بزرگ تقوی باشد و غریب نماید که از حاجات شرعی
 نیز آنچه اختلافی است ترک کند عمل به تقوی علیه خدا کند و در چنین
 کس نیست که از سماع مزامیر مطلقا بر سر کند دوم آنکه چیزی که حدال و سماع
 است که اندر تمام عمر خود شوق بهی بنابر و نزد وی حرام نخواهد بود
 چاکه وی او را آن امور عبادات بیان کند یا سیرم بکنند از که ام

و این ثابت است که حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه بود حضرت
 سماع اندر شنیده سکوت مردم از زبان و این علم ثبوت می شود
 چهارم آنکه سماع وی رضی الله عنه در کتب نیز منقول است غایت
 البت آنکه بر او ضعیف باشد بلکه بود غرض از قول مجتهد بر
 غرض نقل مجتهد و ضعیف هم معتبر شد پس عرض منظر لب
 لا علی است چنانچه قبایل الاوار که از اجده مشایخ حبشه است
 در کتابت که بر سر بردارند ملاقات خواهر بزرگ و قصه خیال
 با حضرت غوث اعظم امیر کاشان و وفای از زبان بعضی ثقات چنان
 شنیده هر چه از امیر بزرگ و قصه خیال حضرت آورده حضرت غوث
 اعظم بر او و فرایان را طلبید و مجلس در او حضرت خواهر
 بزرگ بود و سماع در او حضرت غوث اعظم عبادت مبارک گفته
 است که بود در کتب چشم مبارک می بیند ناما بر عباد وی
 بجهت در آمد خادم گفت که چگونه شد که بر عباد شما بجهت حضرت

فرمودی چه عارف کما است سماع در نفس و از عرش تشریف
 همه شبای عالم عجایب می در دهن اندم که تمام سو بقوت و
 خویش کفایم دارم و لاله در بخت و قی روی داد است که که نین
 و زبر کرد و هم شب از عرش تشریف از مقام خویش انتقال کرد
 بر نفس در ایند و همراه اید عارف کما است و فتنه و غوغای
 عظیم در عالم واقع شود و سماع اخرا شد و افتاب
 عالمنا در یک برج حیره خاص حضرت عظم سه و در شش یکدیگر
 صبیح خاص و محرمانه دشنه و نیت است و شعی که ممتاز است و می
 اید نیت حاصل نیاید از سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بخواب
 بزرگ رسید و نقل سیر وجود و معرفت علم سه با جسته از خواب
 بزرگ با کفایت رضی الله عنه رسید و بقیه بگویند که تربیت خاص
 اسم اعظم که حضرت سید محمد الیوم محمد عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
 از رسول خدا شنیده و سیده بخواب بزرگ نفس فرمود و تربیت

محمّد

مقصود اسم اعظم که حضرت خواجہ بزرگ سواد از رسول خدا شنیده
 رسیده بخواب و می کفایت اعظم رضی الله عنه رسید و بقیه اید
 خواجہ شمس که معترف از کلام حضرت کعبه سید است و ما شنیده
 بعد **باب ثانی** منزله الاقدام دیگر بر کنیز صریح است سیر
 عوارف المعارف است که در آن حضرت شیخ شهاب الدین سید و
 قدسم و نیز قول فی السماع و او انکار از نشانه از نقل آن نبوت
 اهل کائنات است چایه جوابش همین قدر است که معترف و
 غفلت چشم بر روی عنوان بر باب و مطابقت نماید که وی
 و بیاید و انکار از سماع کنیز و غنای مذموم و نه منقذ و
 وجد و زو کذب میکند و اول از انکه با نیت و دم است نقل
 فی السماع مقبول و این را و در آن بعد نقل بایت و احادیث و اقوال
 صحابه و فقها که در باب حاجت سماع و غنا آمده است هر چه در
 حق مکر نوشته اند نقلش و بجا لازم افتاد و اما وجه منع انکار

^{٢٤٤}
 في السماع ومن ان المثل للسمع على الاطلاق مع غير تفصيل لا يجوز
 من جهة امور ثلاثة اما ما يثبت بالنسب والامارة او ما يثبت بما يسمع
 من جهة خبره او ما يثبت بالبيع لا فرق في التفصيل الا ان
 وكلوا من حيث هو لا والله في ما يثبت بالنسب او بما يسمع
 والامارة يعرف بها اسلفا من حيث عالته يرضى الله عنها
 والامارة والامارة الواردة في ذلك في حركات بعض المكيين
 يعرف رخصه من الله صلى الله عليه وسلم الجنة في الرخص
 عاينه اليهم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في مكة التي
 ذكرنا في قوله في ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلى الله
 انت مني وانا منك فكل من كان معك في حلقه
 محفل وفارس انت اخوانا واما ما يثبت في حلقه
 فانه حرة بل لا يخفى فيها على جعفر وزيد واما المثل المذكور
 بما يسمع من جهة خبره في ما يثبت بالنسب الى الله تعالى

بكر

^{٢٤٥}
 بكت لا يفعل جوارحها ولا لانه فلكما كان يعمل جوارحها
 فانها لا تعمل بانيات وكل امرؤ ما نوى وانيته في عمله
 او جوارحها مع الشريعة ياخذ من معنى تذكرا لآخره وانه
 او حقا او حقا او انما او انما او انما او انما او انما او انما
 ذلك ذكر الله ولو سمع صوت ظاهر طالع ذلك الصوت و
 يعرفه قدرة الله والنسبة حرة الظاهر وسخر خلقه وانشأ
 الصوت وما دونه الى السماع كان في جميع الفقر متبعا
 فاذا سمع صوت آدمي وحفر مثل ذلك الفاعل باطنه ذكر
 كيف يترك ذلك على بعض الصالحين كنت معك في جامع
 جده على البحر فريت يوما طائفة يقولون في جانب شيا فاكنت
 ذلك فقبلي وقلت في بيت من بيت الله يقولون الشوق لبيت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم في المنام تلك عليه وهو جالس تلك الجنة
 جنبه البكر واذا البكر رضى الله عنه يقول شيئا من القول النبوي

٢٤٤
عبد السلام بسمع الله ونفع به على صدره الكريم كانوا جديدا
فقلت في نفسي ما كان ينبغي لي ان اتركها او تتركها الرب يمتحن
ونذا رسول الله صلى الله عليه وسلم سمعوا وكبروا الى الجنة يقول فانفتحت الى
رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يقول يا اخي كفى يا اخي صريح قال
شجونا على اذا كان الصبر من امر مدحش بالنظر اليه الفقه او
مسلم ارادة غير محرم وان وجد الله الفار والافكار ما ذكرنا كرم
سماه خوف الفقه لا يجوز الصبر ولكن جعل سماع الفقه حرام
الفقه وكل حرام حريم سميت عليه حكم المنع لوجه المصلحة كالقبض
للساكنين حيث جعلت حريم احوال الوقاع وكما تخلوة
بالاجنة وغير ذلك فعندنا انه يقتض المصلحة المنع من سماع
اذا علم حال السامع وبالرواية سماعه اليه فيجعل المنع حرام محرم
كذا وقد سكر السماع حايده الطبع عدم الدوق فيقال له العن
لا يعلم لذة الوقاع والمكفوف ليس له بالجمال السماع الا
افهم

٢٤٥
وغير المصالح لا يتكلم بالاسترخاء فماذا من صريح لي باطنه بالسوق
والخبرة ويرى الحاصل من وجه الطهارة في مضيق النفس اماره بحر
لسم النفس والمان ويروج له طواع حنود الزقان وهو موجود في
دار العزة يخرج كاس التجران بان تحت اعباء المجاهدة وهو يروج
عنه بسوايح مشادة وكلمة قطع سائر النفس كخبرة الاحمال لا تقرب
مركبة الوصال ولا يكتف السيل المحال فيسند روح النفس الصلوة
ويترجح بالابحج يشده البراءة ويقول محالها للنفس وما كان
شعر ابا حنبل نعمان بالله حلياً لنسم الصبا يتخلص اليه نيمها فان
العبارح اذا ما غشمت على قلب مخزون تخلفت بهرهما اجمع
برودة او تنف من حرارة على كبد لم ين الا صبيها الا ان اوجا
نفس مضينة وافتل دار العاشقين قد مهاد وعل المتكر يقول
بل المحبة الامتثال الامرويات يعرف غيرته اذ لم تنك
لا الخوف من الله ثم وكبر المحبة التي لاه التي كجفن العاكرا السجين

والله ان المقربين لما تفرغ منهم القاصرون المحبة ليقض فلان واعيانا
 واسكالان بكر محبة القوم ولا يعلم ان القوم بلغوا في رتب اليان الى انهم
 من المحسنين و جاد و سر فرط الكشف والعبان بالارواح والنفوس است
 و ينزل شرح رضى الله عنه و بيان فوائده ان كان احصا ان كان
 كلام بطور المكنت لا جرم برانقدر الكفاية بعض فوائد بايت جهام
 و رضاعه ترفيع خوايد با الشار الله تعالى **استبانه** على نه القياس
 بعض مردم محبت ميکنند که از سلطان همناج مجبور است حضرت
 نظام الدين اوليا قدس سره فرمود در فوائد القوادح و حسنات
 مزامير منقول است جوابش اينکه در کتاب مذکور از حضرت سلطان مشايخ
 چند جا ذکر مسئله سماج و مثال شده است و ميراج جواب بمقتضای
 حاسن اين داو اد يعني هر که در حال تفصيل که جواب مفصل یافته و
 هر که بالا جهات سوال که در راه حضور و تعقيب جمود آن در باب
 و بر و مخبر صادق بنا بر اصاح قلند راييل شرابا خبر از نفوس
 اطلب الله

مرسيدنه بمقتضای حاسن راييل عمت و مزامير محرمة مانعت
 خود ظاهر است اند و چنانکه ذکر صرفيه کرام مشربا سماع بيان که اند
 مطابق انحضرت الشان تفرغ و فائده بلکه از کلام ان بکسان
 مزامير و غير مزامير بر اصاح ذوق و امارت و غيوت سماع و حسن
 در سجد و بعضی مشايخ عظام همچو حضرت شيخ فرید الدين عياض بنيا
 و عليه السلام نامت و متفني بودند در مقام کتابت که نقل کنه مبارکه
 عاقل و منصف غرر نموده خواهد در باره کلام مذکور جنبي خلاف
 تفصيل مقدم القديس مطابق نه غای است **در باب جمع اوراق**
دوم صغر ينزل شرحه بيايد و حکايت عتي تفرير که هم اکنون
 در زندان موضع از باران شما جماعتی که اند و مزامير در میان بود
 خواهد ذکر الله بالخير از بعض حکايت شده و فرموده منع کوم
 مزامير و محرمات بنا بر چه که مذکورند در بنا لسيا غلو معر توفيقی
 که گفت اگر انامي در نماز نشد و جماعتی در عقب او مقفدي در ان محبت

عجرات هم باشد پس اگر امام سیدها افتد از مردان چه افتد گفته باشند
 یک تسبیح عظم و مدح بگوید بجان الله و اگر کوبیدنی بران خطا واقف
 شود امام سیدها چگونه گفتند پس ای الله کوبید تا او از نشتر زده بشود
 زنده ولی گفتند ترش تر از آن بگویم چنانچه پیش از زنده انقضای امر است
 از عادی اثنای آن بر میزاید پس در سماع لطیفی اولی که زنی
 با نیت شد یعنی در سماع چندی بر اجساد است و در سماع زاری
 طریق اولی بعد از آن فرمود که اگر کار مقامی میفند باری در سماع افتد
 مبادا اگر در سماع برین افتد پیش چنانچه بعد از آن فرمود که سماع
 مشایخ گنجینه اند و اما آنکه ایام است اند و نیز آنکه حبس و ذوق
 است دور در وی است بیک بیت که اگر گویند نشنود و او آوای
 بعد اید اگر فرار در میان شده و با نیت اما آنکه از عالم ذوق خبر
 نه ارد اگر پیش از گویندگان نشنود و از جنس امر باشد چه سود دارد
 حبس از ایام در نیست پس معلوم شد که ایام خلقی بدر دوا

نه برای و غیر آن بعد از آن فرمود که هر کس هم روز حضور کجا هست
 اگر در روزی وقتی خوش می یافت و قات لغز آن روز زیاده
 آن وقت باشد و اگر در جمعی حبس و ذوق و صاحب نیست
 جمله شیخان در بیان آن شخص بعد از آن فرمود که در ایام باغی فاضی
 بعد در احدی من دایم باغیت شیخ الاسلام فریدالدین عریض الله
 سر العزیز مبارک بخوبی تا وقتی از غایت حبس است در مدان رفت
 با صد و دویست کیلومتر که در کباب یک در مسجد نشنود و بی سماع فریاد
 و کجا که نفس هم با ایشان گفته ای که تو میگوئی بگو که در آن کجاست
 و ای سر که میگفت گفت شیخ فریدالدین عریض الله سر و انزبان
 گفته تا با او هیچ نگویم گفت بعد از آن خواجده ذکر الله باخبر فرمود
 که سر بر بار که سماع و در صفت از گویندگان در سماع شنیده ام الی ایما
 یعنی خرقه شیخ که انهم بر او خاص حکمی ام تا وقتی در حالت
 حیات شیخ قدس سره انزیر در جمعی بودیم گویند که ای شیخ

شر محرام بر صفت مباد که از چشم بد رسد کنند فی مراح
 پسندید و او صاحب و حکام بزرگ و غایت نفیست و اینان
 یاد آمد جان وقت در گرفت در صفت نیاید قوال است
 تا انبیا و دیگر گوید پس همین گویندم خواهد ذکره الله بالبحرین
 بر بخوف سید در کرب و فرمود که بعد از آن بسی بر باد
 این در حلیت مودود بود از آن در تحویل و ناله بخت حکایت
 فرموده فردا قیامت که فرمان در رسد که تو در دنیا شنیده
 گویند به ام فرمان رسد هر پستی را می شنیدی آنرا بر او صاف
 ما هر یک که گویند سی فرمان رسد از آن او صاحب است بر قدیم
 چگونه رسد با گوید خداوند از غایت محبت میگفتم فرمان رسد
 چه از محبت میگفتم فرمان رسد چه از محبت میگوی بر تو رحمت
 گویم انتی بمقام دیگر میزاید **لحقی** سختی در سماع افتادگی اند
 حاضران گفت که دیگر در وقت حکم شده است که خدمت مخدوم

سو هر وقت که با سماع بشنود و در اصل است خواهد ذکره الله بالبحرین
 که چیزی که حرام است حکم که حلال نشود و چیزی که حلال است حکم که
 حرام نشود آید هم در مسئله مختلف مثلا همین حکم سماع امام شافعی
 رحمه الله علیه سماع را بجامع مبداء بود و فیه جانه برخلاف علماء
 ماکنون در میان اختلاف بر سر حکم حکم کند همان باشد یکی از طرفین
 گفت که بعد بر روزی بجمع از در ایشان سنانند و از جمعی
 چنانکه در باب فرامیر بود و قصصها گفته خواهد ذکره الله بالبحرین
 که بگویند اند و آنچه با مشروح است ناپسندید است بعد از آن یکی
 گفت که بعد از آن طایفه از متقدم بیرون آمدند با ایشان گفتند که
 شما چه گوید در انجمن فرامیر بود سماع چگونه شنیدند در قصص
 اینان جواب دادند که ما چنان مستغرق سماع بودیم که ندانستیم
 در اینجا فرامیر است باز خواهد ذکره الله بالبحرین حدیثی سخن شنید
 فرمود که امیر جواب هم چیزی نیست آن سخن در جمله معصیتها ماند

نیت در پنهان بند عرض داشت که ^{۲۸۴}حساب مرصع در دینش نظمی
ست و بر هر مرصع عرض افتاد **ه** گفته که نیز در حرمت
سماع کر بر تو حرمت حرمت با و اخلاص ذکره الله با خیر فرمود که ای
الله امیر عالمی تمام بر زبان مبارک **بای** دنیا طلبا جهان
بکامت باد و آن جیفه در بر امت باد اگر گفته که نیز در حرمت
سماع کر بر تو حرمت حرمت با و اما بند عرض داشت که اگر علما
در میان بحث کنند و دینی سماع مخفی گویند بگویند اما آنکه در خارج
میشد او چگونه نفی کند و اگر هم نیز در یک و حرام شد القدر کند که خود
بشود اما با دیگران خصومت نکند که استنود خصومت در میان
نیت خواهد ذکره الله با خیر تبسم که و ملازم اینجاست حکایت فرمود
چندین عیال هستند و چیزی نمیکویند و یکی نادانند عرب بکنند نهی
دیگر بر جا که در کلام علمی و عرفا در حرمت باند غیب و سماع یافته شود
انرا بر مرصع خاص نفی کلماتی اند که محرمان باید که بعد از نقل
بهر

دیگر فرموده الله با سیدم خضام با محمد علی بن ابی طالب ^{۲۸۵} **ه** در آثار و فرمود
سماع و شعر و طبع و ادب و آن مثل است بر تذکرات از **نور** **ه** در آثار و فرمود
در آثار و فرمود سماع که در نفس مستمع باید بیاید و موجب غیر حاصل می
میکرد و بد آنکه سماع سبب اصلاح طبع و موجب محبت حال است
موجبش آنکه ادبی است و برای عقلی و روحی و جسمی
از چهار غذای باید و هر چه با و می میرسد آن برودن نیت
غذای یکی از چهار باشد و هرگاه غذای یکا میسر در دیگران است
اینجا در عالم وجود بر این باشد خود با جسد نیت برسد که بر چهار
در آن نصیب با بر یک ای خواران بر دارند و نفی خصومت
از میان بر خیزد و هر یک بعد از خود بخورند و با یکدیگر توانی
سازند و اینجاست در سماع است باید زیرا که جسد سخن با و از
خوش شوند و او بر یک چهار مخطوبی شوند و او نفس بر است
و در سنه و کجی صوت نظم و شعر و صنایع و بدایع آن سخن میگوید و هر

در مقامات در مخالف اصل هر بعضی در مرتبت تسبیح لغات بل
 شود و عقل حاصل معانی و لطافت و طعنت کرد و در روح با در خوش
 که است و از آن از عالم روح بل کند و در ستم بر یک بعد از جمیع
 لذت و جمیع ذوق و شوق حاصل آید که در هیچ نوعی از نعمای الهی
 صبر نشاید لهذا گفته اند که سماع دارد حی است و نیز که صبر از نزل
 و در هیچ حال طبع مبتدی تمام نیست حتی نبات که را بود
 امیر منزه ربانی هر طبع است بشری پس بد بحرف و قهر خاکی که روی
 اندر سماع چه پیش تنه و کردی یک گفته و بیکسان باشد که طبع
 او از حد اعتدال بیرون نشود و امیر دعوی محتاج دلیل و برهان
 بل امر و جد است هر فنی روح که صحت عقل و سلامت حواس
 معیار و انرا ادراک میکند و بر که از مرتبت محروم است به اندک طبع
 او حاصل و عقل و روح وی غیب است و او را بهر از آن نیست ندانند
 بر احوال انکس تا به کبر است چنانچه معلومی معنوی قدس

بانی

با جمیع شایسته مغرب است **و** همدان گوید که تا به مرتبت نرسد که این
 هر او از رشت با همه جزای آدم که با جمیع در مرتبت ان شخص بنده
 ایم که هر چه بر او محبت و کمال شکی با و آید از دنیا اندکی ناله میزانی و
 نه بدید من اندکی مانند آن با قوس کل است و آن نغمه سرخس
 حسن که سماع کوس است به شمس پس حکیمان گفته اند امیر خنجر
 از در هر چه که بر نفسم با یک در ستمها خست آنکه حتی می سر ایدش
 بطور و بعضی پس غدا می عاشقان شد سماع که در شد خیالی اجتماع
 قوی گیرد خیالاتی ضمیر بلکه صورت گیرد آن بلکه صغیر حقیقت
 مطلق سماع در یافت گفته اکنون باید است که سماع محکم ان
 معنی لجه که در دل سماع باشد چنانچه ثابت بر چه شود او را بد حیرت
 و سلامت بعد مشتاق به مایه شوق رویت مومن تا کعبه یقین
 و محبت باعث القیام علی دلی نوار اساس نوحه می از خدای
 و هر چه در دهر حیرت و احوال است لذت مواصف است که شلال

سماح چنانچه است با هر چیزی تا به نام هر چه هم در مرتبه می
از آن فوق و مستند یکی را می نوزد یکی سعی فرزند یکی سه
می نوزد و یکی سه بگذارد پس آن سماح بقدر اختلاف طبایع و تفاوت
مستند و مستعان مختلف و متفاوت است و هر چند در این مستعان بسیار
لیکن مفید غلبه نفس و هوا و عقل و روح از چهار نوع بیرون نبسته یکی از آنکه
صرف شنیدن نواز خوش مظهر شود از کلوی انسان باشد آن اواز
خواه نغمه آلات ساز و مسجع بصورت عام است از آنکه مصل باشد یا
موضوع موزون باشد یا ناموزون و دفع نظر از آنکه مسجع نه که مفعول که
با نکرده و امیر از فی تا غیر سماح است زیرا که در بقدر اثر مری روح
شیرین است حتی که گاه و بشیر و مار و مریز و اینجاست که
است که عالم ارواح با عالم حسن جمال و از آن قمار است و در آن طبع
بالحان و نغمات موزون و نواز و مسیقی مناسب است و اینجاست
حرف از نسبت بالنفی الصوت و فیما بین سر و نال و صم باشد و می

برابر است هر ادای آن نسبت به خوش شد یا ناخوش از آن باشد
 یا از خوب تا بد غیر هلاکت و قطع نظر از آنکه مجموع مذکور با معنی باشد
 یا بی معنی و غیرش مفهومی نگردد و مستمعان هر دو قسمند که صرفاً
 حسن او از حسن ادای آن بوضع موسیقی حتمی بردارند مساوی است
 در دل آنها معنی از عشق مجازی یا حقیقی شد یا نباشد **سوم آنکه** در
 قلب مع نسبت عشقیه شد و مفهومی او از سماع فهم مجموع و الطایف
 مفهومی بر او از خویش خود و جسمی هم از نسبت در سماع فهم مجموع است و در
 فهم تفاوت لهذا نوع سوم مذکور نیست و در بدو قسم اول سماع
 عوام است و آن آنکه بر او نشنوند و نفهمند از این مطلب سازند بر صورت
 مظهر حقیقی که از جنس مخلوق است مثلاً اگر در حال وضو در وقت
 ابرو نشنوند از این بر مشوق مجازی خود معین شد یا غیر معین فرد و اگر
 دگر در کسائی دمی و بجای نشنوند از آن معنی ظاهری آن را و اگر
 اگر چه این قسمند دوم تریف نام سماع است اما در عشق مجازی

نیز از شنیدن سماع بند بر سر کوزه که نری پیدا بکنند و طبع عاشق مجازی
 اما قبول عشق حقیقی بگرداند قسم مسموع خواص است و آن نیز قسم
 بگرداند به قسم یکی سماع مبتدیان است و آن اینکه بعد از فهم مضمون مسموع
 سه بر حال خویش فرود دارند و نسبت مشق که با خدای سبحان دارند
 از شنیدن شوق الهی و در دل ایضا بکنند و هر مرتبه که محال مرادی دارد و
 در طریق مکرر حالتی دارد و در پیش از هر سالک که گشتند و
 بفرموده مسموع است بر صبر که غایت حال است البته سماع در
 معالجه دوی خواهد فرود و در از جا خواهد بود مثلا سالک طلب است
 لغایت با مبتلای دلا در شوق و حاصل است یا در روز مجرب مسموع است
 بر ذکر غایت غایت قبول دارد و بر وصل یا بهر مرتبه با بعد
 بر قرار یا انکار و غیر ذلک مسموع المصنفین المصنفین باری است
 که دوی مضمون مسموع بر مرتبه خویش فرود آرد و از آن محفوظ گردد
 قسم دوم سماع متربیان است و آن اینکه سماع طی که باشد به مقامات

و حال مبتدیان است و خارج شد به فهم او از ماسوی الله و بعد از آن
 نفس و انعام تعالیات نفس متغیر شد به عشق به حق حالت
 ابر قسم مسموع است به این زبان که در مشایخ چهار مرتبه
 عا بنیاد و علیه السلام مضمون مستفود الحواس و در راندن کار و در
 در خارج فرق کردند ابر کرم هر چه شنوند از حق شنوند فیض عبادی
 از مسموع است قول فیض حسیه او یک است بر به هم الله و او یک
 هم از الایات در نشان ایشان است **الفصل** چهارم در سماع
 فهم مسموع است و فرود آوردن سماع مسموع بر حالات خود مسموع
 است بر آنکه مسموع بر مضمون و مراد مسموع الفاظیکه بیشتر در کلام نظم و نثر
 سرانیده می شوند آگاه باشند که اکثر الفاظ که در شعر و در هر دو کتب
 و خیال و در پی و موهلی و طبری و غیره مسموع است معنی ظاهری آن
 در معشوق حقیقی یافته نموده و شد زلف و خال و خط و خال و لب
 و دندان چشم و گوش و دست و پا و سر و گردن و سر و زبان

دنا و کشته و سحر و جادو و محسوس است بیشترشان مجازی و شراب و
 کباب و بی و بجان و ساقی و بجان و ساغر و بنا و صنم و بنجایه و غیره یافته
 نخل و کمر و عیش و نادی و نذر و اصحاب شرب و است و مسرور است که با وی
 پذیرد و به بجا می آید و در شبگاه ارباب طریقت نیز اتفاق می افتد که از
 معشوق حقیق فراق نه از کلاه و نیزه کاری است و در شب گشت در
 هزاره اولیا و صدیقین در سماع عین اقبال و شکار که مشتمل بر فدا کردن
 می باشد جان داده اند و حقیقی و غیره و فیض شکر یافته اند پس معلوم شد که نزد
 اوست که در حق بزرده بر یک از انظار فاعلی در معنی مرادی دیگر است
 زیرا که بر یک است آن معشوق حقیقی بی می برسد و از خلل مراد معنوی بر می خیزد
 و وصف با تو نیست در دست نبرد که رفت در دست
 اگر اندیشه اظهار کلام زنجیرهای قلم نبوی محامد معانی جمیع الفاظ مستعمله
 شعری عربی و عجمی نوشته اما چون بیشتر مردم می بیند که ساقی
 غنا هستند و در مجالس صوفیه حاضر می شوند و طبع بر سیم می دارند و معجزه

بکفر

بهجت نا و انقیاد بر اصطلاحات صوفیه فهم مجموع کون نمی توانند و از خط
 صاحب بر و در بیان و حقیقت رسیده و بعد از شکال اعتراض می شود لهذا
 حر الله و ستر خدا بعتق الله واجب افکار که بعضی معطل صوفیه را هم
 در کلام مجموع بر ستر معطل اند و در مقام ثبت گفته اند در بعضی نقل نفی
 بهجت هم از لطایف شریفی که از موقوفه شریف مفسدای نام و بهجت می بخشد
 غلام شیخ الاسلام و صلی الله علیه و آله و انبیا و المرسلین حافظ انشیر و دعای
 الکلیه جامع الطریقه و الحقیقه سیدنا و مولانا العارف با سیر الارباب حضرت
 سید شرف جهان کبریا قدس سره است که میگویند و از
 برکت انقاس می رخ انداخته و بمن بهجت جمیع خواجگان جنت اهل
 بهجت عجا و عجله السلام حصین توقع اندازم که منتظران را بیاموزد
 کند که فهم با نفی عسل الله که در هم نفیست **الحقیقه محمد بن ابان** **نکته**
و حال و امثال اند و حال شرف سر در شایخ در درویشی و شکر و انصاف
حضرت قدوة الکبر مفرغ و حقیقت که در مشق شرف ملازم حضرت

شیخ کبریا که این فوائد را در مرقی مشتمل بر دوازده نوع فوائد عارفانه
 و اضافی موابه محققانه پدید آورده اند که در این کتاب که
 دیوان حضرت مولی در یکصد و شصت و شش مصحفی و در صد و شصت و شش
 که بجهت حال عروس معاشیه است و در نتیجه و دلایل بزرگوار مقام پرست
 و موجب اخفای غرایب برادر و رب الفوائد عجایب است و در صورت الفاظ
 شعر نیست اما برادر کار از غایت است استر و اما شریک
 از غایت برده اند چشم بر نامحرمی بر خواره حالات ایشان
 و نظر بر نامحرمی بر خواره و در ادب شان افتد پس ولی است که بر این
 معنی در حجب الفاظ مصطلح صواب که بعد و اموری آن نموده که نفایس و صواب
 در درج اعتبارات مشروح دیده و در کرد و **تشریح** درون حجب الفاظ
 بکنن فراموش نشود شریک بجهت در عروس معنوی خویش در
 آرزویش از بیکانه خویش از آن روی معنی خاص به عبارتی
 و کشف عباکی اخفای با شارت غنی و دلایل برادر و اندام

از دهر من

از دهر من که در مشروح لایق الفات شعر بر دقت عبارات فضل
 که است تا مالک صادق بجو تف مقصد عبرت برسد بالنی والله الا که
الف عالم حیوانی که **طیبا** عالم طایفه که گویند **طیبا** است
 و حقایق که گویند و فیکه دنیوی و رفیق باشد **طیبا** ظهور معنویت
 چنانکه عاشق و یقین حاصل کرد که دست **طیبا** غایت از روی
 گویند بر سر عمل خبر و اجتناب **طیبا** پوشت شدن دل مالک
 که گویند از معارف و مشاهدات **طیبا** غایت از آن که گویند
 که سود و عظیم است **طیبا** عشرت با فتن که گویند **طیبا** ظاهر کردن
 احوال و کرامات و عدم رتبه سالک است و غیره و این معنی و شریک از این
 مقام خبر و در برادر که گویند **طیبا** کم باشد **طیبا** صاحب محبت
 که گویند عام تر از آنکه **طیبا** رفیق آن باشد **طیبا** محبوب حقیقی
 که گویند و فیکه مستفی از دست دارند و در مطلقا بی قیدی
طیبا حجت حق که گویند از آنکه دوست دارند و بانه بیشتر

خود

از عجب و معبودیت **لجود طاب** جوینده حق است از راه عبودیت
و محمد بکمال نه از روحی **مطلب** حق است و قسبه جوینده عالم
از ان باشد بودسته منسوب **فرب** سندر ارج الکی سکویند
حجاب مانقی است که عاشق سوز معشوق باز دارد و نوعی از
انواع از جهت عاشق **لقاب** مانقی است که عاشق سوز معشوق باز
دارد و حکم از ادب معشوق **طرب** انس با حقیقت و سرودن در آن
غرب غلبه عشق لوجود جو عالمی که مستوجب است باشد
و اندیشه کمال **لجود** اخلاص اند در نهایت سلوک **مست خواب**
ستغراق لوجود و نظر در حق بر غرق **خود کباب** پرورش دست
در تجلی **ناب** عالم عین حق قیام عالم خبروت و امیر عالم حقی
ست محمد میان وجود و عدم قبل میان خلق و امر قبل میان
عالم ربوبیت و معبودیت **مطلب** آگاهانده **لجود لب** کلام سوز
گویند **عجب** اقران ملاحظه لذت علم **لجود شتاب** سرعت

سر لود

سر لود به شعور معرفت و قیام مقامات و اسیر سر به حکم چند
و به حکم سلوک اعمال و ریاضات و انقیاد پاک **لجود سخن خوب**
نشارت و راضی در داده و فیراده **خواب** فمای خنثی **لجود محبت**
دوست بودی سببی و عطف و ولی متحرک کنی سحانه و معال **حس** لی ندرتی
کلمات ای لود که بچگونگی بهر باب ان سر نه **مضمین** شعور **ظرافت** ظهور
از است از حضرت **لجود** داده **شعور** کثرت التفات **لجود غارت** جذب
الی **لجود** شبنه محبت ای لود **عانت** سرور در پرستش که خبر
حق بود سرور در شربت **حس** سر لود ای لود بر تقصیر و خورده که از
ساکل در وجوب خبر او جهان که بچگونگی **اطلاع** نیفتد و ان عفو **خیرت**
لذات با حق سجانه شعور کهای از لذت **خواب** خرابی **لجود** است
مقصود و مطلوب **عبادت** احتیاج سلوک **لجود** ترک و تیار
بود بصفتهم **مقامات** معارف **لجود** است صفت قدرت **لجود** است
صفت احاطت **لجود** است بهیت عالم الیهیت بر صفت ربوبیت است

۱۶

ترک الم **لفظ** پرورش دادن عاشق سو کویند **لفظ** غبت
 هویت سو کویند **لفظ** اسرار الهی **لفظ** اسعالی **لفظ** معروف
 طلب معشوق مرعاشی سو کویند **لفظ** شدت نفس است
 در آن نفس حقی **لفظ** عشق محبت مغرور سو کویند **معشوق**
 حقیقی بود و نیکه طالب **لفظ** تمام تر از جهت **لفظ** هستی درسته من جمیع
 الوجوه **عاشق** جوینده حق سو کویند **شوق** از عیاج و طلب حقی
 بود و آنکه یافت و یار در زمان فقدان بشیر و آنکه اگر در دنیا
 معشوق سو اسرار عیاج ساکن شود و لیکن عشق همچنان پند باقی
 از دلم یافت نقصان پذیرد و کینه زیاده شود در عشق **شوق**
 محال از عیاج در میان طلب تمام و عشق مدام بطریق یافت
 و نایافت یکسان بود **فراق** غیبت سو کویند **فراق** صفت حباب
 سو کویند **شک** احکام طواع و کوامع انوار است از حضرت اله
 در ماده شوخی **چنگ** امتحانات الهی سو کویند با انواع بلای
 ظاری

ظاری و باطنی **بیان** **کج** رجوع ساکن و فتنه جی دیگر نماند باشد
ل میل رجوع بود و اصل خوف **ل** شود و انی اصل مقصد همچون
 رجوع طبعی جمادات بطالع **ل** کجی اختیار نماند اصل و همچو
 رجوع عناصر با اصل خوف **عالم** قابل است **نیل** دوستی
 حق بود با وجود طلب و مد تمام **جمال** ظاهر که شود کمالات معشوق
 جهت بادت رغبت و طلب **جمال** ظاهر که در بزرگ معشوق
 از جهت سفتی از عاشق و نفی غرور عاشق و اثبات بیجاری او
 و بزرگ معشوق **جمال** وجود صفا سو کویند **شمال** انوار جمال
 و جلد بیات و عیانت رواد کون **عقل** عالم تمیز سو کویند **جمال** مقام
 و حدت سو کویند مع الله سر و جبر **ال** بطریق **ال** و امیر باشد
 که در ان تن طریقی پند ساکن سو و کجی ساکن شد و در چنین
 سیر کمال سیرای بود که بر صفت محتاج بود و گاه باشد **الف** نصیر
 ساکن بود **ل** آرام تکلیف بود **ل** کشف معنی و اسرار سو

گویند **سپید** غلبه حوالی دلی سو گویند که فرج و سرخ با **کلی** پنجه علی
گویند **سپید** بدون کلام گویند **مفهم** التی با نفس سو گویند **مفهم**
موجز و بیست که از عالمیان پوشیده بود **حاکم** او امر شرع که بر سبک
جاری دارند **نظم** سخنانست بر دست حضرت الهی از شیعیان
و نفس از تفصیل خود **نسیم** باد بار آورده غنائت **بام** محل نجاست سو
گویند **جسم** صفت بصیری سو گویند **شرط** عینش مخدج سو گویند
عالم احوال بود **سوم** متابعت بود و اعمی متابعت **دام** مقایره
لی اختیاری گویند **سوم** در و در محراب بود **بایام** او امر نواهی
خلایق بان اشغال نمایند **غسم** بنزدند و محبت و طلب معشوق
سو گویند **سیم** بصفتی فاسری و باطنی بود **خسم** موقوف بود **خشم** ظهور
صفات فیزی سو گویند بر خود **سم** بر و بر سبک **سکین** لفظ
صفات فیزی بود **ماس** اتفاق ایشان الهی سو گویند **سپید** جهان
اعمال و عبادت بود **مربان** صفت ربوبیت سو گویند **عالمان** صفت

فیزی جمله موجودات قیام مدود دارد اگر ان را باطل بود جودت بر سبک شود
قیام عالم محکمه بود **دین** اعتقاد می گویند از مقام نفوذ سر بر رند
بیا بال و قانع طریقی سو گویند **دین** ترک تدبیر و اجتناب بود که
کون نسیم و جودت حکم مفاد بر و ترک تدبیر و اجتناب است
کون عدل بود از چیزی بختری و عرفت با عراض **دین** محو
کون نقد و عزیمت بود **شستن** سکنه بود **دین** عروج بود از عالم
سفلی عبودی **دین** رحمت بود **عالم** بشریه از عالم ارواح یا از متغیر
و سکود **دین** علم ملکوت بود **دین** عالم ملک **السنان** مقام معرفت
بود **دین** مقام کشف بود **سپید** محاکمات کی ای صفت لیب
عالم نتر از آنکه مخصوص بود **سپید** نوری بود که از عایت تصفیه
ریاضت حصول شده بود **باران** نزول رحمت بود **دین**
فرج دل بود **سپید** کونین **دین** تواجد است **دین** محافظ و مراقبه اوقات
بود **کلون** تجلی که در غیر مادی بود در خواب یا بیداری یا با عالم

دین عالم از این طریق است که عالم از این طریق است

پنجوی **سبب** کلام منحل که بسیار در وسط کلام و اول یا در وسط
 تقدیر **بیشتر** کلام بود بشرط ادراک و شور و **دوران** صفت
و **نیز** صفت **بیشتر** بطریق تقدیر و فهم و معنی **اشعار**
 و انبیا و الهی **بیشتر** مطلقات است **بیشتر** انبیا و اولیا و اوست
 و اولیا و اوست **بیشتر** مطلقات و **بیشتر** اشارات و اشارات
 الهی و داده و غیر داده محسوس و معقول **بیشتر** اشارات و اشیاء
 گویند و داده و غیر داده معقول و محسوس **بیشتر** اشارات و اشیاء
 امری گویند که موافق تقدیر **بیشتر** اشارات و اشیاء طالب
 مطلوب باشد از **بیشتر** مقام **بیشتر** اشارات و اشیاء بر قطع
 از خود و غیر **بیشتر** جمع **بیشتر** معنویت **بیشتر** جریان
 احوال بر عاشق چنانچه **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** جریان
 درون و بیرون **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** جریان
بیشتر مقام **بیشتر** گویند **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** جریان

معانی ظاهر کون احوال درون **بیشتر** طرف دور اندکی از حضرت حق
 ساربان را و نای **بیشتر** مقدار **بیشتر** **بیشتر** جمع **بیشتر** اشارات
 را گویند و از **بیشتر** باطل خود با **بیشتر** کلامی و علم **بیشتر** اشارات
 و مقصد **بیشتر** طریق **بیشتر** گویند **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** جریان
 سلوک بر الگ **بیشتر** تقدیر و حکم **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** جریان
 مقام **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** مقام **بیشتر** اشارات و اشیاء
 دار **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** مقام **بیشتر** اشارات و اشیاء
 کون **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** مقام **بیشتر** اشارات و اشیاء
 دران **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** مقام **بیشتر** اشارات و اشیاء
 و جو **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** مقام **بیشتر** اشارات و اشیاء
 را گویند از **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** مقام **بیشتر** اشارات و اشیاء
 است **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** مقام **بیشتر** اشارات و اشیاء
 باشد و **بیشتر** اشارات و اشیاء **بیشتر** مقام **بیشتر** اشارات و اشیاء

کرمی حرارت مجرب بود ^{۳۱۶} **دی عالم صوابکاری** از در خاص
که از علم است و ثواب خواننده علم مرتبه افتخار که بر این اشیاء مجرب است
که در بنفهم تفصیل اصطلاحات مذکوره از کتبهای سعادت مجرب است
امام محمد غزالی رحمه الله علیه که بکمال شریعت و بطریق مرقوم این
محقق کتب ایشان اندازد و هر که در خواستش مزید تحقیق کند کتاب
مذکور رجوع نماید **تذکره** در بیان وجود و لواحد که از
انبار سماع است و اینست که سماع است بر تحقیق **چند تحقیق اول**
در معنی لغوی و اصطلاحی وجود بیان فرق میان وجود و لواحد
و تحقیق ثانیه در بیان اقوال و احادیث که در باب وجود و لواحد
در بیان تحقیق اول گفته اند باید و بآنچه قدوة المحققین علیهم السلام
عنیان در کشف المحجوب است گفت جمله **الله علی باب ششم**
فی الوجود الواحد والوجودات و مراد از آنکه وجود و وجودات
یکی معنی اند و دیگر معنی یافتن و فاعل است چه باشد و چه

از

۳۱۷
فرق نمون که میان آن چنانچه گویند وجود یکد و وجود چون نیافت
یکد وجود اجتناب و ممکن است و نیز وجود یکد وجود که نکند وجود
یکد وجود چه در ششم و فرق اینجمله در لفظ باقی ماند
اینطالع از وجود و وجودات و در هر یک حرارت نراید بار
اند اندر سماع که یکی مقرون اند و دیگر و مصل فیت مراد و حقیقت
اند و نقد مجرب و منع مراد و حقیقت حاصل مراد و فرق میان
خرن و وجود آن بود که خرن نام اند و بی بود که اندر لغت باشد و وجود
نام اند و بی بود که لغت باشد بر وجهی است و این تعبیرات جمله صفت
طالبت و این لا یتصور کیفیت وجود اندر کت عبارت نیاید از آنچه آن
الم است اندر معانی و الم بر بقیه میان نمون که پس چه سری است
میان طالبت و مطلق که بیان اندر کشف آن عین کشف و وجود آن
و اشارت و است نیاید از آنچه اینطریق است اندر مشاهد و طریقه
ابطال است نمون فیت پس وجود فعلی است از مجرب کتب اشاره

ان از حقیقت حقیران بعد از آنکه یک مرتبه صد صاحب المی باشد
مرد را با از فرج باز طرح باز لقب باز طرح جود از المی غمی از دل
و مصروفیت مردان و صفات اما حرکت بعد از غلیان شوق
اندر حال مجرب با سکون اندر حال مشایط اندر حال کشف
اما زبرد و اما لغو و اما چنین و اما این و اما عیش و اما عیش و اما کرب
و اما طرب و مختلف اندر مشایخ و اما صد مرتبه با و جود و کوی
که در صفت مردان و در جمیع عیال و در جمیع عارفان
مردان بعد از آنکه که در وصف امیران دی کاملتر بعد از آنچه هر چیزی
که اندر رخ نیست اندر آمد آن در کشیده اندر روان صفت است
زیرا که او را که در آن صفت کند و در آنجا بیست و یک مرتبه و بیست
بهر سستی بخود و آنچه نیافت طلب اندر آن منقطع شده و از
طلب آن عاجز و از حقیقت حقیران و از طلب عاجز و کوی
که در حرفت مردان بعد از آنکه که در جمیع محبان در جمیع محبان بلندتر
از او

از او مردان با به نام او نام با کف تا متر باشد از حرفت اندر طلب
اما تو بعد از کف بعد از انبان و بعد از عرض کف انعام و شود
حقیران مردان و اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه
مترند که لغو که اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه
انسان و امیران محض باشد و کوی محقق اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه
طلب آن در مردان است نه حرکات و در جمیع کف
در جمیع انعام و در جمیع کف اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه
فبا که او این جزایق است مردان است تو بعد از آنکه اندر آنکه اندر آنکه
بهر کف و در هر فرسنگ بدو و در جمیع کف اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه
و سخن اندر مردان است اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه
انوار حقیران که در جمیع کف اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه اندر آنکه
الو حاکم امیران محمد امیران محمد امیران محمد امیران محمد امیران
دوم در نامی شماع و او را که نوشته در اینجا نقل نموده فرمود

۳۲۰
 رحمت الله علیه باب دوم در نام سماع و ادوات آن به گفته در سماع مقام
 است اول سماع فهم الکلام و بعد الکلام حرکت و در هر یکی سنجی است
 مقام اول فهم است که سماع السمع و عقل که سماع با بر اندیشه مخوفی
 کند حسب شریک آن بود که در فهم و حال و شیء سخن گویند اما آنکه غالب
 بروی اندیشه دین باشد و حسب صفتا امیر برود و در سماع اول
 در صبر و پایداری که در برادر طلب و سکوت و خویش احوال مختلف
 بود از قبض و بسط و استقامت و در خواری و نماند قبول و در واصل
 بجز و قریب و در صفا و امید و نرمی و در افاق و در حال و خوف و امن
 و در فناء و آنچه میسر باشد بر احوال خویش بند بایستد آنچه در باطن و بی
 باشد از روشن کردن و احوال مختلف بروی بداید و برادران
 اندیشهها مختلف افتند و اگر قاعده علم و اعتقادی محکم نبوده باشد
 که اندیشهها افتند و برادر سماع که آن کوشش که در حق و کمال جزی
 سماع کند که آن میسر است چنانکه امیر است شوق **ه** از محنت

۳۲۱
 برادران پس کیست و امر و در سماع سنجی است از هر جهت ابد و نیست
 که معلوم کنی که باطل چه بود و در سماع سنجی است از هر جهت و برادر
 بدانی نیز در آن بود که سماع الکلام و ضعف شد و پایداری که حق
 بوی عنایتی و سنجی است و اکنون بگردید و امیر نفیر و حق حقیقا
 فهم کند امیر که نفیر بود که باید که به اندک تغییر را بکنی راه بود که وی تغییر
 است نه تغییر و باید که بداند که صفت و بی کفر بلکه آن معاشر که در بود
 در حجاب است اما از آنجا که هرگز منع و حجاب است و نباید که در
 کن است پس چنانچه بگوید می بیند و است مگر که در پس
 در باری شود و از وی در حجاب افتد که نفیر و روی آمده و باید در افتاد
 باید که بگوید **ه** فتاب ای کفارین و نیست بر بند اگر نباید
 از او بایست باید که حواله حجاب و بار خویش کند و مقصود
 از این متابعت باید که بر وجه صفات نقص و تغییر است و حق
 خویش و نقص خویش فهم کند و هر چه جمال و جلال و جود است

۳۲۲
در حق حقیقت کنیم اگر در علم این سر را به نذر دوز و در کفر افتند و ندانند
و از میراست که خبر سماع بر دست حقیقت عظیم است در مردم
آن است که از در بر مریدان در کد سینه با و احوال و مقدمات باز
پس گفته شد و بنحایت آن حال سیده باشد که آنرا خدا گویند نیست
گویند حقیقت گفت کنند اما هر چه خبر حق است و توحید گویند و یگانگی
گویند چه سخن اضافت است و سماع این کس بر سبیل معنی است بلکه
چون سماع بری رسد ای لایق بن و یگانگی بر وی نازد شود
و بقلب از خویش عاید شود و از هر عالم بجز شود و با که از پیش
و از نش افند خبر و در جهان که بگویند نوری در سماع بجای در دوز
که لی گفته بودند و در دوز و همه با وی می برود و وی بجز و سماع
این تمام را سماع مریدان این بصفات بشریت اینجه بود این
آن بود که بر یگانگی از وی است تا چنانکه آن زمان که برف سو
دیدند همه خود را فراموش کردند و دست خود را میزدند و باید که
این

۳۲۳
این نیست سماع الگای کنی و گوی که صریح بر می نیم چگونه نیست شده
است هر وی نه نیست که نومی بنی که آن شخص است چون میر و هم
بنی و حقیقت این من لطیف محل معرفت چون معرفت
همه چیز را از وی غایت شد همه در حق وی نیست و چون از حق
نیز خبر شد خود حق خود نیست چون خبر حق شد که وی
نماند و هر فانی بود و باقی ماند و پس معانی یگانگی آن بود
که چون خبر حق را ندیدند گویند همه خود دوست و من نه ام با گویند
که صریح خود را در وی از یگانگی گفته و از سبیل محلول عبارت کرده
و کردی با تکیا عبارت گفته و از سبیل محلول شد که بیکه مرکز آینه
دیدند شد در وی نکرد صورت خویش بنیدند و در که وی در
اینه فرود آمد است باند آمد که خود آن صورت خود صورت
اینه است که صفت آینه خود نیست که صریح و صفتند اگر بدارد
که در آینه فرود آمد ای محلول بود اگر بدارد که آینه خود صورت

و می باشد این بخار بود و غلبه یک مرکز آنست صورت نشود
 صورت اینست لیکن جهان بندار که یکبار تمام شناخته شد
 و شرح این چنین کنایه بخار بود زیرا که این علم دراز است مقام
 درم حیرت فایده شایسته که بدینکه انوار و جد گویند و جد
 نیست بود و معنی آنست که اینست که پیش از این بود و در حقیقت
 آن حالت سخن بسیار است که آن حیرت است که آن یک نوع
 نموده بلکه انواع بسیار بود اما در حیرت شد یکی از جنس مکاشفات
 اما احوال جهان بود که معنی از آن غالب شود و بر احوال است که
 و آن صفت گاه شوق باشد و گاه خوف و گاه عشق بود و گاه
 طلب گاه آمده و گاه حیرت بود و تمام این بسیار است اما چون
 آن انش و دل غلبه شود و آن بدماغ رسد و حواس را غلبه کند
 تا بسند و نشود و حیرت خفته و اگر چند و شود از آن غایت غافل
 بود و حیرت نوع دیگر مکاشفات است که چیزی را نمودن کبر و از آنکه

موصوفانرا

صوفیانرا باشد و بعضی در کسوت مثال این صریح و انش و سماع و در آن
 از آن وجه است که در احوال می کنند و حیرت است که گریه بود
 نشسته شد که چون با گشت صورت در روی بود و بعد بر وجه
 از آن معنی و عبارت آن آورد علمی شد و فیاضی و شالی و
 حقیقت این جز آنست معلوم بود که بدان رسیده بود انوار که
 را قدم گاه خود معلوم بود و کرد و دیگری تصرف کند بقیاس قدم گاه
 خویش کند و هر چه بقیاس از ورق علم بود از ورق ذوق
 اما اینقدر گفته میاید که گاهی که ایشانرا اینحال ذوق نباشد
 باری باور کنند و انکار کنند که انکار ایشانرا زبان دارد و حیرت
 ایند کسی بود که بندار که هر چه در کینه می نمایند و خیریه بود که
 میبندد و ایند تر از وی کسی بود که خوشتر است با محضر که هست با شایع
 داند و گوید که همه بر سیدم و همه مرا گشت و هر چه مرا نیست خود
 نیست و همه انکار کرد از سید و نوع انبی خیز و بدانکه و جد باشد

۳۲۴
بکلف بعد از آن عین نفاق بعد از آنکه بکلف سباب آن فراد دل
نماند که چنین بعد بدید آید در ضربت که چون قرآن شنید بگریه
و اگر کسی نباید بکلف کند معنی است که بکلف سباب آن فراد دل آید
و آن بکلف را از ضربت است که بکلف او کند **سوال** اگر کسی گوید
سماع ایشان حق است و بر آن حق است پس بدید که در عوینها حقشان
نشاندندی و قرآن خوانندندی نه قوالان که سر و گویند که قرآن
کلام حق است و سماع از وی اولی تر بعد **جواب** نسبت که سماع بر آید
قرآن بسیار قند و وجد از آن بسیار بدید آید بسیاری بعد که از سماع
قرآن بهوش شوند و بسیار کس بعد که در آن جان بداده است
و حکایات آن بیاد در آن دراز خود در کتاب حباب تفصیل گفته ایم
اما نسبت بدل مغزی قوالان نشاند و بدل قرآن سر و پیچ سبب
است اول آنکه آیات قرآن همه بحال عاشقان مناسبند ندارد
که در آن قصه که قرآن حکم معامله اصل دنیا و جزای و دیگر عبارت
که قرآن

۳۲۵
که قرآن شجاع و به اصناف خلق است چه مغزی مثل ابراهیم خلیل
که مادر از ضربت شش یک بعد و جگر و کبد و باطنه زنی سو
که شورش مجید و جفا و دود روز عده باید دور و اقبال الهی است
عشق را نیز نگرداند مگر یکبار بهایت عشق بعد و از رجزی و بر
سماعی شد و اگر چه از مقصود دور بود و چنان مادر به سبب دم
آنکه به شتر بر دم قرآن یاد دارند و بسیار خوانند و بهر چه بسیار
شنیده و شنیده کاهی فراد دل ندیده و شترین احوال نمانی کسی
چنین بار شنود و بر آن حاصل کند بار دوم آن حال حاضر نباید و در
نور بر توان گفت و قرآن نیز نماند خواند و چون عربی آید
در روزگار رسول مد و قرآن نازدی شنیدند و میکرد لیستند و احوال
بر ایشان بدید می آمد ابو بکر گفت لعلما کنتم ثم فست قلوبنا
گفت ما نیز همچون شما بودیم و گفتن دل ما سخت گشت یعنی قرآن
فرار گشت و خود فرا گویش بر چه تازه بود اثر آن پیش بود

و بر آن ایستاده که مردم را بر سر فرمودی تا زود بشنوی خوش باش
 شوند گفتند هر چه میفرمودی که گفتند انکه حرمت از دل ایشان
 بر خیزد و بسبب بوم انکه پیشترین و لها حرکت نادر با الحان
 و وزان فرا بخشای و بر آن نسبت که بر حدیث سماع کم فقه و بر
 آواز خوش اند و چه میزدن و چه با الحان و چه و انگاه هر دو ستانی
 و در این اثری دیگر دارد و وزان نشاید که در الحان انکه در بر ستانی
 است که در وی تعریف کنند و چه در الحان و چه معنی مجرب نماید
 که از نشی که می باشد که بدان بر آواز و بسبب چهارم انکه الحان را
 نیزه و باید و او را و از هر دو که تا اثر بر نهند و چه در حدیث و
 طبع و این و غیر آن و این صورت نزل دارد و قرآن غیر حدیث
 و بر اصابت باید که از انکه یا چیزی یار کنند که در چشم خوانم
 صورت نزل دارد و چنانکه رسول خدا در خانه ربيع بنت مسعود شد
 و بشنیدان دف میزدند و سر میزدند چنان و بر آید بدین شادی

نیز

بشگفتن گرفتند فرمود خاموش شد و بهمان که می گفتند میگویند که شادی
 عین جد بود و در گفتن که صورت نزل دارد و در حدیث
 انکه هر کس که حالتی باشد حریف بود بر انکه می شنود موافق حال
 خوش چه موافق نبود آنرا کاره باشد که که بر آید بر سر موی دیگری
 سه بکوی و نشاید قرآن را در آن معرض در دل که از آن که است
 آید و باید که همه اینها موافق هر کس باشد پس اگر است موافق وی باشد
 وی بر دینی حال خوش شد بکنند که و انچه است که از اثر آن فهم
 کنی که شاعر خورشید اما قرآن نشاید که بعد از کتب بر آید نه خلیفه
 و از معنی قرآن که در این سبب اخبار است تا نوح قوال و او می گوید است
 که گفته اند و صاحب این معانی بدو سبب آید یکی صفت شنوند و
 دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تصرف و اندیشه بیفقد مقام
 بیوم در سماع حرکت در نفس و جامه در بدنت و هر چه در آن
 معلوم شد و بی اختیار باشد بدان ما خود نباشد آن حرام بود

در هر چه با خیار کند و در هر چه که می خواهد بجا نهد و بجا نماند آن حرام
 بود که عین اتفاق بود و انعام نصیر بودی گفت میگویم که این قوم
 چه سماع مشغول شدند بهتر از آنکه نیست و بوعمر و بن دجید گفت
 اگر سماع غیبت کنند بهتر از آنکه در سماع حالتی فراموشید بروغ
 و بدانکه کمالترین آن باشد که سماعی شوند و سماعی نباشند هر چه بر ظاهر بودی
 بدانند و قوت و جهان باشد که خوشن سوگناه تواند داشت
 هر که با یک و در کتب از صوفی و کتب جنین قومی کمتر باشد و همانا غنی
 ابو بکر گفت که ما کتب غم قوت قلوبنا آن بود که غیبت قلوبنا نیز که
 سخت و بغیر شد که غایت آن داریم که خوشن سوگناه داریم
 و آنکه خوشن سوگناه تواند داشت باید که با قدرت نرسد
 خوشن سوگناه و جلالی در صحبت بود چه سماع استبدی
 با و از آمدی گفت اگر تو چنین کنی در صحبت که باشد پس می
 صبر میکرد تا بعد عظیم رسید تا که روز جزا آن خوشن سوگناه داشت
 که بر او

و نهایی

که یک با یک نزد و شکست داشت و روان است اما اگر کسی از خوشن
 حالتی اظهار میکند و رقص با بکلیف خویش کند و از این آموزد آن
 ردال بود و رقص صاحب که رنگینان و مسجد رقص میکردند که عابسه
 بنفاره شد و رسول مفرع علیه السلام گفت که تو از منی و من از
 تو از شادی میسر رقص که چند بازی بر زمین زد چنانکه عادت
 باشد که در لذت و شادی کند و فراموش گفت تو بمن مانی بخشن
 و خلق وی نیز شادی که در زمین حارثه سوگفت تو بر در مانی و
 موه دمانی و نیز از شادی که پس کسیکه گوید این حرام است خطا میکند
 بلکه غایت آنست که بازی باشد و بازی نیز حرام نیست کسیکه
 بدان نسبت که تا آن حال در دل وی پیدا میابد قوی تر شود
 آن خوف محمود بود اما جامه دریدن با خیار نشاید که آن ضایع کردن
 مایه بود اما چون معلوم مغلوبی شد ردال بود و هر چند که جامه اختیار
 دریدن باشد بلکه نشاید که در آن اختیار مضطر باشد که چنان شود

مسئول بپست ال رسول الله وعلیه السلام و العذر عند رسول الله ما لم
 ففعل رسول الله صلى الله عليه وسلم من انت فقالت سيد ان لا اله الا الله
 وان محمد عبده ورسوله انما كنت زبير فرمى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 برة كانت فلما كان من ملو بهت الى كفت زبير بخافه
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بعشره الف ففعل ما كنت لا وترتوب
 رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد اقل ما كسب بعث معاوية الى
 اولاده بعشره الف واهل البره كذا في العوارف اكله في كنف
 الفناج عرس ابا حرا سماع للمحدث العالم الفاضل مولانا سدم الله
 ابراهيم شيخ الاسلام الذي قد **كره** في شر ابي سماع واسباب محرم
 ان اجنبه از مكرم اهل شر بعث مستبطله بنوعه بد الله ودر رساله
 مكر ترفيم بافته كه فعل مباح الاصل بغيرت وطاعت هم عوارض
 محرمه ميكرد و چنانچه حرمت نماز در اوقات مكروه و كراهت عبادت
 نه ثبت ربا و سماع معروف مشهور است پس غنا كه حرام است

در استجاب و جواب در بابت كوی هم باشد و عوارض محرمه حرام
 بنوعه چنانچه بگرم غنا می مقترن بذكرات كرات بركات بالا جمال
 تعریج رفته است اکنون تفصیل سبب محرمه غنا و تكرات شریعه ان باید
 شنید **وافصح** بار كه محرمات بر چند اقسام است **فصل اول** كنه وجه
 حرمت در معنی و مسموع چه چه مریدان زن اجنبه حران سال
 و برودی نامحرمان كه آنها را بخوف فتنه و بدن صورت و شنیدن
 آواز وی جائز نباشد بكم احادیث صحاح كه در بابیه سادگشته
 مثل حدیث ابی امامه عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ان الله
 حرم القینه و معها و ثمنها و تغلبها و استماع البهائم اگر زن
 جوان اجنبه در پس پرده یا مكشوفه خواره مملوكه یا زنی عجزه كه نظر
 بر وی حرام نیست بلام حجاب نیز سبب استماع ان حرام نخواهد بود
 بدلیل رد ایاكیه در فصل اول باب پنجم كذا گشته بكانف من
 فتاوی البیان ان عثمان رضى الله عنه كانت عنده جارية ثمان

ثقیان فلما كان وقت السجود لم يكن له وقت الاستغفار وسمي
 كتابه كذا منقول كذا منقول أصح ما بين سماع الغناء من الرجال المروءة
 وإن صوت المرأة يستجوز كوجوبه من المنافع إن كان بحج
 سماع التقي عليه وجهه ووجهه المحكوم انتهى ومطابق ما قلنا
 آنچه مروي سلم الله محدث وكشف الاقناع عليه باجماع السماع بعد
 روايت حديث مذکور بعد از نزدی نقل نموده اند که اقا الترندي
 و حديث ابی امامیه انما تعرفه من الرجال وقد تعلم بعض اهل العلم في
 على سريته وضعف و هو شاذ انتهى وفي نقد بر صحة فالمراد بالفتنة الجارية
 التي من الرجال في مجلس الشرب بل ما ذكره في سبب التزول انه كان نصر
 بن الحارث يسترى الفتيان ويحلبهن على مشعره مسراة والاسلام منه
 ولا حكم في الفناء الاجبة للفاق ومخافة الفتنة جرم واما غناء
 الجارية لما كانا وكذا غناء الاجبة عندهم الفتنة فلا قابلية التزويج
 مطلق السماع **مقال** اگر کسی گوید که در مجلس صوفیه اماره و فواید

فان

خوب رو و بی ریش می سرزند و الا مردگان مشهور است پس باید که
 غنای آنها نیز حرام باشد **جواب** که یک امر و کاتب و حکم تحریر نظر
 به مشهور است یعنی چنانکه نظر به طرف حرام است همچنان که نظر
 امر و ممنوع اما نمی از سماع اواز و غنای اماره و خوب و بیان جائی
 دارد و نشد بلکه مروي که قدس سره اسناد نفی الالبس بنویسند
 که شمع روزنه ان نفی قدس سره در کتاب اوزار فی کشف الاسرار
 آورده است که مروي باید که خوب می بگوید که عارفان در مجمع حکمت
 ترویج فتوت خیر محتاج اند و راجح طبعه و وجهه صبح و صوبت مبلغ
 و موافق مرقوم الهدایت و آنچه امام محمد غزالی رحمه الله علیه در کیمیای
 سحر نوشته اند که اواز زبان عورت همجوری کوکان که کبریا نشین
 در روی کوکان نشین و جامیکه هم فتنه شد حرام است انتهى
قسم آنکه وجه حرمت در صریح باشد بعد که میسر آمد به نحو
 مشتمل لغو بر چیز بد شرعاً حاصل نیست همچو مدخل حسنه جمیده

۱۸۱

لیسع الغنا وهو صالح وایم الصلوة لا تارک التردد وقراءة القرآن فله
 مدخل بلا خلاف بین علماء دار حرمهم **فی شرح الکافی** المنع المحرم
 علیهم السلام ان الشافعی واعملم ان الکثرة من السماع عند علماء دار حرمهم
 عند ما کان علی سبیل اللغو وادراؤه الغصیان بان یجمع النفاق علی
 ذلک وینزکون الصلوة وقراءة القرآن اما من کان من سائر الصلوة
 وایم القرآن من جملة العاجلین فسمو مدخل بلا خلاف بین علماء
 دار حرمهم اولاً برون ذلک السماع الا وجه الله وحضرة بنی کرون الله
 وخوف الاخره وکل ذلک محمول غیر مذموم **فی حصار** انکه دستمال
 اقامت غنا وجه حرمت شد وآن بدین طور مقصودست که باب
 وجبت طهوره ویربط وسانخی و غیره فزایم غیر غنا نوازند چنانکه
 رکنی و مشکیک از عباد عرب در این سده بودست که بوقت
 طعام و شرب خوری صرف معارف می نواخذند و حاجت نیز
 در نفاذی و سلاطین سید مروج است چنانچه روشن جو کی عباد

از نفس

از همین است موجب است انکه همین سده گذری در زمان نبوت
 علی مرتضی فرامید و مخالف طروف شراب خوری بجهت انتقام
 از حرم خورشید بود پس اگر چه محفل شرب نشد بکلی با بر تشبیه بهینه
 مذکوره زدن فرامید غنا حرام کلمه و بر فرامید نصرت بلکه جمله
 افعال مخصوصه بکلیان و مشرکان ممنوع و حرامست حتی که اگر شیر
 یا شربت و غیره مشروب باشد و یکبار در جام باشد اخیره مسلمان
 بدینکه بنوشند و الفاظ مخصوصه می پرستان بکلیان نهند مشروب
 باشد مذکوره نیز با بر تشبیه بوضع می خوری حرام خواهد بود تفصیل
 روایات آن در فقه اول گذشت مثل قول اجماعی سران الملهی
 اما حرام کعبه و طهور و معرفه و طبل و زمار و الهی بصورت مطرب
 اذا نفرد او مکروه و هو یا یزید به الغنا طریاً و لم یطرب بنفرد الکالمضیع
 و القصب بکرم مع الغنا لا و حده امتح و کذا امر قول العمری المحرم
 هو یا یطرب بغير غنا کعبه و طهور و طبل و فرامید و ربانات

^{۳۲۳}
 واما شبهها واما آنچه مشهور گشته که سماع غنا بازمیرا کسبه غانی باشد
 از کثرات مطلقا و اتفاقا حرام است و در باب بزرگوار است
 حرمت امیر کمان غیر مختص است و قابل اعتنا نیست بوجوه است
 سدره نغمه اول از قانون سیم و بدلالی که صاحب اصناع و کتنا
 خود نقل کرده و شیخ عبدالحی ترجمه آن در مدارج النبوت آورده و من
 عبارت مدارج را بخشنه نقل نموده ام و از روی برابری که مولانا لکیم
 عیسی بن عبد الرحیم رضى الله عنهما در رساله خویش نوشته اند از اینجا
 که این مقام منزله اقامت است نقل عبارت مولانا لکیم عیسی بن عبد الرحیم
 در اینجا واجب افتاد و آن نیست و اما آلاآت ضعیفی مختلف فیها
 ایضا کما اخذ فیم فی الغناء و عهد مشهور فی کتاب المتأخرین نقل
 الاتفاق علی حرمت المزامیر و الا و ناره و نقل بسیم نقد
 ذکر محافظ امیر حجره شرح البخاری ان بعض العلماء نقلوا اتفاق
 علی اباحتهم آلاآت و هو ظاهر شیخی المزامیر و الا و ناره و غیرهما
 کما جمیع

^{۳۲۴}
 من جمیع آلاآت و التقدیر متعارضان کلاهما ساقطان و نحن
 ثبوت الاختلاف فیها و الذی لفقیر المقتد بس کعبه بن جعفر و
 امیر عمرو و ابراهیم سعد و غیرهم اباحتهم و من المتأخرین الفاضل
 صرحوا باباحته المزامیر و الا و ناره و جمیع آلاآت کما شیخ فخر الدین
 میر عبد السلام و غیره و کان الشیخ بحضره یفعل ذلك بحکمه و رفقه
 مجتهد متفق علیه و بانه و در عهده و کما الجندی و الغزالی رضى الله تعالی
 عنهما و اما لهما و مولانا سادة و ان مشهور و باسم الصوفیه لم یخرجوا
 عن غیره المجتهدین باین و ان فی مرتبه الکمال برعایه التقوی و اتباع
 السنه و تحصیل سنته الا حواله هم و انهم باهتدوا بالتحری و الا حیات
 و اکثر احبابا بما فی شایسته الرتبة و الا خلد و المزامیر و الا و ناره
 مجتهد فیها و المجتهد فیها بس فخل الکنا عیسا ما هو الصصح المتخارم
 الذکر فی قبیل حرمت المزامیر و الا و ناره و من جمیع المتأخرین
 اهل النسب بحرمته لذلک قلنا غیر مختص بهم و ما قبل اینها که از غیر

^{۳۶۶}
 و منزع البهاق من محرماتها اذن العاصي نه كراحم كرمته اذ الى اخر ذلك
 فلما ذلت حرمة الاول بقا دم العهد ونظر حرمة الخمر فذلك
 نزول حرمة المزمار والاوتار بزوال هذا العاصي بايقال من
 ان العدة في التحريم الطرب ممنوع فقد نفى عنه جباة من العجائب
 وغيرهم الطرب بصفة ممدوح وقام موضع ان الاكرام طرب كصفت
 عبد الله بن جعفر وعمر بن العاص وروى العوالي عن ابي الحسن افع رحمه الله
 انه قال يوشى لما نزل لا يطرب ما لك حسن صحيح نقل ابو بلال
 العسكري انه قال ما سمع لم يطر فليس تكريم وروى ابن قتيبة
 بسنده عن سمعيل بن عبد الله قال الطرب عقل وكرم فمن لم يطرب
 فليس بعافل ولا كريم وبالحمد فليس الطرب مذموم لا عقلة ولا شرفا
 ولا غم ولا بل على حرمة فذلك يكون حراما ولا عليه حرمة شئ اخر
 وقد كنت برتبة من الزمان فكر العناد والاهل بالانكار
 فلما ذفت على بعض السن والانه نظري رجحان ابا حنيفة بالخيار

١٨٥

^{۳۶۷}
 ثم روي ان في ابا حنيفة فبا حنيفة النبي صلى الله عليه وسلم وظهرت
 قدسية عليه السلام لا يلبس به وهو متيقن على كل موضع وفي القول بخبره
 ان على شارع الاحكام ما في ذلك كبر الاحكام وهو اصعب كخبري
 عليه السلام فاخر اعمى صنت بعد ما به ولك انه الطرب ومع عنك
 انقلق وشابه الارثاء انتهى **فهم** كذا في سماع جامع حرام
 فيكون اذ انت كبراه سماع برباب قرآن واما حديث نبوي با
 بهما ان مزمار ومعارف فواحدة شؤد مود حرمته ابنة قرآن
 قرآن وذكر احاديث نبوي اخر الزمان ان رضى طاعت وقرب
 ومزمار كبره ابا حنيفة على اختلاف الاقوال ثابت كبره اما
 ورجسهم عوام صورت نزل دار ومزماره قرب طاعت فواضن
 ان كرمه وانه نقل قول شيخ الاسلام امام محمد بن ابي
 درند كره ثابته كذا ثبت ان كبره شيخ الاسلام رحمه الله عليه بسبب
 بنهم حرمته انما اشهره كعامي طبع بعبادت سماع كذا بر طرب

هر طریق عشرت و بازی و بزران مواظبت است از دیگران
 مباح گفته اند از سباب محرمة مندرج نزد **کود** در ادبیکه
 این طریقت بابر استفاده سماع بدان تاکید فرموده و مجموع ادب
 در رعایت زبان و مکان و اخوان منصوص است **اما زمان** پس مراد
 از آن وقت است خارج شد از فکر کار و تدوین قرآن و مراقبه
 در درود و غیره و احبات و ملذذات و خالی شد از ملجایان
 ضروریات بشری مانند وقت خوردن طعام و حاجت بول
 و بر از زمان افکار که لبس بر آن کند که دنیا بگو که در چنین
 اوقات فایده نخواهد بخشید با وقت سماع جمعیت دل و فراغ
 خاطر از تعلی و سوسایه ضرورت ناقص است با معصیت و حمت
 الی **بو** **اما مکان** پس مراد از آن است که محل سماع کوه و بازار
 و دیگر عام و مجمع تماشا میان زن و مرد نباشد و جای تنگ
 تا بیک و موقع نجاسات و مزبلات نبود و هم مکان اخیر جا بر
 سلطان

۳۸۹
 سلطان موز بر ظالم که در جهان مکرر صحنای خطرناک برپا است
 این دنیا تواند شد بسیار در بعضی جا و وقت ضایع و سماع
 بی فایده کرد **اما اخوان** عبارت است از آنکه هر که در صحبت سماع حاضر
 شود باید که اینان باشد و مراد از این است که درش خالی از
 عشق و محبت نباشد با این حسن عقدت داشته باشد و غفلت
 و افکار نشود و در حضور اگر در محفل سالکان هم طریقی مانند
 حبشیان و قادریان و غیرهم مجتمع باشد و مجلس اغیار خالی
 تا شیر صحبت نرسد و نفس محفل بیشتر جلوه ظهور خواهد گرفت
 هرگاه این غفلت و هو و دنیا در آن بی ادب و تکبر یا بعضی
 سکر و تعصب یا در و لسان که نه لبس ایشان باشد شرک
 صحبت در بهتلاف حال کند و بدون تقاضای غیبی برای نایش
 مردم جوش و خروش نمایند از حضوری این چنین کسان با تاثیر
 مسدود میکند و در مک صحبت در گون میشود پس ضرورت است که محبت

بر خاک گذارد و اینک می باشد یعنی بزرگان و صوفیان عقیده نمودند
 و ابرار بر سر خود خجسته مقرر و معین سازید که تنه ایشان مستعان
 الله مقصود شد و هر چه بطور انعام و صلای دست شیخ وقت با صوفی
 صاحب حال بیاید آنرا بزرگتر کند و در محافل صوفیان باطله نشیند
 و آغاز و اختتام سماع بر کلام ربی و آیات قرآنی کند اگر قوال را خبری
 از قرآن یا نحو از احادیث محفل هر که قاری و حافظ باشد چیزی بزرگ
 اول بخواند بده قوال باید که از صفات او رسول و صبح بزرگان
 آغاز شود و گویند پس از آن حریمت است بر عیبت و قوت
 و راکت و گویی و لحاظ نه مستمعان بسیار یعنی خبری که در فهم صوفیان
 و اکثر مستمعین نباید بزرگتر از مردم نازی کلام عربی و برای ترکی
 ترکی و پیش زبان و زبان فارسی و سی و پیش بندگان بندی بسیار
 و همچنان آنرا اختیار کنند که الفاظ و معنای مسجع بفهمند اما محفل
 نباید در احوال مضامین نیز از دین بزرگتر کلام شعر و غیره شروع
 گویند

که باشد و آن کلام دیگر مقصود وصل به خلوت سازد و با فکر آن نیز کند
 تا موجب توجه و مستمعان گردد و هر خبری که کدام صوفی به ذوق
 دست دهد بزرگتر آن کلام و چهار بار با فضیله سازد و از هر
 خبری که محفل یا بزرگتر است و ایامی است در میان بیاورد مثل
 سکنه و ناقوس که محفل جمعی که کفار میخوانند و چهار خیمه و فصل غنای
 که آنرا در سندی دور و گویند و نیز یعنی بانی و گویند هر دو که در
 خصوص از شایع نمی آمده در محفل صوفیه صافیه که بر آرد و
 عشق و محبت الهی و تحصیل فوق و شوق آخرت از بد و بیزاری
 دنیا موضوع در این بنحویه خوانند و در هر حال ادب شریعت و طریقت
 نگاه دارند زیرا که سماع با ادب و شریعت مستحکمت است از هر دو
 تعالی شانه و مستوجب از یاد نیست در حق صوفیان علیهم السلام
انجام بزم جمعی که محفل مرقوم الصدقین که در سماع بسیار
 و ادب مستحکمت و مستوجب از یاد عشق و محبت و شعله

گویند

جانم بر او نشد و در دل می افروزد و دایره دل فروزی و
 فرما برده ای غیر و غیریت می نوزد و مطر خشک نوا بال و پرست
 از ساک مبریزد و معنی خوش دانت اطرب مستی در طالب
 می انگیزد و معنی محقق صوفیه سو که در ساعز دلش نه خنیا نه ساقی نه جود
 بیانی می پوشش با مبرسد و جام دماغش از سیر مغان تجرید
 و مانند مستی روح فرا بکشد دباد عشقش جوش مینزد و سینه کفینه
 اش فروش میکند و تمناست که بد من ای سار و سامان رنگ
 و موس زانیه دل نمی رود و بغیر مخودی و بهوشی حدیث حق
 بکوش جان عیاید و بدنا خن زنی تار لبز عقده دل میکند
 ولی نهفته صراحی وینای ساقی صرشت کل نظر عیاید پس
 وقت آن آمد که صرعیان شوم جسم بگذارم سراسر جان شوم
 ساقی نامد مخمور جام عشقم ساقی بد به شرابی در ده قلع که بی می
 مجلس را دانی ساقی بر خیز و در ده جام رشاک سر کن غم ایام

ایم بدین

که چه بد نامی است نزد عاقلان تا معنیجو اسیر نمک نامم و بیاساقی ان جام
 صافی صفت بر دل کناید در معرفت بیاساقی ان جام باقوت
 که بر دل کناید در وقت خوش بیاساقی ان از غوانی قلع که دل زو
 فرج باید و جان فرج بیاساقی ان آینه است سوز که کمرش بر نوزد
 شود بیست سوز بیاساقی ان می که حال او در کرامت فراد بحال او
 بیاساقی ان می در نیزی کند باغ و دم مشک میزی کند بیاساقی
 آن می که جان بر دست دل خسته همچو جان در بیست بیاساقی ان
 جام حسیه سبب است که دل سوزد و سوزش و بیل بیاساقی ان می
 حوریت عیاید که ان می شربت بیاساقی ان می در ارم کزیر
 بیک جام باقی مراد سکنر بیاساقی ان می طلب کام دل که بی می
 آرام دل کند و در جان دل صبری کند دل ز می تواند که دوری کند
 بعینه توان در امر رسفت که در پنجهی راز عنوان بهفت
 بیات صفا می درون آورم و می از کدورت بیرون آورم بد تا بگویم

زاوازی شمشیر که بود عاوس که بدست می آن جام چون مهر و ماه
 بد ماه رخ بر شکست کاره به بساقتی آن که بساقتی که با کجی ناز و مهر
 نوح سحرده که از غم خلاصم و بد نشان ره بر دم خاصم و به سحرده که بیدم
 خواهم شدن خراب می و جام خواهم شدن از تسبیح و خرقه ملوک تمام
 می رسن کسی سرور و اولاد **ختم منی** منی کجای یکبارنگ رود
 بیاد آور آن خست وانی سرور و عبتان نوید سرور و فرست بیاد آن رفته
 در دوی فرست منی بران چنگ و ارغنون میرزد دم فکر و نیای دین
 منی کجایی که در کل است از بلبلان چمنها بر ز غلغل است منی و دشت
 چنگ سازده بیاد آن خوش نغمه آوازده یک نغمه در و مرعیه ساز
 دلم نبر حبه خرقه صد باره ساز منی چه باشد لطفی کنی به بی با نغمه
 بدل بر زنی بیرون آری از فکر آن یکدم بهم بر زنی خان و مان
 غم منی کجایی نوای بران کجایی نوایان صلدی بران منی بیابان
 چنگ است لطفی بر دنی زن کرت چنگ است منی که قول در و ساز

که بخاره

که بخاره کانه انومی جاره ساز منی نویت مرا محرمی زمانی بی زنی
 هم عهد می به بی دور کن در دست که غنیمت می دم بی دم که علم
 و دست منی بیالینوز کار بند ز قول سر این بند و نا لبند جو غم لشکر
 آرد بیار اصفی بچنگ و با ب نامی و دنی منی کجایی بران بر
 لطفی بیاسانی از باد بر کن لطفی که با هم بنیم و عیش کنیم می خوش
 بر ارم و لبست کنیم منی نوای طرب ساز کن بقول غزل قهقهه آغاز کن
 که تا و صد کار ساز می کنیم بر قصه هم و خرقه بازی کنیم بیاسانی این
 نکته لبشوزنی که یک جام می به ز عاوس کی **اختتام** سر حبه مطالب
 و مقاصد بوفنون اینسخه نادر الوجوه طاهر از قلم امیر شکسته رقم
 چکیده امار حقیقت چهره اید است که از بحرین لدن در صف سینه
 پر کجینه حضرت بیرون شد بر حق سینه صرف بهمت علیا آن عاقی
 خنجرانه توحید آن سرست میخانه تجرید و تغیر رشحه از آن رشحات
 بر بزر جاک پریشان رنجه و نغمه از آن نفحات بختام جان نالوان

الحی

۱۲۱۵

بک الف و ده صد و پنجاه و چهار که چون ملک فخر فرزند دیا گو
و احمد لله عن حسن الاختتام و الصلوة والسلام على خير الانام و آله
و اصحابه الکرام و اولیایه انعام **هـ** ما رنجت عن ذلک ان رجع
و اطرب العین صاوی العین بالنعم **نام** نسخه انعمه عشاق فقط
نسخه مبدی محمد بن محمد حسن غفر له و غفر عنه فتح محمد بن شهر محمد ^{۱۳۲}

م م م م م
م م م م م
م م م م م
م م م م م

فصلی بمانند سیه از بعد
از کتبه که نیست از بعد

از کتبه که نیست از بعد



104.
12.

